

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_228995

UNIVERSAL
LIBRARY

تلاوه بکلامه

سلسله امتحانات

مؤسسه وعظ و خطابه

آئین سخنوری

یا

فن خطابه

نگارش جناب آقای محمد علی فروغی

۱۳۱۶ شمسی

.....

تهران - چاپخانه روشانی

بنام ایزد مهربان

چون اراده مقدس اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی براین
تعلق گرفت که عمل و وعظه و خطابه در تحت ترتیب معقول
در آید و بر منابر و کرسیهای خطابه سخنهایی گفته شود که
برای دنیا و آخرت مردم سودمند باشد مقرر شد وزارت
معارف دولت شاهنشاهی در دانشکده معقول و منقول طهران
برای کسانی که میخواهند بوعظ و خطابه اشتغال یابند مجالس
تدریس و تعلیم مخصوص منعقد سازد تا تعلیماتی که برای این
منظور واجب است بعمل آید و چون از جمله تعلیمات لازم برای
این مقصود آگاهی بر قواعد و اصول فن خطابه است و در این
فن تاکنون کتابی بزبان فارسی تصنیف نشده بود اینجانب
برعهده گرفتم که این نقص را مرتفع سازم و مختصری در فن
خطابه که از صناعات خمس علم منطق شمرده میشود و از جهتی
مربوط بعلم ادب نیز هست برشته نگارش در آورم و آن کتابی
است که بنظر خواتندگان محترم میرسد و امیدوارم هر قاص
و عیبی در آن به یثند خرده نگرفته بر اینجانب منت بگذارند
و آگاهم سازند

برای اینکه تعلیمات علمی این کتاب يك اندازه با تعلیم
عمل نیز همراه شود کتابی دیگر در نظر است که مشتمل بر
نمونه‌ها از خطابه‌ها و مواعظ سخنوران بزرگ قدیم و جدید
مشرق و مغرب خواهد بود و ضمناً برای خوانندگان از تاریخ
فن خطابه نیز آگاهی دست خواهد داد و امید است که آن نیز
بیاری خداوند بزودی بنظر خوانندگان محترم برسد .

محمد علی فروغی

مهر ماه ۱۳۱۶



غلطهای مهمی که هنگام چاپ در کتاب واقع شده و از خوانندگان تمنی میشود پیش از مطالعه تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴	۱۲	خطیب	بخطیب
۵۵	۱۰	طرح	طرح و
۶۱	۱۷	فراوان در	فراوان که در
۷۶	۴	بهر صورت	بهر حال
۹۱	۳	شود باید هر گاه	شود هر گاه
۱۰۴	۴	شر شار	سر شار
۱۰۹	۱۲	کلمه «این احوال»	از آخرین سطر برداشته شده با آخر سطر مدافزه شده شود
۱۲۲	۱۶	بتحرك	بتحریرك
۱۲۷	۱۳	مجالس و	مجالس وعظ و
۱۲۸	۵	بمناسب	بمناسبت
۱۴۳	۱۷	جلو	جلوه
۱۴۵	۵	مالش	مآلش
۱۷۴	۴	انسانی	انسان
۱۷۹	۱۸	معنوی یا چه	معنوی چه

فهرست مطالب کتاب

صفحه

۱ مقاله اول کایات

- | | | |
|----|-----------|-------------------------------------|
| ۱ | فصل اول | معنی سخنوری و تاریخچه پیدایش آن |
| | فصل دوم | تعریف و موضوع و غایت و فایده سخنوری |
| ۱۰ | | و معنی بلاغت |
| ۱۵ | فصل سوم | اقسام بلاغت و سخنوری |
| ۲۰ | فصل چهارم | در اینکه سخنوری مراحل دارد |

۲۲ مقاله دوم مراحل سخنوری

- | | | |
|----|-----------|----------------------------------|
| ۲۲ | فصل اول | سخن آفرینی یا انشاء سخن |
| ۲۲ | بخش اول | اعمالیکه انشاء سخن مشتمل بر آنست |
| ۲۶ | بخش دوم | رعایت آداب |
| ۲۹ | بخش سوم | شورانگیزی |
| ۳۴ | بخش چهارم | اقامه حجت و دایل |
| ۳۴ | ۱ - | کلیات |
| ۳۷ | ۲ - | اقسام حجتهای خطابی |

۴۳	۳ - مواضع حجت‌های خطابی
۴۹	۴ - دقایق و نکات احتیاج
۵۴	فصل دوم تنظیم سخن یا سخن پیوندی
۵۴	بخش اول معنی و اهمیت و چگونگی تنظیم سخن
۵۷	بخش دوم درآمد سخن
۶۴	بخش سوم طرح مطلب و تقسیم آن
۶۷	بخش چهارم نقل و قایع
۷۲	بخش پنجم اثبات مدعا و حل اشکالات
۷۵	بخش ششم فرود سخن و حسن خاتمه
۷۷	فصل سوم تعبیر یا سخن بردازی
۷۷	بخش اول مقام سخن بردازی و چگونگی و لوازم آن
۸۰	بخش دوم روانی سخن
۸۰	روشنی فکر
۸۱	فصاحت لفظ
۸۷	طبیعی بودن سخن
۸۸	نکته توجه کردنی
۹۱	بخش سوم دلبذیری و آرایش سخن
۹۵	بخش چهارم مقتضی حال بودن سخن
۹۹	فصل چهارم ادای سخن یا سخنسوائی

۱۰۱	حافظه
۱۰۴	صوت ولحن وحرکات وسکونات
۱۰۶	آهنگ وآواز
۱۰۹	حرکات و اشارات

۱۱۲ مقاله سوم در اقسام سخنوری

۱۱۴	سخنوری سیاسی	فصل اول
۱۲۲	سخنوری قضائی	فصل دوم
۱۲۹	سخنوری تشریفاتى یا نمایشی	فصل سوم
۱۴۱	سخنوری علمی	فصل چهارم
۱۴۵	سخنوری منبری	فصل پنجم

۱۴۵	بخش اول تعریف سخنوری منبری
۱۴۷	بخش دوم اوصافی که سخنور منبری باید داشته باشد
۱۵۶	بخش سوم موضوعات سخنوری منبری
۱۶۱	بخش چهارم شرایط و چگونگی سخنوری منبری

۱۷۵ مقاله چهارم تتمیم مرام

۱۷۵	احوال نفسانی انسان	فصل اول
۱۷۸	تمایلات و حالات نفسانی انسان	
۱۸۲	مهر و دلستگی	

۱۸۴	رأفت و دلسوزی و ترجم
۱۸۶	خشم و کینه
۱۸۹	نقرت و ضجرت
۱۹۲	بازدید و تکمیل و خلاصه مطالب کتاب
۱۹۲	هفتاد بند در سخنوری
۱۹۲	مقام سخنوری
۱۹۳	چگونه سخنوری باید کرد
۱۹۴	آداب سخنوری
۱۹۶	چگونگی سخن
۱۹۸	برای اقناع
۱۹۹	برای دلنشینی سخن
۲۰۰	برای ترغیب و تهییج
۲۰۱	صفاتى که برای سخنور لازم است

فصل دوم

مقاله اول

کلیات

فصل اول

معنی سخنوری و تاریخچه پیدایش آن

سخنوری یا خطابه فنی است که بوسیله آن گوینده شنونده را بسخن خود اقناع و بر منظور خویش ترغیب میکند .
پس غرض از سخنوری همین دو نتیجه است که شنونده سخن گوینده را بپذیرد و بر منظور او برانگیخته شود .
گوینده که این فن بکار میبرد خطیب و سخنور نامند و سخنی را که این فن در آن بکار برده شود خطبه و خطابه و نطق و گفتار خوانند .

چون انسان باید با همجنسان خود زندگانی کند و وسیله مهم ارتباط مردم با یکدیگر سخن گفتن است هر کس غالباً محتاج میشود که سخنوری کند تا دیگران بمقصود او بگرایند پس بسیاری از مردم همه جا و همه وقت دانسته یا ندانسته سخنوری بکار برده و میبرند و نمیتوان گفت این فن در کجا و چه زمان

آغاز کرده است جز اینکه هر جا و هر گاه مردمی که با هم بسر میرده اند گروه فراوان نبوده یا زندگانی آنها ساده و مختصر و بی طول و تفصیل بوده است البته سخنوری موضوع نداشته یا کم اهمیت بوده است و هر چه زندگانی اجتماعی قوت گرفته و طول و تفصیل یافته یا نکته سنجی اهل معرفت ترقی کرده پایه سخنوری بالا رفته و ضرورت و اهمیت گرفته است .

در دوره های باستانی از ازمئه تاریخی هریک از ملل در رشته از سخنوری زبردستی یافته اند . بعضی سخنورانی داشتند که مردم را در امر آخرت و معاد باندرز و موعظه ارشاد میکردند و بعضی از آنها رجال سیاسی یا حکما و دانشمندانی که مردم را در امور دنیوی و معاشی رهبری مینمودند و ظاهر اینست که سخنوری در آغاز بیشتر جنبه شاعری داشته است .

باز گشت بزمانهای بسیار قدیم از اینرو لازم نیست زمانی که سخنوری محل توجه میشود مائه پنجم پیش از میلاد مسیح است و آن زمان سراسر دنیای متمدن در دست توانائی پادشاهان ایران بود و قومی که مستقیماً تحت حکومت ایران نبود بعضی از یونانیان بودند

اما درباره ایران چون آثار قدیم ما تقریباً همه محو شده و از میان رفته است از اینجهت مانند بسیاری از جهات دیگر متأسفانه در تاریکی هستیم همینقدر میدانیم که در اینجا هم سخنوری میکردند و سخنورانی بوده اند چه ممکن نیست قومی که قرنهادر

حال تمدن زندگانی کرده و دانشمندان داشته است سخنگو و سخنور نپرورده باشد از این گذشته نویسندگان عرب را در صدر اسلام می بینیم که گفتگو از سخنوری ایرانیان میکنند و از چگونگی آن نشانیها میدهند. در کتابهای تاریخ نظم و نثر سخنانی هم از بزرگان ایران منقول است ولیکن نه با نگونه و نه باندازه که بتوانیم بر سخنوری ایرانیان شناسا شویم و روی هم رفته میتوان گفت آثار و مواد کافی در دست نداریم که بدانیم چه قسم از سخنوری در این سر زمین رواج داشته و چه اندازه شایع بوده و ناچاریم نظر بیونان بیندازیم و می بینیم در میان آن قوم سخنوری بسیار بکار بوده است و در آنجا بازار خطیبان از آنجهت گرم بود که تصمیمهای مهم مملکتی در انجمنهای ملی گرفته میشد و دعاوی راهم در محاکمی قطع و فصل میکردند که از گروهی از افراد ملت تشکیل می یافت بنابراین در آن محاکم برای اقامه دعوی بر متهم یا دفاع او خطیبان بسمت و کالت سخنوری میکردند تا بقوت نطق و بیان در نفوس قضاة تصرف کرده ایشانرا با نظر خویش موافق سازند و در انجمنهای ملی هم مردان سیاست که بر سر کار بودند میبایست بقوت نطق و بیان اعضای مجلس و افراد ملت را برای تصمیم بکارها و وضع قوانین باخود همراه کنند و آنها که بر سر کار نبودند سخنوری میکردند تا از خود معرفی نموده بر ملت آشکار سازند که قابلیت حکومت کردن و مصدر کار شدن دارند.

در آغاز هر کس سخنوری میکرد از روی قوه و استعداد طبیعی بود چون بازار خطابه و سخنوری بدلایلی که گفتیم در یونان گرم شد مردمان با سر و شور همه خواهان شدند که ناطق و خطیب باشند از اینرو کم کم بعضی از هوشمندان در رموز و دقایق سخنوری نظر کردند و قواعدی برای آن مقرر داشتند و تعلیم سخنوری را فن خود ساختند و نظر باینکه سخنور برای حصول مقصود یعنی اقناع شنوندگان ناچار باید معلومات بسیار داشته باشد تا هر موضوعی که پیش آید از بحث آن وانماند استادان سخنوری بسخن آموزی تنها نمیتوانستند اکتفا کنند و ناگزیر هر قسم معلومات و فنون بشاگردان خود میآموختند پس میبایست از هر دانشی بهره داشته باشند یعنی خلاصه دانشمند باشند و دانشمندان را بزبان یونانی سوفیست میگفتند و بعضی از سوفیستها بواسطه احاطه بمعلومات و فنون فراوان معروف و محترم شدند و از راه تعلیم دانش و سخنوری سودهای گزاف بردند و در نیمه مائه پنجم پیش از میلاد در یونان خاصه در مهمترین شهرهای آن کشور یعنی آتن تعلیم و تربیت ملی گذشته از ورزش و موسیقی تقریباً همین تعلیماتی بود که سوفیستها بجوانان میدادند و نتیجه و ماحصل آن فن سخنوری میشد که بهترین وسیله برای رسیدن بمقامات عالیه بود .

اما از آنجا که شهوت و غضب غالباً بر نفس انسان چیره است

خطیبان در سخنوریهای خود همیشه جانب حق و عدالت را انگرفتند و مصالح و منافع حقیقی ملت را منظور نداشتند و کم کم سوفیست ها برای نفع شخصی در رهبری شاگردان بشاهراه حقیقت و عدالت اهتمامی نورزیدند و تعلیماتی که میدادند بیشتر برای این بود که خطیب هر ادعائی را از حق و باطل و هر پیشنهادی را از مفید و مضر بتواند بقاء سخنوری از پیش برد و بهر وجه باشد شنوندگان را اقناع کند. بعبارت دیگر بازار مغالطه و عوام فریبی رواج گرفت و سوفیست ها مغالطه کار شناخته شدند و الفاظ سفسطه و سوفسطائی که بمعنی مغالطه و مغالطه کار است از همان کلمه یونانی سوفیست گرفته شده است.

پس بسیار اتفاق می افتاد که سخنور بجای سود زیان می رساند و بجای حق باطل را بکرسی می نشاند بنابراین خردمندانی که مصالح حقیقی ملت و جریان صحیح عدالت را خواهان بودند کم کم بمخالفت خطابه و خطیبان سوفسطائی برخاستند و بنای مبارزه با مغالطه و سفسطه را گذاشتند. بزرگترین این اشخاص سقراط بود و پس از او شاگرد بزرگوارش افلاطون همین روش را اختیار کرد و قسمتی مهم از تعلیمات و رسالات آریستو فیلسوف برای آگاهانیدن مردم بر مضار و مفاسد وجود آن خطیبان و استادان ایشان بوده است و او کوشش داشت که خیر و صلاح واقعی مردم را آشکار کند و راه مخاطبه و مباحثه صحیح را چه

در تحصیل علم و چه در کار زندگانی و امور دنیوی پیش پای ایشان بگذارد تا حقیقت را بجویند و از مغالطه و سفسطه پرهیزند و گول نخورند این کوششها مقدمه تأسیس فنی گردید که شاگرد هوشمند افلاطون و خاتم حکمای بزرگ یونان یعنی ارسطو همه رموز و دقایق آنرا بدست آورد و در چندین کتاب تنظیم و تدوین کرد که مجموع آنها بنام منطق خوانده شد و پایه آن فن را چنان استوار گذاشت که هنوز پس از دو هزار و دوست و پنجاه سال باصولی که او بدست داده خللی راه نیافته و آن قواعد مقبول و مسلم است .

یکی از کتابهای ارسطو که حکمای ما آنرا بایی از منطق شمرده اند در اصول و قواعد فن خطابه و سخنوری است حکمای اروپا آنرا جزء منطق نشمرده اند و فنی مستقل دانسته اند چون ارسطو رساله های چندی که در ابواب مختلف منطق نوشته یکجا بعنوان کتاب واحد تنظیم نموده و حتی نام منطق را هم او برای این فن نگذاشته است و دیگران اختیار کرده اند ولیکن شکی نیست که فن خطابه را با منطق مناسبت تام هست زیرا که منطق را هم بوجهی میتوان گفت فن اقناع است و ارسطو خود نیز باین معنی تصریح کرده و در اوایل کتاب خطابه گفته است این فن شعبه از منطق و جدل است و با اخلاق و سیاست مدن یعنی حکمت عملی ارتباط تام دارد چون خطیب باید از علم اخلاق

و سیاست بخوبی آگاه باشد پس حکمای ما جمیع فنونی را که در آنها سخن بکار میرود و ارسطو برای آنها قواعد و اصول بدست داده جزء منطق شمرده و بنابراین پنج صنعت منطقی قائل شده اند : اول برهان که قسمت حقیقی منطق همان است و آن بیشتر در علوم و فلسفه بکار میرود. دوم جدل که متمم علم برهان است سوم سفسطه که برای آگاهانیدن است که مغالطه بچه نحو صورت میگیرد تا از آن فریب نخورند و پرهیز کنند. چهارم خطابه که موضوع گفتگوی ماست و فن اقناع است و تصرف در نفوس بترتیبی که از این پس بیان خواهیم کرد. پنجم شعر که آنهم برای تصرف در نفوس است بوسیله تخیلات و ذوقیات.

منطق را چنین تعریف کرده اند که فنی است که بواسطه آن انسان درست فکر کند و بخطا نرود در اینصورت از روی حقیقت میتوان گفت علم حقیقی منطق همان برهان و جدل و سفسطه است و توجه اهل منطق غالباً بهمین قسمت بوده و خطابه و شعر هر کدام فنی جدا گانه شمرده شده و اروپائیان نیز بهمین ملاحظه آنها را از منطق جدا کرده اند.

اما خطابه یعنی سخنوری پس از یونانیان در نزد رومیان نیز بکار بود و آققوم خطیبان بزرگ داشته اند و رسائل و کتب در این فن نگاشته اند اروپائیان هم چون بمیدان آمدند از یونانیان و رومیان پیروی کردند و فن خطابه را بدرستی ورزیدند و در هر نوع از سخنوری پایه استادی رسیدند.

میان مسلمانان و در مشرق زمین جز در صدر اسلام چون حکومت ملی استقرار نداشته و مقتضیات رواج فن خطابه موجود نبوده چندان بکار نرفته است و میان ما بجز واعظان و ذاکران کسی بسخنوری نپرداخته است آنها هم غالباً رموز و فنون خطابه را نیاموخته و هر چه کرده اند بطبیعت و استعداد خویش کرده اند چنانکه در شعر نیز این اوقات چنین شده است و با آنکه شاعری میان ما شیوع کامل داشته و دارد کسی لازم نمیداند علم شعر و حقیقت آن و رموز و دقایقش را بیاموزد .

دستورهاییکه در این فن نوشته شده آنچه در کتابهای منطق دیده میشود مانند ابواب دیگر این فن خشک و بی جان است و نتیجه عمده که از آن گرفته میشود یک مشت اصطلاح است و رویهمرفته فن خطابه از آنها آموخته نمیشود و تدریس و تعلیم آنها متروک گردیده است و چنین مینماید که فضلالی ما چون از اوضاع اجتماعی یونانیان و رومیان بیخبر بوده اند مورد استعمال سخنوری و حقیقت آنها بدرستی ندانسته اند . و آنچه در غیر کتابهای منطق است در کتب ادب عربی پراکنده است و استفاده از آنها خالی از زحمت نیست .

پس خطابه و سخنوری فنی است که میان ما ایرانیان علمش باید تازه تأسیس شود امید که عملش در غیر تدلیس بکار رود .
در این کتاب ما از آنچه ارسطو و خطیبان رومی و حکما

وفضای اسلامی و دانشمندان اروپائی در فن سخنوری دستور داده اند استفاده میکنیم ولیکن چون هیچ کتاب معینی را از تصنیفهای پیشینیان قدیم و جدید با مقتضیات زمان و مکان خود مطابق نیافته ایم روش مخصوص ایجاد و اختیار مینمائیم که هم از طریقه اهل فن بیرون نرویم و هم آنچه را طالبان این علم بدانستنش محتاجند بهترین وجهی و مناسب ترین بیانی که امروز احوال و افکار مردم ما اقتضا دارد ایراد کنیم . آنچه را دانش-طلبان این زمان از شنیدنش بی نیازند یا برای ایشان سودی ندارد و بکار نمیرودرها میکنیم و بعضی گفتنیها را که پیشینیان نگفته اند میگوئیم و کوشش میکنیم که از ایجاز مخد و اطناب ممل پرهیزیم و باینهمه چون این کتاب اول تصنیفی است که در این فن در زبان فارسی باین روش نگاشته میشود یقین است که بی عیب و نقص نتواند بود و کسانی که پس از ما باینکار دست ببرند البته آنرا درست تر و آراسته تر خواهند نمود .

فصل دوم

تعریف و موضوع و غایت و فایده سخنوری و معنی بلاغت

سخنوری چنانکه گفتیم فن اقناع و ترغیب است بوسیله سخن و غرض از آن بدست آمدن این دو نتیجه است .

پس باید گفت موضوع علم سخنوری چیزی است که بوسیله آن غرض از سخنوری حاصل میشود یعنی شنونده سخن گوینده را باور میکند و بر منظور او برانگیخته میشود و آن بلاغت است که بزودی معنی آنرا خواهیم گفت .

اما موضوع گفتار و سخن را نمیتوان تعیین کرد چه آن حد و شماره ندارد و جمیع اموری که برای انسان پیش میآید که با ابناء نوع در آن گفتگو کند موضوع سخنوری میتواند واقع شود خواه امور مادی باشد خواه معنوی معقول یا محسوس علمی یا اخلاقی دینی یا دنیائی .

اقناع دو قسم است : اقناع علمی و منطقی و اقناع خطابی .
اقناع علمی و منطقی آنست که مدعا بپرهان ثابت شود و شك و تردید در آن باب برای عقل باقی نماند و نظر بگوینده و چگونگی گفتار او نباشد و این قسم اقناع در امور علمی است و در هر موضوع و وظیفه کسی است که آن موضوع را فن خود ساخته است

مثلا در امور طبی و وظیفه طبیب است و در امور هندسی وظیفه مهندس است و همچنین .

ولیکن همه امری قابلیت آن ندارد که برهان ثابت شود و بسیاری از امور است که درستی و نادرستی آنها نسبی است یعنی برای يك زمان یا يك مكان یا با اوضاع و احوال معین یا برای اشخاص و جماعات مخصوص درست است و برای غیر آنها درست نیست و حال آنکه برهان برای چیزی میتواند اقامه کرد که همه وقت و همه جا و در همه احوال و برای همه کس درست باشد . از این گذشته اگر هم امور برهان قابل اثبات باشند بسیاری از شنوندگان مستعد و آماده برای توجه برهان و فهم آن نیستند و نیز اقناع به تنهایی همه وقت کافی نیست و برای اینکه طبایع بر منظور گوینده براگسیخته شود وسایل تحریکی لازم است چه بسا میشود که کسانی سخنی را باور دارند اما حاضر نیستند که بدان عمل کنند .

اینست که بسیاری از اوقات برای اقناع و ترغیب بوسایلی غیر از برهان منطقی حاجت میافتد و آن اقناع خطابی است که در سخنوری بکار است .

از اینرو فایده سخنوری نیز دانسته شد که اگر سخنور جامع شرایط باشد شنوندگان را در آنچه باید از آن مصلحت و منفعت دنیوی و اخروی و تکمیل و تهذیب نفوس حاصل شود از سهو و خطا باز میدارد و از آسیب و زیان دور میسازد و براه راست رهبری

میکند و فایده مادی و معنوی سخنوری برای گوینده در صورتیکه بدرستی بوظیفه خود عمل کند نیز آشکار است و حاجت به بیان ندارد. از فوائدی که برای فن سخنوری بر شمردم شرافت آن نیز آشکار میگردد. البته در این فن مغالطه و سفسطه نیز ممکن است و آنرا برای اغراض نفسانی هم میتوان بکاربرد و باطل را حق نما میتوان ساخت و آن عملی زشت و تگین خواهد بود ولیکن زشتی و تگینی در فن نیست بلکه در کسی است که این پستی را بخود روا دارد. از این گذشته نفس خبیث هر عالم و هر فن و هر امر مقدسی را آلت اغراض میکند و این آرایش انحصار بفن سخنوری ندارد.

گفتیم آچیزی که در سخنوری وسیله اقتناع و ترغیب میشود و موضوع فن خطابه است بلاغت است یعنی رسائی سخن.

بلاغت اولاً قوه ایست خدا داد و بعضی آنرا از روی طبع و نیاموخته بکار میبرند. بسیار کسان هم فاقد این قوه میباشند و بآموختن نیز دارا نمیشوند ولیکن در اکثر موارد فرا گرفتن اصول و قواعد فن و مشق و تمرین و مطالعه در گفتار سخنوران پیشین بسیار سودمند است استعداد را اگر ضعیف باشد قوت میدهد و اگر قوی باشد بکمال میرساند. البته نمیتوان گفت هر کس فن خطابه نیاموزد خطیب است ولیکن گذشته از وجودهای فوق العاده می توان گفت هر کس فن را نیاموزد خطیب جامع کامل نمیشود.

چون بلاغت وسیله اقتناع و ترغیب است اول شرط آن اینست

که گوینده بآنچه میگوید و میخواهد شنونده را قانع کند خود
 یمن داشته باشد و آنچه میخواهد دیگران را بر آن برانگیزد
 خود بر آن برانگیخته باشد. بعبارت دیگر اقناع تصرف در عقل
 شنونده است و نوعی از تعلیم است و ترغیب تصرف در نفس اوست
 یعنی شور انداختن در دل او و تعلیم ساخته نیست مگر از عالم و
 شور انداختن در دلاها ممکن نیست مگر برای کسیکه خود
 شور درس دارد که سخن کز جان برون آید نشیند لاجرم
 در دل.

کسیکه این دو صفت را نداشته باشد بلاغت ندارد و سخنوری
 نتواند. اقناع اگر با ترغیب نباشد اثر ندارد و ترغیب اگر با
 اقناع نباشد دوام نمیکند. اقناع کار معلم و حکیم است و ترغیب
 کار خطیب پس سخنور کامل آنست که هم حکیم باشد هم خطیب.
 شرط دیگر سخنوری آنست که سخن خوش آیند باشد
 و دل شنونده را نرنجاند بلکه بر باید.

سخنوری غیر از زبان بازی است سخن بیهوده و کم ارزش
 یا غلط را بلفاظی روتق و جلوه دادن بلاغت نیست بلاغت حقیقی آنست
 که گوینده بگوید مگر آنچه را آخر دمنده باید بگوید و چنان بگوید
 که منظور را حاصل کند یعنی کلامش معقول و مقتضی حال باشد
 که هم عقل را راضی کند و هم دل را ببرد و هم عواطف را
 بحرکت آورد و تخیل را بکار اندازد.

تصنع تأثیراتی را که گفتیم ندارد شخص مردد یا منافق

و مزور سخنش بی اثر است . سخن مؤثر از دهان بیغرض و دل پاك بیرون میآید .

هر چند سخنورانی دیده شده اند که سخنشان مؤثر بوده سپس دانسته شده که داشان پاك نبوده است اما اولاهنگامیکه سخن مؤثر گفته اند و در نفوس تصرف کرده اند یقیناً خود متأثر بوده و بقول معروف حال داشته اند و انسان همه وقت يك حال نیست ثانیاً اگر فی الواقع سخنور کلامش همه مبنی بر تصنع و تزویر باشد بر فرض آنکه تأثیر کند اثرش نا پایدار است و ممکن نیست حقیقت حالش دانسته نشود و چون دانسته شد نفوس هم از او و هم از همکاران او و هم از کار او بیزار میشود و گرمی بازار مبدل بسردی می گردد .

خلاصه اینکه شرایط بلاغت و تأثیر سخن اینست که گوینده محل اعتماد بوده حرفش معقول و فکرش سالم و استدلالش صحیح و سرش پرشور و دهانش گرم باشد و باحوال انسان آشنا بوده و حسن تعبیر و روشنی بیان و لطف ادا داشته باشد و همه این مطالب از آنچه بعد خواهیم گفت بهتر روشن خواهد شد .

فصل سوم

اقسام بلاغت و سخنوری

بلاغت که آنرا رسائی سخن معنی کردیم و وسیله اقناع و ترغیب خوانندیم تعریف‌های دیگر نیز دارد از جمله اینکه بلاغت سخن گفتن با اقتضای حال است و ساده‌ترین و شاید بهترین تعریفها اینست که بلاغت نگو گفتن است. پس بلاغت در هر سخنی واجب است خواه آن سخن برای تعلیم باشد خواه برای تفریح یا اقناع یا ترغیب و تصرف در نفوس و هم در خطابه و نطق بکار است هم در شعر هم در تاریخ و هم در فلسفه و عاوم از اینرو بلاغت را از حیث قوت و ضعف سه درجه میتوان کرد :

درجه اول که از همه ضعیف‌تر است برای مواردی است که منظور فقط این باشد که شنونده از شنیدن سخن خوش شود و مسرور گردد ضمناً مطالب سودمند نیز بشنود مانند خطابه‌های افتتاحی و مخاطبه بزرگان در حضور جماعت و مدایح و امثال آنها. درجه دوم و قوی‌تر آنست که گوینده بخواهد شنونده را اقناع کند و از خود یا کسیکه باو دلبستگی دارد دفاع نماید و اگر نظر بدی نسبت باو هست برطرف سازد مانند سخنانی که در محاکمات گفته میشود.

درجه سوم و از همه قوی‌تر آنست که گوینده علاوه بر اقناع بخواهد شنونده را ترغیب کند و برانگیزاند و عواطفی را که

خود دارد باو القاء کند و او را بحرکت آورد مانند نقطه‌های سیاسی و موعظه .

از اینرو نظر باینکه در یونان سخنوری در سه مورد بکار میرفت و بس ارسطو و پیروان او بلاغت و سخنوری را به سه قسم منقسم کرده بودند یکی آنکه در انجمنهای ملی در مقام اخذ تصمیم در امور مهم کشور بکار بود برای برانگیختن بکاری یا بازداشتن از آن و چون در آن انجمنها گفتگوها برای مشاوره پیش می‌آمد این قسم سخنوری را مشاوره گفته‌اند و ما مناسب‌تر میدانیم که سیاسی بنامیم .
دوم آنکه در محاکم برای تعرض و محکوم ساختن کسی یا مدافعه و تبرئه او بکار میبردند و آنرا مشاجره خوانده‌اند و بهتر آنست که قضائی بگوئیم

سوم آنکه در اجتماعات مختلف برای مدح و ستایش یا ذم و نکوهش اشخاص ایراد میکردند و آنرا قدمای ما منافری خوانده‌اند و به عقیده ما بهتر آنست که تشریفاتی یا نمایشی خوانده شود زیرا برای نمایش دادن احوال و اشخاص بود و جنبه تجملی و تشریفاتی داشت (۱) .

(۱) - اینجانب نتوانستم بدرستی معلوم کنم که فضایی ما چرا این قسم سخن را منافری خوانده‌اند زیرا که منافره به معنی تفاخر و خودستایی و بقول معروف رجز خوانی است و حال آنکه این قسم سخنوری در مدح و ذم دیگران است خواه حاضر و خواه غایب و مقصود تجلیل از کسی است برای تشویق دیگران یا توهین او برای عبرت و اینکه اینجانب آنرا نمایشی میخوانم بآن مناسبت است که لفظ یونانی و ترجمه که اروپائیان کرده‌اند تقریباً با این معنی است و در حقیقت هم این قسم سخنوری برای نمایش است .

ارسطو تحقیق کرده است که هر يك از این سه قسم سخنوری نظر بزمانی و موضوعی دارد و برای شنوندگان مخصوصی است. در قسم اول روی سخن بکسانی است که تصمیم آنها حاکم بر امور آینده است و راجع بسود و زیان میشود (مقنن و اعضای مجالس ملی). در قسم دوم سخن با کسانی است که بر امور گذشته حاکم اند و موضوع گفتگو داد و بیداد یعنی عدل و ظلم و تشخیص حق است (قضاة و محاکم). در قسم سوم روی سخن بکسانی است که فقط تماشائی و ناظرند و نسبت بوقایع یا اشخاص معاصر خود باید تصدیق و تحسین یا تکذیب و تقبیح کنند و گفتگو در زشت و زیباست.

این سه قسم سخنوری که ارسطو شماره کرده امروز هم بجای خود هست با این تفاوت که دامنه آن وسعت بسیار یافته است چنانکه سخنوری سیاسی علاوه بر مجالس مقننه در هر قسم از انجمنهای ملی بکار است و شنوندگان منحصر بحضار مجلس نیستند بلکه سخنها بانواع مختلف از وسائل خواندن و شنیدن بهمه جا میرسد و همه کس میشوند یا میخواند و از اینرو سخنوری بینالمللی نیز شده است یعنی بسا هست که خطیب برای همه ملل دنیا نطق میکند و در این زمانه روزی نیست که خطیبی برای يك ملت یا همه ملل روی زمین سخنوری ننماید.

از این گذشته سخنوری علاوه بر اقسام سه گانه که برشمرديم اقسام دیگر نیز دریافته است مانند سخنوری علمی و ادبی در

مدارس و مجامع علمی و ادبی و سخنوری منبری که وعظ در موضوعات دینی و اخلاقی است .

و نیز باید متوجه بود که اگرچه این تقسیمات بطور کلی صحیح است جدا کردن آنها از یکدیگر مطلق و حتمی نیست چه بسا میشود که در خطابه‌های سیاسی یا قضائی مدح و ذم پیش می‌آید و خطابه‌های نمایشی اقتضا میکند که رموز خطابه سیاسی یا قضائی بکار برند . و نیز دقایق و اصول سخنوری منحصر به ثمر نیست و در شعر نیز بکار است و البته لطائف سخنوری چون با تخیلات شاعرانه جمع شود خواه در نظم و خواه در نثر تأثیر و کیفیت آن بکمال خواهد بود .

خطابه را اصولی است عام که در همه اقسام سخنوری بکار است و هر یک از اقسام سخنوری هم دستورهای خاص دارد و سزاوار چنانست که ابتدا اصول عام را که بهمه اقسام تعلق می‌گیرد بدست دهم سپس بدستورهای اختصاصی هر یک از آنها بپردازیم .

ولیکن اشتباه نشود که قواعد فن خطابه را کسی وضع نکرده است بلکه اموری است طبیعی که از مطالعه در طبیعت و احوال انسان و تأمل در گفتار سخنوران استخراج شده است چنانکه قواعد علم زبان از مطالعه در چگونگی سخن گفتن مردم و اصول علم منطق از تأمل در طریق تعقل انسان و قواعد شعر و شاعری و فصاحت از مطالعه در نظم و نثر فصحا بدست آمده است .

و نیز توجه میدهیم که چون این قواعد و اصول را قدم‌تازه استخراج می‌کردند بطول و تفصیل بسیار پرداخته و داخل جزئیاتی شده اند که امروز گفتن آنها زاید و بیهوده و توضیح واضح مینماید و مشتئی اصطلاحات وضع کرده اند که جز انباشتن ذخیره خاطر حاصلی ندارد باینهمه از آن قواعد و اصول آنچه را ضرورت دارد یاد میکنیم و نظر خود و محققین جدید را نیز اظهار میداریم باتذکر باین معنی که این اصول و قواعد کلی و حتمی نیست و چنانکه هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد اصول و قواعد هم جا و موقع دارد و سخنور باید قوه تشخیص و تمیز و ذوق سلیم داشته باشد که هر اصل و قاعده را کجا باید بکار برد و دستور هائی که داده میشود برای تنبیه و تذکر است و گرنه منطق و خطابه مانند خشت نیست که قالبی برای آن بسازیم و همه سخنها را در آن قالب بریزیم .

فصل چهارم

در اینکه سخنوری مراحل دارد

هر سخنوری چون خواهد گفتار کند سه کار در پیش دارد
یاسه مرحله را باید به پیماید : اول اینکه چه بگوید دوم اینکه
بچه ترتیب بگوید سوم اینکه چگونه بگوید .

مرحله اول در واقع خلق و ایجاد معانی است که باید
پروراند و البته تا معانی در دل نگیرد لفظی نمیتواند بزبان
آورد پس این مرحله را انشاء یا سخن آفرینی گوئیم .

مرحله دوم اینست که معانی که باید بزبان آورد از کدام
باید آغاز کند و کدام را باید بدنبال آورد و شك نیست که
پس و پیش آوردن مطالب در نیکو گفتاری و تأثیر سخن اهمیت
تمام دارد این مرحله را تنظیم یا سخن پیوندی خوانیم .

مرحله سوم آنست که معانی که در دل گرفته شده بترتیبی
که برای آنها منظور گردیده بچه عبارت باید پرداخت و چگونه
باید بزبان آورد و این نتیجه ایست که از اندیشه سخنور برای
شنوندگان حاصل میشود این مرحله را تعبیر یا سخن پردازی نامیم .
رعایت این سه امر تنها بر خطیب نیست بر هر سخنگوئی
واجب است چه نظم بگوید چه نثر و خواه خطبه باشد خواه
چیز دیگر بلکه میتوان گفت رعایت این امور تنها در سخنگوئی

هم نیست و درهرقنی که صاحب قن بخواند اثری بوجود نیاورد
بکار است و هر کس این امور را رعایت نکند و شرایط هر یک را
بدرستی بجا نیاورد اگر در سخن گوئی باشد سخنش سزاوار
شنیدن نخواهد بود و اگر در قن دیگر باشد چیزی بوجود
نخواهد آورد که دردی دوا کند زیرا که سخنور اگر معانی
در دل نداشته باشد سخن گو نیست یاوه گوست و اگر برای
معانی ترتیب صحیح منظور ندارد اقناع نتواند نمود و سخنش
بجای لذت آزار میدهد و پریشان گوست و اگر در تعبیر
کوتاهی کند و الفاظ و عبارات را بامعانی متناسب نسازد کوشش
اوی اثر ورنجش بیهوده خواهد بود و زبان بسته است .

اینک درهریک از این سه امر راجع بسخنوری یاد آوریم
میکنیم و بیجا نیست که باز خاطر ها را متوجه سازیم که این اصول
و قواعد که بدست میدهم جز آنچه روشن و آشکار است که
مخصوص سخنوری است باقی همه بهر قسم سخن گوئی از تألیف
و تصنیف اثر و نظم تعلق میگیرد و سزاوار است که هر نویسنده
و گوینده این قواعد را رعایت نماید .

مقاله دوم

مراحل سخنوری

فصل اول

سخن آفرینی یا انشاء سخن

بخش اول

اعمالیکه انشاء سخن مشتمل بر آنست

گفتیم در مرحله اول نظر سخنور باید بر این باشد که چه بگوید. برای اینکه در این باب سر رشته بدست آید یادآوری میکنیم که سخنور از سخنگوئی سه غرض دارد اول اقناع یعنی باوراندن سخن خویش به شنوندگان. دوم دلربائی از شنوندگان تا بسخن او اعتنا کنند. سوم برانگیختن خاطر ها و شور انداختن در دل ایشان.

هر يك از این سه غرض وسیله دارد باوراندن بدلیل است دلربائی بآداب و احوالی است که گوینده از خود نمایش دهد شورانگیزی بتحریر عواطف است. بدلیل در عقول باید تصرف کرد، بآداب نیکودلها را باید ربود، بشورانگیزی نفوس را باید بهیجان آورد.

سخن آفرینی مشتمل بر این اعمال است و این جمله

بافرض آنست که سخنور مطلبی دارد که بگوید زیرا واضح است که هر کس سخنوری میکند برای اثبات مدعائی و حصول مقصودی است مثلاً سخنور قضائی یا میخواهد در محضر قضاة کسی را بتقصیری محکوم کند یا میخواهد حکم بی تقصیری متهمی را بگیرد و هر يك از این دو مقصود باشد البته بر اثبات مدعا دلایلی دارد و سخنور سیاسی در امری از امور کشور رای و نظریه دارد و بسختوری میخواهد رای و نظر خود را از پیش برد که بفلان کار باید دست برد یا از فلان کار باید پرهیز کرد و واعظ همین مقصود را در امور اخلاقی و دینی دارد و در اینجا ما را بمقاصدی که سخنوران در پیش دارند و برای آن سخنوری میکنند کاری نیست و فقط در آن مقام هستیم که اگر کسی مطلبی داشته باشد چگونه بسختوری آنرا از پیش برد چه بگوید و بچه ترتیب بگوید و چگونه بگوید که شنوندگان را بمقصود خود اقناع و ترغیب نماید و چون آمدیم بر سر اینکه چه بگوید می بینیم باید حرفی بزنند که از شنوندگان دلربائی کند و مدعای خود را به ثبوت برساند و در دل آنها شور بپرازد .

برای اینکه اینکارها از سخنور ساخته شود باید معلومات بسیار تحصیل کند و فراوان مطالعه نماید و طبع خود را ورزیده و پخته سازد . دستورها و اصولی که در علم خطابه یاد میشود برای تذکر و تبه سودمند است اما قوه بلاغت و قدرت براقناع و ترغیب و دلربائی و شورانگیزی از تحصیل معلومات و مطالعه

و ورزش بدست میآید و بس . سخنگو غالباً مبتلا میشود که ارتجالاً سخن بگوید در آنصورت اگر خزینۀ خاطرش از همه قسم معلومات بر نباشد قواعد و اصول فن خطابه برای او دردی دوا نخواهد کرد ، از سخنهای ارتجالی گذشته اگر شرایطی که گفتیم در او جمع نباشد در ظرف چند روز و چند هفته و بیکه چند ماه يك گفتار را نمیتواند چنانکه شایسته است آماده کند .

قدمای ما گفته اند خطابه عمودی دارد و اعوانی .

مقصود از عمود چیزی است که بنیاد خطابه بر آنست و سخن در واقع بر آن تکیه دارد مانند سقفی که برستون تکیه دارد و آن همان دلایلی است که سخنور برای باوراندن سخن خویش میآورد و اقناع از آن حاصل میشود .

مقصود از اعوان اموری است که خطیب در اقناع شنوندگان یاری میکند و استعداد اقناع در ایشان حاصل میشود و اعوان را استدراج نیز گفته اند یعنی آنچه شنونده را کم کم بدام میآورد و حيله نیز خوانده اند و معنی حيله در اینجا آن نیست که عامه از آن میفهمند که خدعه و فریب باشد بلکه مقصود تدبیر است یعنی سخنور تدبیر میکند که شنوندگان سخن او را بپذیرند و بمنظور او بگرايند .

قسمت عمدۀ اعوان و استدراجها در سخنوری همان رعایت آداب نیکو و شور انگیزی است که پیش گفتیم و بضمیمۀ عمده

یعنی دلایل وسایل سه گانه ایست که سخنور برای اقناع باید بکار برد .

هرچند در سخنوری اصل همان دلایل است که عمود خطابه است ولیکن اعوان را هم اگر بکار نبرند بساهست که دلایل مؤثر نمیشود و بنابراین شناختن آنها کمال اهمیت را دارد و ما بهتر میدانیم که دستور سخن آفرینی را از آنها آغاز کنیم .

بخش دوم

رعایت آداب

مردم برای اینکه بسخن کسی گوش دهند و اعتنا کنند باید باو اعتماد داشته باشند و او را درست و راستگو و دانا و صمیمی و خیر خواه و مهربان بدانند و ارجمند و گرامی بدانند .

این مسئله دلیل و برهان و توضیح و بیان لازم ندارد و شك نیست که شنوندگان هرچه این گمانها و احساسات را درباره گوینده بیشتر داشته باشند سخن او مؤثرتر و نافذتر است پس هر کس میخواهد درد دنیا بسخنوری کار از پیش ببرد یا بمقامی برسد باید چنان زندگانی کند که مردم او را باین صفات بشناسند .

گذشته از اینکه سخنور باید نزد مردم باین صفات شناخته شده باشد هنگام سخنوری نیز باید چنان سخن بگوید که اگر او را باین صفات میشناسند سخن او آن گمانها را در اذهان تأیید و استوار کند و آن عوالم را در همان حال بیاد آورد و محبت و احترام او در دلها بنشیند و اگر او را نمیشناسند از کلامش باین عقاید و احساسات در باره او بگرایند و گرنه بسخنش گوش نمیدهند یا اگر بدهند از گوش فراتر نمیرود و بدل نمی نشینند . پس سخنور باید آنچنان سخن بگوید که او را درست و راستگو بیابند

و نیز بیغرض و خیر خواه بجا یاورند* مردم چون کسی را درست و بیغرض و خیر خواه بداند البته از روی رغبت و میل باو گوش میدهند زیرا معتقدند که بر رفع ایشان سخن میگوید و از شنیدن آن سود خواهند برد.

پس از درستی و راستی و خیر خواهی و بیغرضی چیزیکه گوینده را نزد شنونده معتمد میسازد اینست که او را در آنچه میگوید دانا و بصیر به بینند و با تجربه و متین بجا یاورند و جلف و سبکسارش ندانند پس باید باین صفات شناخته شده باشد یا لااقل گفتار و احوالش بر این امور گواهی دهد و پیدا باشد که سخنش معقول است و از روی فهم و دانش میگوید و دلیل و برهان میآورد و سند و مدرک بدست میدهد و اعتراضات را پیش بینی میکند و جواب میدهد و اگر جز این باشد سخنش محل اعتنا نخواهد بود و وقتی بآن نخواهند گذاشت چه مردم بخوبی آگاه اند که «تا راه دان نباشی کی راهبر شوی» و نیز همه کس میدانند که کوری عصا کش کور دیگر نتواند شد.

از چیزها که در همه مورد خاصه در سخنوری از مردم دلربائی میکند خوش خوئی است سخنگوی بدخوی بیشرم و زشت گفتار که کلامش زنده باشد دلها را میرنجانند و خاطر ها را متغیر میسازد و اگر حرف حق هم بزند باو نمیگردند باید او را مهربان و باگذشت و کوچک دل و بزرگ منش و پرحوصله و کم شهوت و خوش لهجه بیابند مخصوصاً شگسته نفسی و فروتنی

در او به بیند چه اگر بکبر و غرور با مردم سخن بگوید و خود پسندی و خود ستائی کند عزت نفس ایشان را میرنجاند و از او بیزار میشوند. مقصود این نیست که گوینده خود را بیجهت خوار و خفیف کند و تن بذلت و پستی دهد ولیکن و قرو سنگینی چیز دیگری است و تفرعن و گنده دماغی و خود خواهی چیز دیگر. سخنور اگر در گفتار و کردار خود سهو و اشتباهاتی کرده باشد و اقرار کند و بوزش بخواهد در نزد مردم بسی ارجمندتر خواهد بود از اینکه خود را از همه کس برتر بداند و خشن و یکدنده و جدلی نشان دهد.

شنوندگان نباید در باره سخنور گمان برند که ایشان را بازیچه ساخته و بچیزی نگرفته است هر چه او را مؤدب تر و جدی تر و در رعایت جانب ایشان و حفظ مصالح و منافع خودشان دلسوز تر بیابند حسن اعتقادشان در باره او بیشتر خواهد بود. راست است که مواردی هم هست که سخنور باید نسبت بشنوندگان تندی و حرارت بخرج دهد و سرزنش و ملامت کند یا تغیر خاطر بنماید ولیکن البته رعایت اقتضای حال باید بشود با موقع شناسی و نکته سنجی که اگر غیر از این باشد سخنش باطل ورنجش بهدر خواهد بود. اینست اصول و کلیات آدابی که در سخنوری باید رعایت نمود تا از شنوندگان دلربائی شود و توجه و اعتنا و محبت ایشان بسوی گوینده جلب گردد و جزئیات و خصوصیات آن بسته بموقع شناسی و ذوق سلیم و حسن سلیقه گوینده است

بخش سوم

شور انگیزی

انسان متأسفانه مغلوب نفس است و هوای نفس غالباً او را مانع میشود از اینکه بحکم عقل رفتار کند اگر چنین نبود و مردم همیشه در کردار خود پیرو عقل بودند بوجود سخنوران نیاز نداشتیم و برای رهبری عقول بمعلم و حکیم میتوانستیم اکتفا کنیم زیرا همینکه بدلیل و برهان درستی امری و نادرستی خلاف آنرا ثابت میکردیم مقصود حاصل میشد و رونده راه راست را پیش میگرفت ولیکن بتجربه معلوم شده که بسیاری از اوقات دلیل و برهان ناتوان است از اینکه انسان را برادر است بیندازد و نفسانیت چشم خرد را می‌بندد یا غفلت و بیحسی نمیگذارد که مردم بآن سو که باید رفت بروند اینست که غالباً رهبر و مربی باید در مقابل هوای نفس یا بیحسی و بیقیدی گذشته از دلیل و برهان وسیله داشته باشد تا سخن خود را مؤثر سازد. آن وسیله تحریک عواطف نفسانی است یعنی همان نفسانیات را در راه خیر و صلاح بکار برند و وسیله قرار دهند که مردم از بدی روگردان و به نیکی رو آور شوند این وسیله چون در سخنوری بکار رود شور انگیزی مینامیم .

شورانگیزی و تحريك عواطف برای سخنور وسیله بسیار قوی و مؤثر است و بسیار سخنوران بوده اند که باین وسیله بر دلهای مردم فرمانروائی کرده و کارهای بزرگ انجام داده اند و سخنور حقیقی آنست که قوه شورانگیزی داشته باشد .

در وجود انسان بنیاد شور و عاطفه حب و بغض و مهر و کین است مهر آنست که نفس چیزی را خواهان باشد و کین آنست که از چیزی بگریزد و از این دو حالت عواطف دیگرزائیده میشود مانند افسردگی و دلنگی و اندوهناکی و دلسوزی و ییزاری و نومیدی و بیم و خشم و رشک که با کین مناسبت دارند و آزار میکنند و شادی و دلخوشی و امید و اعجاب و قدردانی و مهربانی که مربوط بمهر میباشد و لذت می بخشند .

ارسطو قسمت مهمی از کتاب خطابه خود را بشرح انفعالات نفسانی تخصیص داده است و اینکه هر يك از آن انفعالات چه حالتی است و نسبت بچه اشخاص بروز میکند و سبب آن چیست ولیکن این تفصیل در واقع جزء علم خطابه نیست و باید در روان شناسی (معرفه النفس) بیان شود و چون خطیب البته باید روانشناس باشد در آخر کتاب مختصری در این باب مینگاریم تا سر رشته بدست آید .

آنچه در اینجا گفتش سزاوار است اینست که سخنور هر گاه میخواهد شنوندگان خود را برامری برانگیزد نسبت بآن امر یا شخصی که آن امر راجع باوست به بیان خود در دلهای شنوندگان

مهر یا انفعالات دیگری که مربوط بآن میباشند بر میانگیرد و آنرا بخوبی و خوشی و زیبایی وصف میکند و جلوه میدهد و در امریکه میخواهد شنوندگان را از آن باز دارد کین یا انفعالات متناسب با آنرا ایجاد مینماید و زشتی و بدی آنرا نمودار میسازد و ایجاد انفعالات گاهی بصراحت است چنانکه شنوندگان ملتفت اند که گوینده میخواهد آن حالت را بایشان بدهد و گاهی ضمنی و نهانی است یعنی گوینده بی اینکه بروی خود بیآورد سخنهائی میگوید که برای شنونده بدون اینکه بمقصد گوینده برخورد آن انفعال دست میدهد. در هر حال چنانکه پیش از این اشاره کردیم بهترین راه ایجاد انفعالات و شور انگیزی اینست که گوینده خود منفعل باشد و شور در سر داشته باشد و گرنه شوری بدلهای نمیتواند بیندازد که «ذات نیافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش» سخنوری که شوری در سر ندارد و انفعالی را که در دیگران میخواهد ایجاد کند خود از آن منفعل نیست سخنور نیست باز یگراست و فریبده و بازیگری او بزودی آشکار میشود و عکس مقصود حاصل میگردد و بجای گرمی سردی و خنکی پیش میآید حاصل اینکه شور باید طبیعی باشد و تصنع سودی ندارد.

در شور انگیزی هم مانند همه امور دیگر نکته سنجی و موقع شناسی لازم است که چه وقت و کجا باید شور انگیزت و بچه اندازه حرارت باید کرد و اگر چه در این باب نیز قواعد و اصول کلی و مطلق و حتمی نیست ولیکن غالب آنست که در

آغاز سخن وی مقدمه نباید بشور انگیزی پرداخت و تند نباید رفت. ناگهان حرارت بخرج دادن برای شنوندگانی که هنوز گرم نشده اند اثر معکوس می بخشد و خنده می آورد و چنانست که در کوره که سوخت نریخته اند و شراره آن نداده اند بدمند در این صورت گوینده مانند مست میان هوشیاران خواهد بود که مسخره است.

درجه حرارت و شور انگیزی هم باید با اهمیت موضوع متناسب باشد و اگر گوینده همیشه و در هر امر نا قابل حرارت بخرج دهد بجای اینکه شور انگیز شناخته شود طبیعتی بی آرام و دیوانه و شرارت آمیز شمرده خواهد شد و محل اعتنا و اعتماد نخواهد بود در جایی هم که حرارت باید کرد حد و حسابی در کار است و گوینده اختیار را نباید از دست بدهد و از حد معقولیت و ادب نباید بیرون رود پریشان گوئی نباید بکند و حرکات و سکناتش بی قاعده نباید باشد و رفتار و گفتارش زنده ورنجانبده نباید بشود.

اقتضای حال شنونده هم باید در شور انگیزی منظور باشد برای عوام نوعی شور انگیزی باید کرد و برای خواص نوع دیگر همچنین است حال پیر و جوان و دانا و نادان و هر قسم کیفیات دیگر. گوینده مناسبات خود را نیز با شنوندگان باید رعایت کند و سن و مقام و حیثیت خویش را باید بسنجد جوانی کردن پیر و پیری نمودن جوان معروف است که چه اثر دارد

مناسبات دیگر نیز باید منظور باشد.

در حین شورانگیزی شاخ و برگهایی که مقتضی سخنهای دیگر است نباید پرداخت و حواس را بامور مختلف نباید براکنده ساخت .

تعیین اینکه در چه قسمت از سخن باید شورانگیزی کرد یعنی اینکه در آغاز باید باشد یا در میان یا در انجام مشکل است و قاعده کلی ندارد ولیکن باید متوجه بود که در شورانگیزی مداومت خوب نیست و مردم را مدتی دراز در حال انفعال نگاه داشتن نه ممکن است و نه صلاح است پس گاهی باید شورانگیزی را پایان سخن انداخت و گاه باید پس از شورانگیزی لحن کلام را پائین آورد و سخن را بآرامی ختم کرد در هر حال بسته به اقتضای موضوع و موقع است و بطور کلی در شورانگیزی مانند موارد دیگر بلکه بیش از هر مورد مقتضیات زمان و مکان و اشخاص و موضوع را باید رعایت کرد و قافیه را نباید باخت و موقع شناسی یکی از مشکلترین دقایق سخنوری است ولیکن بتعلیم حاصل نمی شود و بقواعد و اصول در نمی آید و قوه خداداد میخواد .

بخش چهارم اقامه حجت و دلیل ۱ - کلیات

رعایت آداب سخنوری چنانکه اجمالا بیان کردیم البته واجب است شورانگیزی هم بسیار مفید بلکه گاهی از اوقات لازم است اما اصل و مایه سخنوری و پایه که بر آن استوار است و بقول حکمای ما عمود سخنوری حجتها و دلیل هائی است که سخنور برای مدعای خود میآورد و اگر این پایه و عمود نباشد آن اعوان چه چیز را یاری خواهند کرد؟ راست است که بسیاری از اوقات شورانگیزی بحصول مقصود مددی گرانها میکند اما اگر سخنور بر مدعای خود دلایل نداشته باشد و نتواند آنرا عقلا ثابت کند حيله‌ها و استدراجهای خطایی یا بکلی بیهوده است یا اثرش ضعیف و کم دوام است و برعکس اگر گوینده برای مدعای خود دلایل محکم داشته باشد هر چند حيله و استدراج بکار نبرد حرفش پیش است و اگر از عهده ترغیب بر نیاید لا اقل اقناع میتواند بکند . اینست که ارسطو و پیروان او در باب استدلال و احتجاج و وسایل اقناع شرح و بسط بسیار داده‌اند و البته حق داشته‌اند زیرا گذشته از اینکه حجت و دلیل عمود سخنوری است

در آن دوره ها چنانکه در آغازین کتاب اشاره کردیم سوفسطائیان و عوام فریبان سخنوری را تقریباً منحصر بحيله و استدراج کرده بودند و مبارزه با این شیوه ناپسند از سقراط و افلاطون شروع شده بود و ارسطو نیز همان راه می پیمود و کوششهای استادان خود را بانجام میرسانید تا سخنوری را از سخن سازی و زبان بازی جدا کند و دانسته شود که سخنوران که قسمت مهمی از کارهای کشور چه قضائی و چه سیاسی بسخن پردازی ایشان حل و عقد میشود و در اداره زندگانی ملت دخل و تصرف کلی دارند باید مردمان دانشمند بوده افکارشان اساس داشته باشد و سخنشان معقول باشد تا ملت را گمراه نکنند و دولت سر و سامان یابد و فردوسی طوسی فرماید :

سخن چون برابر شود باخرد روان سراینده رامش برد
 زبان در سخن گفتن آثیر کن کمان خرد را سخن تیر کن
 امروز هم در تعلیم علم خطابه از توجه تمام باین قسمت
 نمیتوان صرف نظر نمود جز اینکه تنها دنبال کردن روش قدما
 در این خصوص دردی دوا نمیکند بچندین دلیل یکی اینکه
 آن زمان در تعلیم فن خطابه چیزهائی میبایست گفته شود که
 امروز گفتن ندارد و همه کس میداند . دیگر اینکه آنچه موضوع
 سخنوری واقع میشود امروز چنان بسط و وسعت و طول و تفصیل
 یافته است که ذکر چند قاعده کلی در استدلال و احتجاج
 برای سخنور حاصلی ندارد . مثلاً در سخنوری قضائی که برای

دفاع از متهم یا تعرض براوست سخنور علاوه بر معلومات عمومی بسیار که بآن محتاج است باید احاطه بکلیه قوانین مملکتی داشته باشد و سالها آن قوانین و تفسیرهای مختلف آنها را تحصیل کند تا بتواند سخن خود را مستند و موجه و مدلل سازد و همچنین است سخنوری سیاسی یعنی امروز کشور داری بقدری شعب و شقوق دارد و چنان بر معلومات تاریخی و حقوقی و اقتصادی و فنی مختلف مبتنی میباشد که کسیکه سالها بتحصیل و مطالعه آنها اشتغال نورزیده و عمل و تجربه نکرده در آن امور بانظر و صاحب رای نمیتواند بشود و از روی بصیرت سخن موجه مدلل نمیتواند بگوید و همچنین است رشته‌های دیگر سخنوری خاصه و عظم و سخنوری منبری که شخص تا جامع معقول و منقول و اطلاعات متفرق بسیار نباشد حرف حسابی نمیتواند بزند و مردم را در اخلاق نیکو و سعادت دنیوی و اخروی رهبری نخواهد نمود.

در قدیم که دامنه علوم سیاسی و قضائی و اقتصادی و اخلاقی و دینی و فنی این اندازه پهناور نشده بود آموزندگان سخنوری گمان برده بودند که بفراتر گرفتن دستورهای چند برای استدلال و احتجاج در هر موضوع میتوان سخنور شد و ادعا داشتند که این دستورها را میدادند و بهمه کس سخنوری میتواند آموخت ولیکن سخنوری آموختن باین طریق درست مانند طبابت آموختن کسانی خواهد بود که چند نسخه از طبیب

بگیرند و بخواهند بآنوسیله طبابت کنند غافل از اینکه طبیب شدن موقوف است باینکه شخص پس از تحصیل مقدمات سالها در علم تشریح بدن و وظائف اعضا و حقیقت و اسباب امراض و چگونگی معالجه و مداوا مطالعه کند و عمل نماید و مجرب شود. در همان زمانهای قدیم نیز دانشمندان باین نکته برخورد کرده بودند که شخص باموختن چند قاعده نمیتواند سیاستمدار یا وکیل مرافعه شود و توجه داده بودند که سخنور باید عالم و حکیم باشد با اینهمه در قسمت عمود سخنوری نیز قواعد و اصولی بدست داده بودند که دانستن کلیات آنها امروز هم برای سخنوران بلکه همه ارباب فنون بیفایده نیست و بنابر این از ذکر اجمالی آنها نمیتوانیم خود داری کنیم.

۲ - اقسام حجتهای خطابی

حجتها را دو قسم کرده اند صناعی و غیر صناعی
حجتهای صناعی دلائلی است که سخنور آنها را بقوه خود ایجاد و انشا میکند و همانست که حکمای ما عمود گفته اند.
حجتهای غیر صناعی آنست که در خارج موجود است و سخنور آنها را ایجاد نمیکند بلکه از وجود آنها استفاده مینماید و حکمای ما این قسم را نصرت خوانده و از اعوان شمرده اند و عبارتست از نصوص قوانین عرفی یا شرعی و شهود و قسم و اقرار و اسناد و بعضی تواتر را هم از این مقوله دانسته اند
حجتهای غیر صناعی بیشتر در امور قضائی بکار میرود

و شناسائی و چگونگی استفاده از آنها بوسیله علم حقوق و در ضمن تحصیل قوانین مدنی و اصول محاکمات حقوقی و جزائی بدست میآید بنا بر این در اینجا بشرح و بسط نمیدانیم که هم از موضوع سخنوری بیرون است و هم موجب طول کلام خواهد شد .

اما حجت‌های صناعی که عمود سخنوری است و سخنور خود باید آنها را ایجاد کند و بآن وسیله مدعای خویش را اثبات نماید در واقع همان برهان است که قواعد و چگونگی آن را در علم منطق میاموزند و میدانید که مبنی بر قیاس است و استقرار جز اینکه قیاس منطقی مبتنی بر مقدمات یقینی است از امور بدیهی و یا مشهود و محسوس یا آنکه بتجربه رسیده است یا متواتر است یا فطری است یا بحسب دانسته میشود ولیکن قیاس خطابی مقید نیست باینکه مبتنی بر آن قسم یقینیات باشد و غالباً مقدماتش امور گمانی و اعتقادی است یعنی سخنی که آن را همه یا بیشتر مردم یا خواص درست می‌پندارند بنا بر اینکه مشهور است و قولی است که جملگی برانند مانند اینکه داد نیکوست و بی‌داد بد است و این قسم سخن را مشهورات یا محمولات مینامند یا اینکه کلام خداست یا اشخاصی آن را گفته اند که بایشان اعتماد داریم مانند پیغمبر یا امام یا حکیم یا شاعر و این قسم را مقبولات گویند یا اینکه چیزی است که بر او گمان میرود مانند آنکه سعدی میفرماید « هر که بادشمنان صلح میکند سر آزار

دوستان دارد» و این قسم را مظلونات میخوانند و مقبولات و مظلونات را از محمودات نیز شمرده اند و این امور گمانی هر چند غالباً درست است با یقینیات این تفاوت دارد که کلی مطلق و حتمی نیست . صورت برهان منطقی برای اثبات مدعا البته محکمتر است ولیکن چون نمایش تحقیق دارد غالباً در خطابه مطلوب نیست و سخنوران در آن تفنن بکار میبرند گاه چنین مینمایند که استفهام انکاری یا استفهام تصدیقی میکنند و گاه استعجاب مینمایند و از این قبیل لطائف بکار میبرند و موضوع بحث را با چیزهای دیگر می سنجدند و مقایسه میکنند در قیاس یکی از دو مقدمه مخصوصاً کبری را محذوف میسازند مثلاً بجای اینکه بشیوه اهل منطق بگویند « فضیلت مایه ارجمندی است و هر چه مایه ارجمندی است گرامی است پس فضیلت گرامی است » در خطابه مقدمه کبری را ترك نموده و از نتیجه آغاز کرده و مقدمه را با آخر انداخته میگویند « فضیلت گرامی است چون مایه ارجمندی است » و این قسم قیاس را که یکی از مقدمات آن پنهان است و مذکور نمیشود ضمیر مینامند

حجت خطابی گاهی بصورت علامت است که آن نیز نوعی از قیاس است مانند اینکه فلان رنگ پریده است پس ترسناک است یا فلان که دلیر است بیداد گراست پس دلیران بیداد گرند و فلان زن فرزند آورده است چون پستانش شیر دارد . بسیار اتفاق میافتد که حجت خطابی را بصورت ذوالحدین

در میآورند و آن اینست که قضیه را که میخواهند نفی کنند بدو قسم منقسم میسازند و هریک را نفی مینمایند ولی شرط این نوع استدلال آنست که قضیه همان دو وجه باشد و شق سوم نداشته باشد مثلاً در حق کسیکه کاری را بعهده گرفته و انجام نداده است اگر بگویند «امروز دو حال بیرون نیست یا این کار از او ساخته بود یا نبود اگر ساخته بود چرا انجام نداد و اگر ساخته نبود چرا بعهده گرفت پس نمیخواست انجام دهد» این استدلال تمام نیست چون میتوان جواب داد نمیدانست که از عهده او ساخته نیست.

امثال و کلمات قصار و مانند آنها را نیز از حجت‌های خطابی شمرده اند و بسیار بکار میبرند و آن در حقیقت قیاسی است که هر دو مقدمه اش محذوف است مثلاً «مشک آنست که ببوید نه آنکه عطار بگوید» و گاه باشد که آن را موجه کنند مانند شعر فردوسی که میفرماید:

پسندی و همدانستانی کنی که جان داری و جان ستانی کنی؟
و خواجه حافظ فرموده است

ناز پرورد تنعم نبرد راه بدوست عاشقی شیوه رندان بلا کش باشد
و مقصود از استعمال امثال و کلمات قصار این نیست که با امثال سایر و کلماتی که دیگران گفته اند استشهاد شود البته آن کار هم بجای خود بسیار نیکوست و آرایش سخن است ولیکن در اینجا غرض اینست که گوینده دلیل و برهانی که میآورد و سخنی که

میگوید بصورت کلمات قصار بگوید که در لفظ اندک معنی بزرگ و بسیار در برداشته باشد و من در میان سخنگویان فارسی زبان خاصه به ترکیبی را ندیده ام که باندازه شیخ سعدی سخنش دارای این صفت باشد چه عبارات گلستان غالباً کلمات قصار است و در لفظ زیبای اندک معنی بسیار و بلند دارد و طبعاً مثل سایر شده است چنانکه فرماید «هر چه نباید دلبستگی را نشاید . اندیشه کردن که چه گویم به از پشیمانی خوردن که چرا گفتم . نه هر چه بقامت مهتر . بقیمت بهتر . محال است که هنرمندان بمیرند و بی هنران جای ایشان بگیرند . آنرا که حساب پاک است از محاسبه چه پاک است . خر باربر به که شیر مردم در . مهین توانگران آنست که غم درویش خورد و بهین درویشان آنست که کم توانگر گیرد » و تمام باب هشتم که حاجت بتکرار ندارد و این جمله غیر از اشعار شیخ است که تقریباً هر مصرعی از آن حکمتی و مثلی است و در اشعار نظامی گنجیه نیز ارسال مثل بسیار است و همچنین شعرای بزرگ دیگر .

در خطابه تمثیل بیش از استقراء بکار میرود یعنی بجای آنکه احوال جزئیات را در نظر گرفته ، از آن حکم کلی در آورند امری را با امر دیگر مقایسه کرده بر حسب شباهت حکم میکنند چنانکه سقراط و قتیکه میخواست بگوید قضاة و هیاسیون را نباید بقرعه معین کرد میگفت این عمل چنان است که اگر بخواهید بهلوان برای کشتی و ناخدا برای کشتی بیابید از میان مردم

قرعه بزنید و شیخ سعدی در مقام تمثیل فرماید

سفله چو جاه آمد و سیم و زرش سبلی خواهد بضرورت سوش
 آن نشیدی که فلاطون چه گفت مور همان به که نباشد برش

تمثیل را گاهی بصورت داستان در میآورند خواه آن داستان امر واقع باشد از وقایع تاریخی خواه افسانه باشد مانند حکایتهای کلیله و دمنه و قصه های مشوی مولوی و دیگران .

در منطق قیاس و استقراء و تمثیل را برهان نامند و در خطابه تمثیل گویند ولیکن ما ملتزم نیستیم که همه اصطلاحاتی که قدما در علم خطابه وضع کرده اند متعرض شویم (۱) و اکتفا میکنیم باینکه بعضی نکات را که در ایراد حجتهای خطابی باید رعایت کرد یاد آوری نمائیم .

(۱) پیشینیان اصرار داشتند باینکه در هر مورد در امور تقسیمات قائل شوند و برای هر قسم اصطلاحی وضع کنند چنانکه قیاس را در خطابه منقسم کرده اند بضمیر (که بان اشاره کردیم) و تفکیر (بمناسبت اینکه محتاج بفکر است) و رواسم (یعنی قیاسانی که ظاهر را اقناع میکنند ولی حقیقت ندارند) و ضمیر را اگر بر شکل اول باشد دلیل و اگر بر شکل دوم و سوم باشد علامت گویند و اگر در امور مشورتی و عملی نافع باشد (مانند امثال و کلمات قصار) رای خوانده اند و تمثیل را اعتبار و اقناع نیز نامیده اند و اگر زود بمقصود برساند برهان گفته اند و اقسام مذکور باز هر کدام را تقسیماتی کرده اند ولیکن اینهمه جز انباشتن و خسته کردن خاطر نتیجه نمی بخشد و مقصود از علم اصطلاح سازی و اصطلاح دانی نیست و غرض از علم خطابه بدست آوردن قواعد و اصولی است که بقوه بلاغت مدد کند تا بعمل آید و از اصطلاح دانی کسی خطیب و ناطق و سخنور نمیشود .

۳ - مواضع حجت‌های خطابی

در باب اقامه حجت پیشینیان چه در جدل و چه در خطابه اهمیت بسیار بمواضع داده اند .

در قدیم آموزگاران سخنوری که مدعی بودند بتعلیم قواعد هر کس را سخنور سازند گمان رده بودند که وسیله مهم سخنوری اینست که شخص انبار خاطر خویش را از مواضع پر کند و باین جهت در شماره و بیان مواضع طول و تفصیل بسیار داده بودند حتی اینکه در فن مناظره اساس کار را بر مواضع گذاشته بودند چنانکه رساله که ارسطو در فن مناظره نگاشته و در کتابهای منطق ما آنرا باب جدل خوانده اند در یونانی یکسره مواضع نامیده شده است اما امروز مبحث مواضع را بسیار باختصار میگذرانند و حق دارند زیرا مایه اصلی سخنور معلومات و اطلاعاتی است که در حقایق و معارف باید تحصیل کند و اگر آن مایه را نداشته باشد هر قدر در خاطر خود مواضع ذخیره کند ثمر ندارد و سخنش میان تهی خواهد بود .

در هر حال شناختن مواضع و طریق استفاده از آنها یکی از ابواب فن خطابه است و بنابراین ما هم آنچه در این باب مفید است گوشزد مینمائیم .

مراد از مواضع وسایلی است که بواسطه آنها سخنور میتوانم برای حجت آوردن در اثبات مدعا مواد و مقدمات بدست

بیاورد بعبارت دیگر مواضعی است که از آنجا برای حجت مواد میتوان جست .

از مواضع مهم تعریف است که در علم منطق آنرا حد و رسم نامیده اند . چون کسیکه فن سخنوری می آموزد البته علم منطق را بقدر کفایت دیده است ما از بیان اینکه تعریف چیست و شرایط و لوازم آن کدام است بی نیازیم همینقدر گوئیم چون خواهند خوب و بد چیزی یا موافق و مخالف بودن آنرا با مدعای خود ثابت کنند بسیار از اوقات آنرا بحد یا برسم تعریف میکنند زیرا که مقصود از تعریف اینست که چیزی بدرستی شناخته و حقیقت آن دانسته شود و چون حقیقت چیزی شناخته شد باسانی میتوان دانست که نیک است یا بد و مدعای ما بر آن صادق هست یا نیست مثلا اگر مدعی باشیم که کم کسی عادل است میگوئیم عادل آنست که شیوه او همواره این باشد که حق کسی را چنانکه باید ادا کند و کسانی که این صفت داشته باشند کمند و چون خواهند اثبات کنند که سخنوری فن شریفی است همینکه آنرا تعریف کنند که سخنوری نیکو گفتن است مقصود حاصل میشود و هیچکس نمیتواند مدعی شود که نیکو گفتن بدکاری است .

تعریف چیزها را باقسام مختلف میتوان کرد پس واضح است که چون در سخنوری بخواهیم تعریف بکار ببریم باید آنرا بیاوریم که با مراد ما تناسب داشته باشد و باسانی بمقصود برساند مثلا در همان مدعای فوق که میخواستیم شرافت سخنوری را ثابت

کنیم اگر تعریف دیگر را که (سخنوری فن اقناع و ترغیب است) اختیار میکردیم بآن خوبی مقصود حاصل نمیشد و مبیاست وارد شویم در اینکه اقناع و ترغیب خوبست و اینکار بآسانی صورت نمی پذیرد و مناقشه هم در آن میتوان کرد و شاید بگویند سخنوری میتواند بامر غلط اقناع کند و بعمل بد ترغیب نماید پس سخنوری فن شریفی نیست و برای اینکه این اشکال وارد نشود محتاج بتوضیحات بودیم و این در سخنوری پسندیده نیست .

در تعریف تفنن نکار بردن هم بسیار مستحسن است و واجب نیست که همه وقت بصورت حد و رسم باشد مثلاً در مقام تعریف چیزی آثار و نتایج آن یا لوازم یا خواص یا اجزاء یا انواع و اقسام آنرا برمی شمارند یا چیزی را از آن سلب و چیزی دیگری را ایجاب مینمایند یا آنرا وصف میکنند مثلاً شیخ سعدی میفرماید :
دوست مشمار آنکه در نعمت زند لاف یاری و برادر خواندگی
دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی
و این اشعار را که مولانا جلال الدین از قول پسر پدر مرده در نوحه سرائی ساخته میتوان تعریف گور دانست :

ای پدر آخر کجایت میرند تا ترا در زیر خاک کی سپرند
میرندت خانه تنگ و زحیر نی در او قالی و نی فرش حصیر
نی چراغی در شب و در روزان نی در او بوی طعام و نی نشان
نی درش معمور و نی سقف و نه بام نی در آن بهر ضیائی هیچ جام
نی در آن از بهر مهمان آب چاه نی یکی همسایه کو باشد پناه

اما جوحی این نشانیها را بر خانه خود منطبق یافته پدر گفت: «والله اینرا خانه ما میبرند»

یکی دیگر از مواضع یاد کردن از اجزاء چیزی است که چون امری درباره همه آن اجزاء درست یا نادرست باشد استدلال میشود بر اینکه درباره خود آن چیز هم درست یا نادرست است و امثال این قسم سخن در کلمات فصحاء بسیار است.

یکی دیگر از مواضع علت و معلول است و دلیلانی و ملی که از علت معلول را یا از معلول علت را بدست میآورند و در باره آن حکم میکنند چنانکه از اردشیر بابکان منقول است «قدرت بی لشکر نمیشود و لشکر بی زر و زر بی زراعت و زراعت بی عدالت» پس پادشاه را عدالت باید یعنی قدرت معلول عدالت است. یکی دیگر از مواضع اوضاع و احوال و مقارنات امر است از زمان و مکان و اشخاص مربوط بآن امر و کیفیات دیگر که از وجود یا عدم یا چگونگی آنها میتوان امر را اثبات یا نفی کرد یا چگونگی آنها معلوم نمود مانند شعر سعدی که میفرماید:

ملحدگر سینه در خانه خالی بر خوان عقل باور نکند کفر مضان اندیشد
و این شعر حکیم سنائی را هم میتوان از آن مقوله شمرد:
بحرص از شربتی خوردم مگیر از من که بد کردم

یسا بان بود و آب سرد و تابستان و استسقا
یکی دیگر از مواضع جنس و نوع است که هر گاه چیزی

نوعی باشد از جنسی آنچه دربارهٔ جنس درست یا نادرست است دربارهٔ نوع هم هست یا آنچه دربارهٔ نوع درست یا نادرست است بسا هست که دربارهٔ جنس نیز درست یا نادرست است چنانکه بگوئید انسان حیوان است پس خشم و شهوت دارد بنا براینکه انسان نوعی از حیوان است و جنس حیوان خشم و شهوت دارد . یکی دیگر از مواضع مقدم و تالی است یعنی از وجود امری که مقدمهٔ چیزی است میتوان پی برد باینکه تالی نیز موجود است یا برعکس .

یکی دیگر از مواضع مقایسه و تطبیق امری است با امر دیگر که با او مناسبت دارد و از این تطبیق بدست میآید که چون یکی چنین است پس دیگری هم چنین خواهد بود یا دیگری که از او اقوی است بطریق اولی چنین است مثلاً: «قهر تو زنده میکند تا چه رسد بلطف تو» یا فلان با اجنبی مهربان است پس با خودی چه خواهد بود . یا اگر کاری که دشوار بود صورت گرفت پس کار آسان البته صورت می پذیرد و از این قبیل است جوابی که شیخ سعدی از قول کژدم میگوید بکسیکه می پرسد چرا زمستان در نیائی .

یکی دیگر از مواضع تقابل و تضاد است باینکه چون امری درست شد ضد و مقابل آن نادرست است مثلاً اگر عاجز محل ترحم است پس عاجز کش رذل است و برعکس یا اگر امری ممکن بوده که واقع شود مقابل آنهم ممکن است مثل اینکه

سلامت اگر ممکن است بیماری هم ممکن است یا اگر چیزی
آغاز داشته البته انجسام هم خواهد داشت چنانکه انسان چون
ولادت دارد مرکب هم دارد یا اینکه جنگ مایه مصیبت و زیان
است پس آشتی مایه سود و آسایش است،

یکی دیگر از مواضع ملازمه و ارتباط امور است بایکدیگر
مانند اینکه اگر چیزی را نیمه بتوان کرد دو برابر هم میشود
و اگر برق زد رعد هم با او همراه است .

یکی دیگر از مواضع الزام خصم است بسختی که خود
او در موقع دیگر گفته است .

یکی دیگر از مواضع استناد باحکام صادر و سوابق است
چنانکه اهل شرع باستصحاب استناد میکنند و کلیه اصول فقه
را میتوان برای اقامه حجت مواضع قرار داد .

از این مختصر سر رشته بدست میآید که مقصود از مواضع
چیست و استفاده از آنها چگونه است و برای ارباب هوش و فراست
و کسانی که متصرف میباشند همین اندازه بس است .

مواضعی که نمونه های مهم آنرا بدست دادیم مواضع عام
است یعنی آنها که در همه اقسام سخنوری بکار است ولیکن
مواضعی هم هست که اختصاصی است یعنی در قسم مخصوصی از
سخنوری بکار است و در اینجا ما بمواضع اختصاصی نمیردازیم
چه آنها در فنی که مخصوص هر قسم از سخنوری است آموخته
میشود چنانکه در جای خود روشن خواهیم ساخت .

۴- دقایق و نکات احتجاج

در اقامه حجت انتخاب دلایل و ارتباط دادن آنها را یکدیگر باید منظور نظر داشت و همچنین ترتیب پس و پیش و طریق و چگونگی اقامه آنها هم کمال اهمیت را دارد .

دلیل بسیار آوردن آنقدر واجب نیست که دلیل محکم و قوی آوردن . حجت و دلیل مانند چیزهاییست که ارزش آنها بوزن است نه بشماره چنانکه يك الماس درشت بهتر از ده الماس خرد است و حکیم نظامی فرماید :

کم گوی و گزیده گوی چون در تا زانك تو جهان شود پر
يك دسته گل دماغ پرور از صد خرمن گیاه بهتر
گرچه همه کو کبی بتابست افروختگی در آفتابست
لاف از سخن چو در توان زد آن خشت بود که پر توان زد
گر باشد صد ستاره در پیش تعظیم يك آفتاب از آن بیش
و این نکته را در هر قسمت از سخنوری خاصه در اقامه حجت

باید بیاد داشت که معانی را چنان باید پیرو رانید که مجبور نباشید همه چیز را تصریح کنید بهترین سخنها آنست که شنونده از مجمل حدیث مفصل بخواند چنانکه شعر خوب آنست که از يك مصراع یا يك فرد آن مبلغی معانی بذهن بیاید و یکی از جهات پسندیده بودن کلمات قصار همین است که اگر خوب گفته شده باشد این صفت را دارد .

و نیز باید متوجه بود که کدام يك از مطالب محتاج باقامه

حجت است و چنان نشود که برای همه چیزهاییکه شاید چندان محتاج بحجت نبوده اقامه دلایل شده و آنکه محتاج بوده است بی دلیل بماند .

و تئیه که سخنور دلایل و شواهد بسیار دارد از جمله چیزها که باید رعایت کند ارتباط آنهاست بایکدیگر که انتقال از یکی بدیگری از روی مناسبت باشد و سخنهای ربط نشود و رشته آنها بهم پیوسته باشد و همه بالمآل به نتیجه مطلوب برسد .

در ترتیب ادله باید متوجه بود که اقسام مختلف آنها مخلوط و درهم نشود زیرا که بعضی از دلایل برای اثبات راست و دروغ امر است و تشخیص حق و باطل و بعضی برای اثبات داد و بیداد و نیک و بد است و بعضی برای تشخیص صلاح و فساد و سود و زیان است و اگر در گفتاری موضوع مقتضی باشد که همه قسم از این دلایل را بیاورند باید آنها را مرتب کنند و درهم برهم نیاورند و نیز باهم متناسب سازند .

در مواردی که هم قیاس بکار میبرند و هم تمثیل میآورند مقتضی چنانست که تمثیل را پس از قیاس بیاورند اول مدعا را مبرهن سازند آنگاه شواهد و امثال برای آن نقل کنند .

و از مطالبی که محل نظر است اینست که از دلایل ضعیف و قوی کدام را باید اول آورد اگر از ادله محکم آغاز کنند از ابتدا اذهان شنوندگان را میگیرد و تأثیر سخن قوی خواهد بود و بهتر توجه میکنند و گوش میدهند اگر ادله محکم را

باخر بیندازند در موقع گرفتن نتیجه تأثیرش باقی است و بهتر کامیابی دست میدهد و پایان سخن بخوبی و گرمی خواهد بود . گاهی اوقات هم مناسب آنست که از دلیل ضعیف آغاز شده کم کم احتجاج را قوی کنند و حق اینست که حکم کلی نمیتوان کرد و بسته بموقع و مقام و احوال شنوندگان و مراد و منظور سخنور است و در هر حال تشخیص امر بسته بسلیقه و ذوق سلیم گوینده خواهد بود .

در چگونگی دلایل اول چیزی که باید منظور داشت رعایت مناسبت است با موضوع و باشنونده و با گوینده . رعایت مناسبت با موضوع آنست که دلیل خاص آن موضوع باشد و بدیهی است که برای هر موضوعی همه دلیلی نمیتوان اقامه کرد .

رعایت مناسبت با شنونده هم روشن است که برای همه کس هر نوع دلیل نمیتوان آورد و باید سخن بمیزان فهم و مزاج و حال شنونده گفت و در هر حال قیاس خطابی باید موجز باشد و زود بمطلوب برساند و فهم آن محتاج بفکر و تأمل بسیار نباشد که سخنوری غیر از تدریس است اما توضیح واضح و سخن مبتذل هم نباید باشد که آن نیز بی اثر خواهد بود .

رعایت مناسبت با گوینده نیز اشکال ندارد که گفتن هر سخنی از همه کس زیبنده نیست همچنین آوردن هر قسم دلیلی در خور هر کس نیست مرد مجرب پخته سالخورده میتواند امثال

و کلمات قصار که در حکم اندرز است بیاورد اما از جوانان و ناپختگان بی ادبی خواهد بود و در هر حال این نوع دلایل باید چنان باشد که بدلها بنشینند و تأثیرش باعتبار گوینده نبوده و شایسته باشد که مثل سایر شود.

کلیه دلیل باید قوی و مقنع و محکم بوده و صحتش مشروط بشرط نباشد. دلایل اگر ضعیف و بی اهمیت باشد در آنها اصرار نباید کرد که هر چه تکرار و تأکید بیشتر کنند وافی نبودنش را نمودار کرده اند.

برعکس دلایل قوی و محکم را باید مؤکد کرد و بتعبیرات مختلف در آورد که اهمیتش خوب ظاهر شود و اگر موضوع چنان باشد که دلایلش همه ضعیف باشد باید از آنها بسیار جمع آوری کرد تا کثرت آنها قوتی بسخن دهد و اقناع حاصل شود.

دلیلی که در آن بتوان مناقشه کرد و شاهد و مثالی که مناسبت و مشابهتش با مدعا کم باشد یا مقدم و تالی که باهم ملازمه تام نداشته باشند بمقصود نمیرسانند مثلاً اگر رشوه ستان و رباخوار بخواهند گناه خود را بشویند باینکه رشوه ده و ربا دهند گناهکارند

این سخن بی اثر است چرا که ربا و رشوه ده غالباً مجبورند ولیکن رشوه ستان و رباخوار هیچگاه مجبور نیستند و نیز اگر کسی از قاتل دفاع کند باینکه مقتول سزاوار کشتن بود خواهند گفت کشتنش وظیفه او نبود،

در سخنوری قضائی بسیار میشود که استدلال را چنان باید

کرد که طرف مقابل نتواند پیش بینی کند و جلوگیری نماید اما در موعظه و اقسام دیگر سخنوری ضرر ندارد که شنوندگان دریابند که استدلال مبنی بر چیست . یکی از حکمای یونان می گفت سخنور قضائی باید مشتش بسته باشد اما سخنوران دیگر میتوانند مشت خود را باز داشته باشند .

رعایت میزان شرح و بسط سخن و دلایل نیز کمال اهمیت را دارد که سخن را نه ناقص و ابتر باید گذاشت که بی اثر شود و نه دراز باید کرد که شنونده را خسته و بیزار کند .

اقامه حجت در خطابه بابرهان منطقی و استدلال علمی تفاوت دارد سخنور در سخن گفتن باید خود را بقواعد منطق کمتر مقید سازد جمله ها و مقدمات حجت را باید باقتضای حال پس و پیش کند و شاخ و برگ بگذارد و زینت دهد و متنوع سازد تا خستگی ندهد بلکه فرح و نشاط آورد گاهی هم با استدلال منطقی حاجت میشود بشرط اینکه تاریک و ملالت انگیز نباشد خلاصه اینکه سخن نه خشک و بیجان باید باشد نه سست و بی مایه چنانکه تن آدمی اگر همه استخوان باشد زشت است و اگر همه گوشت و چربی باشد برپا نمی آید

فصل دوم

تنظیم سخن یا سخن پیوندی

بخش اول

معنی و اهمیت و چگونگی تنظیم سخن

سخنور چون مرحله اول را بیمود و معانی را که باید پیرو راند و دلیل ها و حجت هائی را که برای اثبات مدعا باید آورد دریاد گذرانید و وسایل دلربائی از شنوندگان و شورانگیزی در خاطر ایشانرا بنظر گرفت . به مرحله دوم میرسد که آن معانی را بچه ترتیب باید ابراز کند و اهمیت این مرحله کمتر از مرحله اول نیست زیرا هر اندازه معانی خوب و فراوان باشد اگر سخنی هریک را بجا و موقع خود نگوید و ترتیب صحیح در آن رعایت ننماید پریشان گوئی خواهد کرد و بمقصد نخواهد رسید و سخنش مانند مشتی مروارید خواهد بود که تا برشته کشیده نشده و پراکنده است بگردن بند نخواهد شد .

گفتار و هر چه صنعتگران بوجود میاورند درست مانند خانه ایست که معمار میسازد و همان روش را که مادر سخنوری سفارش میکنیم اختیار میکند یعنی اول می بیند که آن خانه برای مقصودی که ساخته میشود چه حجره ها و مکانهای اصلی و فرعی روی زمینی و زیر زمینی لازم دارد پس از آن طرح و نقشه برای خانه میکشد

که هر يك از آن حجره ها و مكانها را كجا قرار دهد و بچه صورت در آورد و در ساختمان از كجا آغاز كند و چگونه دنبال نماید و معماری كه چنین نكند البته ساختمانش بی تناسب و ناهنجار خواهد بود . سخنور نیز برای گفتار خود باید طرح بریزد و اگر چنین كرد و پس از یاد كردن معانی ترتیب پس و پیش آنها را هم در نظر گرفت و نقشه آنها كشید در مرحله سوم كه تعبیر باشد اشكالی نخواهد داشت . و نیز سخنوری را بچنك و میدان كار زار میتوان تشبیه نمود كه سردار چون خواهد بردشمن چیره شود اول لشكریانى را كه بچنك باید بگمارد و اسلحه و مهماتی را كه باید بكار برد فراهم میکند آنگاه طرح نقشه را میریزد كه هر دسته از لشكریان و هر نوع از مهمات جنگی را كجا و بچه سان قرار دهد و هر يك را چه هنگام حرکت داده و از چه سو برود و بكجا برساند و اگر چنین نقشه نداشته باشد و بی مطالعه بنای زد و خورد بگذارد البته فیروز نخواهد گردید و لشكریان خود را بیهوده بكشتن و مهمات را بهدر خواهد داد و نباید تصور كرد كه این مرحله نقشه كشى تنها در گفتاری است كه سخنور از پیش تهیه میکند بلكه باید دانست كه در سخنوری ارتجالی هم طرح ریزی لازم است جز اینکه سخنور باید قوه و ملكه سخنوری را چنان داشته باشد كه طرح سخن خود را در يك آن بتواند بریزد همچنانكه سردار چنك چون ناگهان بدشمن بر میخورد چنین میکند و البته چابك طرح چنك را

میریزد و نقشه کشی همه وقت باین نیست که کسی مدتها پشت میز نشسته و قلم بدست گرفته و چندین ساعت یا چندین روز مشغول تفکر و طرح ریزی باشد البته مواردی هست که چنین باید کرد اما صنعتگری که خود را ورزیده و معلومات لازمه صنعت را در خاطر ذخیره نموده ارتجالا نیز نقشه کار خود را میتواند بکشد چنانکه سردار قابل آنست که سالها جنگ آموخته و جنگهایی را که سرداران پیش کرده اند مطالعه نموده و برای انواع واقسام کارزارهای فرضی طرح ریزیها کرده و ملکه نقشه کشی دریافته است و چنین سرداری چون ناگهان بدشمنی گرفتار شود فوراً طرحی برای کار میریزد و البته سردار قابلتر آنست که طرح و نقشه جنگ را بهتر بکشد و در هر حال بی طرح و نقشه کاری شایسته نمیتوان صورت داد .

اما چنانکه پیش گفته ایم سخن و گفتار يك یا چند قابل مخصوص ندارد که بتوانیم آنها را بدست بدهیم . بهترین دستور برای دریافت رموز سخنوری پس از قریحه و استعداد خداداد مطالعه در گفتار سخنوران پیشین است و در اینجا اشاراتی میکنم اما ذوق سلیم و سلیقه مستقیم سخنور باید مناسبت موقع و مقام و موضوع را بسنجد و باقتضای حال عمل کند .

طرح سخن باید چنان باشد که سه غرضی که در سخنوریه هست از دلربائی و شورانگیزی و اقناع حاصل شود و ترتیب متعارف اینست که سخنور در آغاز مقدمه میچیند و درآمد میبکند

تا انجمن را متوجه سازد و دقت و محبت شنوندگان را بخود جلب نماید تا بسختش دل بدهند پس از آن موضوع گفتار را طرح میکند و اگر برای روشن کردن مطلب لازم باشد تقسیماتی در سخن قائل میشود و وقایعی اگر هست نقل میکند آنگاه وسایل اقناع و حجت و دلیل میآورد و اشکالات و اعتراضاتی که شده یا ممکن است بذهن بیاید دفع میکند و چون مطلب را روشن کرد و خاطرها را گرم نمود و شوریه که باید بر انگیخت نتیجه میگیرد و برای امری که در نظر دارد اقناع و ترغیب را صورت میدهد همچنانکه هر شخص سلیم العقلی در استدلال بالطبع قواعد منطقی بکار میبرد هر صاحب ذوقی هم در عرض حاجت قواعد سخنوری را رعایت میکند و یکی از ادبای فرانسه در این باب تمثیل شیرینی دارد که عینا نقل میکنیم میگوید: کودک چون از پدر و مادر چیزی میخواهد باحالت ملاطفت و فروتنی پیش میآید و اول بر سبیل مهربانی و دلسوزی بکلماتی خوش آیند لربائی میکند پس از این تمهید مقدمه مطلب را میگوید و خواهش خود را اظهار میدارد اگر طرف را برای قبول حاضر و مستعد بیند یادآوری میکند که امروز چنین معقول بودم و دیروز چنان خوب کار کردم و در فلان موقع آفرین و مرحبا شنیدم و از این پس بهتر خواهم کرد و بیشتر خواهم کوشید مختصر استحقاق خود را میرساند و مدعایا را ثابت میکند اگر اشکال و اعتراضی پیش آورند جواب میدهد و تقض میکند و باز اگر تاملی در طرف

دید در خاتمه شوری بر میانگیزد نوازش میکند دست و رو
میوسد اشك میفشاند رقت میآورد و عاقبت کام خود را میگیرد
و این روشی است طبیعی که سخنور نیز همانرا پیروی مینماید
بنابرین ترکیب گفتار از این اجزاء خواهد بود : مقدمه یا
درآمد سخن، طرح مسئله، تقسیم مطلب، نقل واقعه، اثبات مدعا
نقض اشکالات، فرود یا حسن خاتمه .

البته بسامیشود که گفتار همه این اجزاء را دربر ندارد گاهی
بی مقدمه شروع بمطلب میکنند گاهی مطلب تقسیم بر نمیدارد
گاه هست که وقایعی نیست که نقل کنند و همچنین ولیکن ما
باید همه این اقسام را روشن کنیم و سر رشته را در آنها
بدست دهیم و باقی را بذوق و سلیقه سخنوران باز گذاریم



بخش دوم درآمد سخن

چنانکه نعمت‌ساز و آواز در آمد دارد گفتار هم غالباً در آمد می‌خواهد و اصل مقصود از درآمد اینست که گوشها برای شنیدن و ذهنها برای توجه کردن بسخن آماده شود .

هنگامیکه سخنور آغاز سخن میکند شنونده گان احوال مختلف دارند ممکن است کسی یا پیش آمدی ذهن ایشان را نسبت بگوینده یا مطلبی که می‌خواهد بگوید مشوب کرده باشد و با حالت انکار و مخالفت با گوینده روبرو شوند و حتی ممکن است نسبت با او و گفتار او عصبانی و خشمناک باشند . گاه میشود که عصبانی و خشمناک و منکر نیستند ولیکن طبع لجاج و خود پرستی ایشانرا بمقام مخالفت آورده است . گاه هست که گوینده یا مطلب او را قابل توجه و اعتنا نمیدانند ، بسا هست که بگوینده یا گفتار او بی اعتنا نیستند ولیکن طبیعت خودشان برای شنیدن و توجه کردن آماده نیست

گاه هم هست که برعکس است یعنی شنونده گان نسبت بگوینده حسن اعتقاد دارند و مشتاق شنیدن سخن او هم هستند یا موضوع گفتار چیزی است که محل انکار نیست یا شنونده گان در احوالی هستند که انتظار شنیدن سخن را دارند .

اگر قسم آخر باشد بساهست که درآمد لازم نیست چون مقصود از درآمد حاصل است و در سخنوری آنچه لازم نیست البته نباید گفت و گاه میشود که درآمد کردن زیان میرساند چون شنوندگان برای شنیدن اصل مطلب بیصبرند و طساعت شنیدن درآمد ندارند و اگر هم سخنوری بجهتی درآمد کردن را مناسب میدانند برای اینکه حواس شنوندگان را جمع کنند یا خود را آماده گفتار نمایند یا آنچنان را آنچنان تر کنند یا اذهان را متوجه بامری میدانند که میخواهد ایشان را از آن منصرف سازد که بسوی دیگر توجه نمایند و دفع اشتباهی کنند البته درآمدش با درآمدی که در احوال دیگر میکند تفاوت خواهد داشت در هر حال درآمد برای جلب محبت و دقت شنوندگان و بتمکین آوردن ایشان است و باید بمقتضای حال و متناسب با موقع باشد طبیعی باشد پردراز نباشد مبتذل نباشد و خارج از موضوع نشود سخن را خوب درآمد کردن کاری است دشوار و استادان سخنوری همیشه سفارش کرده اند که در درآمد باید دقت و احتیاط کرد که اگر در آغاز سخن طبع شنونده رمید و رنجید کار سخنور خراب و زحماتش باطل است و بعضی از سخنوران این فقره را بقدری اهمیت میدادند که اگر هم در کار خویش مسلط بودند و احتیاج نداشتند گفتار خود را از پیش تهیه کنند و بنویسند درآمد را تهیه کرده مینوشتند و از بر میکردند باین نظر که اگر در درآمد سخن خاطر شنوندگانرا جلب کردند کار در

باقی آسان است و بکسانیکه عادتشان براینست که گفتار خود را تهیه میکنند و میفویسند سفارش کرده اند که اول اصل گفتار را تهیه کنند و در آمد را آخر دست بنویسند تا بتوانند آنرا درست با گفتار متناسب سازند و همین فقره در دیباچه نویسی هم باید رعایت شود زیرا که دیباچه در کتاب مانند درآمد سخنوری است

گاه هم میشود که سخنی که گوینده میخواهد بگوید خوش آیند نیست پس باید مطلب را چنان در آمد کنند که از بدیه تاثیرش تا بتواند بکاهد.

گاهی در آمد باید چنان باشد که شنونده از آن پی ببرد که گوینده چه منظور دارد و این نوع درآمد را ادبیا براعت استهلال میگویند و از صنایع می شمارند و در حقیقت گاهی بسیار خوش آیند است اما این صنعت را چنان باید بکار برد که مزاحم اصل گفتار نشود و آنرا لغو نسازد و آنچه در دنبال گفته میشود تکرار نباشد که خسته کننده شود. همه قوای خود را در درآمد نباید بکار برد و برای بقیه گفتار هم باید ذخیره نگاه داشت و نیز در درآمد و غده های فراوان در گفتار بآن وفا نشود نباید داد.

مخصوصاً در درآمد از حدت و حرارت کردن باید احتیاط نمود هر چند مواردی هست که خاطر ها بر آشفته است و از آن آشفستگی باید متابعت یا استفاده کرد ولیکن در غیر این

موارد باید درآمد آرام و سنگین باشد و شنوندگان را کم کم برای مقصودیکه هست از جلب توجه واقناع یا تحريك احساسات و شورانگیزی مستعد نماید .

درآمد باید ظریف و زیبا باشد هر چند این صفات در سراسر گفتار واجب است اما در درآمد واجب تر است .
خوش مزگی و بخنده آوردن و بقول معروف ادخال سرور در قلبها غالبا وسیله جلب شنوندگان است اما البته باید بیجا و بیتناسب نباشد . فروتنی و تواضع و خوش آمد گوئی در درآمد غالبا بسیار مناسب است و بطور کلی استدراجات و تدابیری که در سخنوری بکار است بـالاختصاص در درآمد جادارد .

درآمد سخن بر حسب معمول گاه راجع بگویند است برای دفع توهم هائی که ممکن است نسبت باو باشد و جلب محبت و عواطف شنوندگان بسوی او یا ایجاد نفرت و بیزاری نسبت بکسیکه باو معارض و مخالف است . گاه برای دلربائی از شنوندگان است بوسیله خوش آمد گوئی و ذکر مزایا و مفاخر و شئونات ایشان یا گفتگو از اموری که بان دلبستگی دارند . گاه برای جلب توجه بموضوع گفتار است بجلوه گر ساختن اهمیت آن یا تازه و بدیع بودن آن یا اینکه چیزی است که محل علاقه شنوندگان است یا برای صلاح و فلاح دنیا یا آخرت ایشان سود مند یا واجب است .

در هر حال چنانکه گفته شد نکات مهمی که در درآمد باید رعایت شود طبیعی بودن سخن است و پرهیز از تصنع و بمقتضای حال و مناسب مقام سخن گفتن و مزاج شنوندگان را در نظر گرفتن و تناسب کلام را از جهت کمیت و کیفیت با موضوع و زمان و مکان سنجیدن و البته همه این امور بسته بدوق سلیم و سلیقه مستقیم است .

عادت مسلمانان بر این جاری بود که در خطابه و همچنین در دیباچه نگاری سخن را بحمد خدا و نعت رسول (و اگر شیعه بودند بمدح ائمه) درآمد میکردند و چون میخواستند وارد مطلب شوند آنرا به اما بعد که فصل الخطاب بود از درآمد جدا میساختند ولیکن غالباً حمد و نعت ایشانرا از تمهید مقدمه بشرحی که بیان کردیم بی نیاز نمیساخت و در دنباله حمد و نعت باز بدرآمد مداومت میکردند و این امری طبیعی است .

خوبی درآمد سخن در نزد شعرای ماکاملاً مورد توجه بوده و در سرودن قصاید که نوعی از خطابه منظوم است حسن مطلع را واجب میشمردند



بخش سوم

طرح مطلب و تقسیم آن

سخنور پس از حاصل کردن مقصود بیکه از درآمد داشت وارد مطلب میشود و آنرا طرح میکند . در این باب دستوری لازم نیست قاعده کلی اینست که طرح مطلب باید روشن و واضع و صریح بوده و سخن مختصر و مفید و ساده و طبیعی و بی تصنع باشد . ممکن است که سخنور چون میخواهد طرح مطلب کند آنرا اعلام نماید ولیکن بسا میشود که حاجت باعلام نیست و گاهی اعلام نکردن بهتر است که شنوندگان بی آنکه متوجه باشند مطلب را طرح شده بپایند . در هر حال خواه بتصریح باشد یا بدلالات تضمنی موضوع سخن باید درست معلوم و روشن باشد و چنان نشود که شنوندگان تا آخر ندانند و تفهمند مقصود گوینده چه بود .

ممکن است مطلب متضمن الفاظ و اصطلاحاتی باشد که شنوندگان ندانند یا احتمال اشتباهی رود در این صورت باید آنها را تعریف کرد چه بسا میشود که اختلاف میان مردم بواسطه آشنا نبودن با اصطلاح و زبان یکدیگر است و نزاع لفظی است و اگر

معانی روشن شود چندان اشکالی پیش نمیآید
 همچنین است حال تقسیم مطلب در جائیکه قابل تقسیم است
 یعنی امور چند باشد که برای روشن شدن آنها باید قسمت بقسمت
 پیش رفت در اینصورت گاه سخنور اظهار میکند که مطلب را
 تقسیم مینماید و گاه اظهار نکرده کار خود را میسازد و گروهی
 این گروهی آن پسندند و در این باب هم ذوق و سلیقه سخنور
 حاکم است

در هر صورت تقسیم مطلب باید درست بوده و قسمتها از
 یکدیگر متمایز باشند و امور مختلف با هم آمیخته نشوند تا
 مطلب روشن باشد و خلط و اشتباه دست ندهد

و تقسیم نباید طبیعی و تدریجی باشد یعنی از امور آسان
 که فهم آنها محتاج بامور دیگر نیست آغاز کند و کم کم بمطلبی
 برسد که دریافت آنها منوط بامور سابق است

و نیز تقسیم باید چنان باشد که تمام مطلب را فرا گیرد
 و آنرا ناقص نگذارد

تقسیم مطلب پرتشریحی نباید بشود یعنی باندازه باید مطلب
 را تقسیم کرد که برای روشن شدنش لازم و مفید است و گرنه
 تقسیم بجزئیات کردن و سخن را ببخشهای فراوان در آوردن
 نتیجه معکوس می بخشد شنوندگان نمیتوانند همه آن بخشها را
 بذهن بسپارند فراموش میکنند و مطلب بجای روشن شدن تاریک

میشود و گوینده خود نیز گرفتار پیچ و خم میگردد
خلاصه باز تکرار میکنیم که طرح مطالب و تقسیم آن باید
ساده و طبیعی و روشن و موجز و مختصر و مفید و بی تصنع باشد



بخش چهارم

نقل وقایع

حکایت یا نقل وقایع البته در مواردی است که واقعه یا وقایعی نقل کردنی بوده باشد بنابر این در همه خطابه ها نقل وقایع مورد ندارد و اگر انواع مختلف سخنوری را در نظر بگیریم میبینیم در سخنوریه قضائی و در سخنوری تشریفاتی که موضوع آن مداحی از اشخاص است غالب اینست که وقایع نقل کردنی هست اما در سخنوری سیاسی و سخنوری منبری یعنی موعظه کمتر اتفاق میافتد که نقل وقایع لازم شود هر چند ممکن است اتفاقا مواردی پیش بیاید .

در سخنوریه قضائی که عبارتست از اینکه کسی از خود یا موکل خود در مقابل تعقیبی که از او شده دفاع میکند یا کسی را بسبب گناهی که از او سرزده تعقیب مینماید غالبا واقعه یا وقایعی روی داده است که گناه یا تهمتی که بکسی زده اند از آنجا برخاسته است در اینصورت سخنور محتاج است که آن واقعه یا وقایع را نقل کند و بسیار میشود که در این موارد کار بر سخنور دشوار است زیرا حکایت را باید چنان بکند که نه خلاف واقع بگوید نه بر ضرر مدعی او باشد

حکایت تنها کار سخنور نیست مورخ و داستان سرا و گاهی اوقات شاعر هم باید نقل وقایع کنند ولیکن روشن است که منظور این اشخاص از حکایت مختلف و چگونگی حکایت کردن ایشان متفاوت است . شاعر و داستان سرا نظر دارند باینکه شنونده یا خواننده خوش شود و لذت ببرد . منظور مورخ اینست که خواننده از وقایع آگاه شود و پند بگیرد . مقصود سخنور از نقل وقایع اینست که بالمال برای شنونده نسبت بمدعای او اقناع دست دهد و بساht که بهمین نقل وقایع مدعا ثابت میشود و بوسائل اقناعی و اثباتی دیگر حاجت نمیافتد

بنابر این شاعر و داستان سرا و مورخ و سخنور حکایت را یکسان نمیکنند چون هر يك باید آنرا بامنظور خویش سازگار نمایند ولیکن در هر حال نقل وقایع باید روشن و موجز و درست و دلپذیر و با مزه باشد

روشن بودن حکایت باینست که وقایع بترتیب صحیح نقل شود چنانکه تشویش و ابهام در ذهن حاصل نیاید و بیج و خم و جمله های معترضه نباید داشته باشد لفظها و جمله ها و عبارتها درست و صریح و بجای خود باشد و موجز باشد .

موجز بودن حکایت باینست که حشو و زواید نداشته باشد و فایع را از جائی باید آغاز کرد که لازم است نه پیش از آن و بجائی باید انجام داد که درخور است نه پس از آن . تامبتوان باید

بکلیات اکتفا کرد و از جزئیات جز آنچه ضروری و مفید است نباید گفت . از موضوع هر چیز را بجای خود باید گفت تکرار نباید کرد هر چه را میتوان بدلالات تضمنی فهمانید تصریح نباید نمود وقتی که میخواهید بگوئید بدیدن فلان رفتم خانه نبود مگوئید « بقصد ملاقات فلان رفتم بخانه اش رسیدم در را کوییدم گماشته اش را طلبیدم از او احوالش را پرسیدم گفت خانه نیست » مگر اینکه گفتن این جمله ها خود منظور باشد و نفعی داشته باشد . باید در نظر داشت که چه چیز هاست که گفتنش ضرور و مفید است و البته از گفتن آنها خودداری نباید کرد اما آنچه ضروری و مفید نیست نباید گفت و متوجه باید بود که درازی سخن مایه یزاری است حتی اینکه اگر وقایع گفتنی بسیار باشد که نتوان آنها را ترك کرد تدابیر باید بکار برد که آزرده گی نیارود از جمله اینکه اگر ممکن شود وقایع را در سراسر گفتار پراکنده باید ساخت تا هر قسمتی از آن در جایی گفته شود و نقل وقایع بسیار یکسره نباشد

درست بودن حکایت محل کلام نیست که هیچکس خاصه سخنور خلاف واقع نباید بگوید و نباید غافل بود که دروغ هیچگاه پنهان نمی ماند و بزودی آشکار میشود و در آنصورت سخن گوینده را یکسره بی اعتبار و بی اثر میکند از این گذشته نقل وقایع باید با طبیعت امور و احوال و اخلاق و آداب کسانی که موضوع حکایتند متناسب باشد و از حیث زمان و مکان نیز تباين

و تناقض نداشته باشد حکیم نظامی فرماید .

چو بتوان راستی را در ج کردن دروغی را چه باید خرج کردن
ز کج گوئی سخن را قدر کم گشت کسی کو راسته گو شد محتشم گشت
با این حال درستی گفتار سخور ماتم درستی گفتار مورخ
نیست زیرا مورخ تکلیفی جز این ندارد که حقیقت را معلوم
نماید اما سخور از نقل وقایع پیشرفت مدعای خود را منظور دارد
بنابرین در عین اینکه خلاف واقع نمیگوید اموری را که با منظور
سازگار نیست بستنی و کوتاهی میگذرانند و آنچه مساعد است
قوت میدهد و برجسته میسازد

دلپذیر و با مزه بودن حکایت نیز البته باید رعایت شود
داستان سرائی چنان باید باشد که کنجکاوی شنونده را بحرکت
آورد تا خاطر او همواره در پی آن باشد که دنباله داستان را
بشنود و سر انجام را دریابد یعنی حکایت باید شیرین باشد
و نکات و دقایقی در بر داشته باشد که آنرا نمکین سازد

آرایش حکایت بسیار خوبست بشرط آنکه تصنع در کار
نیاید و ساختگی بودن آرایش پدیدار نباشد بهترین وسیله برای
دلپذیر بودن حکایت اینست که سخور موضوع و مطلب خود را
بخوبی مورد مطالعه و تأمل قرار دهد و بر آن احاطه
و تسلط یابد

گاه میشود که نقل وقایع را بر طرح مطلب باید مقدم
داشت چنانکه از حکایت واقعه مطلب بخودی خود طرح شود

یا افهان برای درك مطلب آماده گردد
در خطابهائی که نقل وقایع موردندارد غالباً توضیح مطلب
جای آنرا میگیرد و در این باب نیز همان شرایط که برای نقل وقایع
یادآوری کردیم باید منظور شود



بخش پنجم

اثبات مدعا و حل اشکالات

اثبات مدعا و حل اشکالات ورد اعتراضات و دفع شبهات

اصل و اساس و بقول منطقیان عمود خطابه است

در اثبات مدعا که باقامه حجت و دلیل میشود آنچه گفتنی بوده

در فصل اول این مقاله گفته ایم . البته پروراندن مطلب و حجتها

و دلایل را بصورتی در آوردن که مایه اقناع و ترغیب شود و آرایشهاییکه

باید داد تا سخن دلنشین باشد هنری است که دستوری بیش از

آنها که گفته ایم در آن نمیتوان داد . بهترین دستور مطالعه سخنها

و خطابه های سخنوران پیشین و شنیدن و دیدن گفتار سخنوران

زمان است (اگر سخنوری باشد) و با اینهمه قریحه و ذوق

و استعداد لازم است

در اثبات مدعا بزرگ کردن و جلوه گر ساختن اموری که

مؤید قول سخنور است و کوچک و حقیر ساختن اموری که منافی

آنست کمال اهمیت را دارد . حجتها و دلایل قوی و مؤثر را

بصورتها و عبارتهای مختلف در آوردن که بخوبی در اذهان راسخ

شده و خاطرهارا گرم کند و مدعا را در انظار بزرگ سازد

از وسایلی است که سخنوران غالبا بکار میبرند و مؤثر واقع میشود

و در این مقام گاهی از اوقات سخنور محتاج میشود که در بیان
مبالغه کند بتکرار و تأکید و تشبیهات و داخل شدن در تفصیل
جزئیات و حرارت بخرج دادن و مانند آن ولیکن البته باید
مراقب باشد که از حد معقول تجاوز نکند و از حقیقت دور نشود
و کار را با غراق و دروغ نکشاند و در هر مطلبی باندازه که
درخور اوست بسط مقال دهد و از موضوع خارج نشود و لفاظی
بسیار روا ندارد تا شنوندگان خسته نشوند و آزرده نگردند.
و از اموری که محل نظر است اینست که اقامه حجت و دلیل
و اثبات مدعا در کدام قسمت از گفتار باید جا داده شود و این
در این باب هم دستور کلی نمیتوان داد و مقتضیات را باید در نظر
گرفت. گاه هست که اثبات مدعا را از در آمد باید آغاز کرد
و گاه بمیان گفتار باید انداخت و یا برای اواخر باید گذاشت.

همین نظر هست در باب رد اعتراضات و دفع شبهات که اگر
خاطرهای بواسطه القا آتی مشوب شده است بسا هست که حل اشکالات
را باید بر اثبات مدعا مقدم قرار داد و اگر چنین نباشد غالباً
باید اول دلایل اثبات را آورد پس از آن بنقض اشکالات و رد
اعتراضات که پیش آورده اند یا ممکن است پیش آورند یا بدهن
میآید پرداخت.

حل اشکالات و رد اعتراضات را گاه بنفی صریح میکنند
و ایراد دلایل بر بطلان آنها و گاه باین میشود که اموری را که
مدعیان و مخالفان مشوش کرده اند از یکدیگر متمایز و روشن

سازند و گاه بمعارضه بمثل میشود و باینکه نموده شود که ایرادی که مدعی میکند بر خود او هم وارد است اگرچه این روش برای حصول مقصود چنانکه باید مؤثر نمیشود و مستحسن نیست . بعضی اوقات ایراد و اعتراضی که شده چنانست که بهترین جوابها تحقیر و اظهار بی اعتنائی است و گاه باستهزا و طعنت باید گذرانید و استهزا اگر از روی مهارت و با ظرافت بشود گاهی حربه بزرگی است که از هر دلیل و برهان منطقی مؤثر تر است .

اگر هیچیک از این وسایل در دست نباشد سخنوران بطفره و تعلل متوسل میشوند یا اگر اوضاع و احوال بکلی نامساعد باشد باقرار گناه و خطا و بوزش و طلب عفو میپردازند که لااقل جلب رقت و محبت نمایند و اگر بتوانند درازای خطائی که سرزده عمل نیک دیگر را جلوه میدهند که شرمساری و گناهکاری را تخفیف دهد .

بسا میشود که سخنور گرفتار مغالطه مدعی میگردد و در آن صورت باید بتواند مورد سفسطه را نمایان سازد و برای این مقصود و نیز برای توانائی بر اثبات مدعا از قواعد منطق و رموز و دقائق برهان و جدل و سفسطه باید آگاه بوده بلکه در آن تسلط داشته باشد و ما در این باب وارد نشده بکتاب منطق محول مینمائیم .

بخش ششم

فرود سخن و حسن خاتمه

سخنور چون گفتنی‌ها را گفت و مدعای خود را ثابت کرد و اشکالات را مرتفع نمود سخن را بانجام میرساند و همچنانکه خوش درآمد میکند و باصطلاح حسن ابتدا و حسن مطلع بکار میبرد از حسن خاتمه و حسن مقطع نیز نباید غفلت ورزد یعنی باید سخن را خوش پایان برساند.

برای اینکه سخن خوش انجام یابد غالباً مناسب آنست که سخنور مطالبی را که گفته است خلاصه کند و دلایل مهم خود را یاد آوری نماید و خاطر نشان کند که آنچه را وعده داده بود وفا کرده و مطلوب را ثابت نموده و اگر مدعی در مقابل دارد کوتاهی او را در ادای این تکلیف باز نماید آنگاه نتیجه بگیرد و شنونده را بآنچه میخواهد برانگیزد.

در قسمت اول که یادآوری گفته‌ها و مطالب باشد باید مراقب بود که مختصر و مفید گفته آید و چنان نباشد که مطلب از سر گرفته شده و تکرار بیهوده بنظر برسد بلکه گذشته از ایجاز و کوتاهی سخن باید روش را دیگر گونه ساخت. بسا هست که میتوان آن گفتنی را از زبان کس دیگر گفت

و اگر چنین شود بسیار نیکو خواهد بود . بسیاری از حیلها و استدراجات و همچنین شور انگیزی که شرح آنرا پیش ازین گفته ایم غالباً در این قسمت یعنی در فرود سخن بعمل میآید و در صورتی هم که اقتضای حال قسم دیگر بوده بهر صورت گفتار را باید چنان پایان رسانید که در شنوندگان اثر خوش داشته باشد و خاطر آنها را جلب کند . اموری را که برای مقصود گوینده مساعد است بزرگ نماید و جلو دهد و امور مخالف را حقیر و کوچک سازد قوت استدلال را نشان دهد و عواطف و احساسات شنوندگان را بر منظور برانگیزد و خلاصه اینکه سخن سرد و خنک نباید پایان برسد و بدست آوردن این شیوه نیز مانند نکات دیگر سخنوری بسته بمطالعه در گفتار سخنوران ماهر و ذوق و سلیقه گوینده است



فصل سوم

تعبیر یا سخن پردازی

بخش اول

مقام سخن پردازی و چگونگی و لوازم آن

سخنور پس از پیمودن مراحل سخن آفرینی و سخن پیوندی که معانی را ایجاد آورد و ترتیب پس و پیش و طلب و بخشهای مختلف گفتار خود را در نظر گرفت بمرحله سخن پردازی میرسد تا معانی را بترتیبی که در نظر گرفته بلفظ و عبارت در آورد و این قسمت از کار سخنوری از دو قسمت اول آسانتر نیست بلکه دشوارتر است و سخنور را رنج بسیار باید کشید تا خامه و زبانش به نیکو سخن گفتن پرورده و ورزیده شود.

از این اشارت مراد ما این نیست که سخن آفرینی یعنی ایجاد معانی را میتوان آسان گرفت یا سخنور اهتمام خویش را همه باید در سخن پردازی بکار برد. شك نیست که اصل در سخن گوئی معانی پروردن است و چنانکه پیش ازین توجه داده ایم سخن گوئی که معنی پرور نباشد یاوه گوشت و بدترین

عیب سخن اینست که لفظ آن بر معنی برتری داشته باشد و متأسفانه این عیب در سخنگویان ما فراوان بوده است تا آنجا که دیرگاهی ادبای ما از ادب جز لفظ پروردن چیزی نمیخواستند و بهترین دستور را که خواجه حافظ در سخن سرایی بدست داده است از یاد برده بودند که میفرماید
با عقل و فهم و دانش داد سخن توان داد

چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد
پس اینکه گفتیم سخن پردازی از سخن آفرینی دشوار تر است از آنروست که سخن آفرینی را بفن مخصوصی نتوان آموخت مغز پر مایه میخواهد و دانش فراوان و اندیشه بسیار. هر کس این بضاعت دارد بآسانی سخن آفرینی تواند و آنکه ندارد بهتر آنست که دست بنگارش نبرد و لب بسخنوری نگشاید که عرض خود میبرد و زحمت مردم میدارد و حکیم نظامی فرماید
سخن کان از سر اندیشه ناید نوشتن را و گفتن را نشاید
اما سخن پردازی را میتوان آموخت بر پنج بسیار و بشرط داشتن ذوق و طبع و استعداد و اهتمامی که در آن باید بکار برد سه فقره است: اول فرا گرفتن قواعد و اصول، دوم مطالعه در سخنان فصحاء و مانوس ساختن ذهن بکلمات ایشان، سوم مشق و ورزش و این جمله قسمت مهمی از علم ادب است و فنی است جداگانه که سخنور از آموختنش ناگزیر اما از موضوع بحث ما بیرون است و درین کتاب اگر بخواهیم بآنکار پردازیم فرع زاید بر اصل

خواهد شد . وظیفه مابدست دادن کلیات و اصولی است که سخنور در سخن پردازی البته باید رعایت کند و تکمیل مرام را بعام ادب از دستور زبان و دستور انشاء و معانی و بیان و فنون دیگر حواله می‌دهیم .

در سخن پردازی چند امر اساسی منظور است : روانی سخن و دلیذیری و آراستگی آن و روانی بردلیذیری و آراستگی مقدم است چه غرض از سخن اولاً اینست که شنونده مراد گوینده را بدرستی و خوبی و آسانی دریابد و این مقصود بروانی سخن حاصل میشود و اگر سخن روان نباشد دلیذیر نخواهد شد و طبایع بشنیدن یا خواندنش راغب نخواهد گردید و بنابراین آرایش کردنش بیهوده است و خواجه حافظ در این شعر که میفرماید :

آنرا که خواندی استاد گریزگری بتحقیق

صنعتگر است اما طبع روان ندارد
معلوم کرده است که روانی سخن را بر آرایش آن که بصنعت باشد بسی برتری میدهد و کسی را که سخنش روان نباشد استاد نمیداند .

اینك هر يك از شرایط سخن پردازی را اجمالاً بیان

می‌کنیم

بخش دوم

روانی سخن

روانی سخن هم بمعنی بسته است وهم بلفظ و عبارت .

روشنی فکر ومعنی

معنی که نتیجه فکر و اندیشه انسان است باید روشن و متمایز و درست باشد یعنی مطاب بر صاحب فکر آشکار و از معانی دیگر جدا و با حقیقت مطابق باشد و گرنه به عبارت روان در نمی آید و بسا میشود که پیچیدگی سخن از آنست که گوینده معنی را که به عبارت در می آورد در ذهن خود روشن نساخته است و در این صورت نمیتواند برای ادای آن لفظ مناسب بیاورد و عبارت که نامناسب شد سخن پیچیده میشود و پیش ازین اشاره کرده ایم که اختلاف نظر ها میان مردم غالباً نزاع لفظی است در معنی متفق اند ولیکن چون بلفظ و عبارت مناسب نیاورده اند سخن یکدیگر را نمی فهمند و نزاع میکنند .

در روشنی فکر و درستی معنی هر چه تأکید کنیم که است اما اگر بخواهیم دستوری برای آن بدهیم باید در جزئیاتی وارد شویم که مناسب این کتاب نیست خاصه که روشنی فکر و درستی معانی پس از قریحه و استعداد خدا داد بسته به تحصیل و مطالعه و تفکر است

فصاحت لفظ

اما لفظ و عبارت باید فصیح باشد و هر چند این مبحث مربوط بعلم ادب است بواسطه غایت اهمیتش نمیتوانیم از ذکر اصول آن خود داری کنیم (۱)

فصاحت چه در لفظ مفرد و چه در عبارت مرکب شرط اولش خالی بودن از تنافر است و شرط دوم درست و بی غلط بودن و موافقت با قواعد زبان و استعمال فصحا و شرط سوم اینکه لفظ معنی را بدرستی برساند و شرط چهارم دور بودن از غرابت و شرط پنجم خالی بودن از پیچیدگی و تعقید

۱ - عدم تنافر حروف و کلمات که شرط اول فصاحت است اینست که لفظ و عبارت خشن و زمخت نبوده بر زبان آسانی جاری شود و گوش را آزار ندهد و این امری است حسی و ذوقی و تشخیص آن چندان دشوار نیست

۲ - درستی سخن باینست که الفاظش يك يك درست باشد

۱ - مطالبی که در این فصل اشاره میکنیم در واقع جزء فن خطابه نیست و باید با طول و تفصیل در ضمن دستور زبان و عام لغت و معانی و بیان و بدیع و دستور انشاء شرح داده شود و دانش جویان در دبیرستانها و دانشکدهها آن عامها را فراگیرند و بعمل نیز بگذارند ولیکن بملاحظه اینکه در سالهای گذشته در این باب مسامحه بسیار شده احتیاطا مطلب لازم را خیلی با جمال چنانکه مقتضی این مقام است یاد آوری میکنیم و غرض ما تنها اینست که خوانندگان متوجه شوند که برای سخن پردازی چه فنی باید بیاموزند .

آسان که فصحا بکار برده اند و مطابق دستور صرف و اشتقاق زبان فارسی آورده شود و ترکیب کلمات و ساختمان عبارت بر خلاف قواعد زبان نباشد

تأکید در درستی سخن شاید زاید بنظر آید از آنکه نه کسی ازوم سخن گفتن بی غلط را منکر است و نه گمان میبرد که درست سخن گفتن دشوار باشد چرا که فارسی زبانی است بسیار آسان و آنچه من میدانم در دنیا کمتر زبانی است که مانند فارسی ساده و قواعدش از طول و تفصیل دور باشد با اینهمه کمتر قومی بقدر ایرانیان امروز نسبت بزبان خود بیگانه است و نویسندگان این اندازه غلط نویس.

علت این حالت اسفناک آنست که زبان هر قدر ساده و آسان باشد قواعد و روش طبیعتی خاص دارد که هر کس بخواهد بآن زبان سخن بگوید و بنویسد باید قواعد را بداند و روش و طبیعت را بدست آورد و این نتیجه برای اهل زبان از معاشرت با همزبانان و مؤانست با آثار ادبی و آموختن قواعد و مشق و ورزش در سخنگوئی حاصل میشود و امروز ایرانیان نه اهتمامی در آموختن زبان خود دارند نه در سخنگوئی بقدر کفایت مشق میکنند و نه اعتنائی بآثار ادبی قوم خود مینمایند و علاوه برین غالب کسانی که بتحصيل علوم میپردازند یا در کشور های خارج یا بزبان بیگانه دانش میآموزند و باین واسطه گذشته از اینکه بزبان خود شناسا نمیشوند روش و طبیعت زبان را هم که از

معاشرت با همزبانان و مؤانست با آثار ادبی باید تحصیل کرد از دست میدهند. سابق برین اگر غلطی در نوشته‌های ایرانیان دیده میشد در املا بود یا خطائی که از قصور نویسنده در علم عربیت بر میآمد و اگر عیبی در نویسندگی ایشان پدیدار میگردید از کوتاهی در پروردن معنی بنظر میرسید ولیکن امروز بسیاری از نوشته‌های نویسندگان اصلا فارسی نیست هم مفردات الفاظ که بکار میبرند غلط و ناشایسته است و هم ترکیب و سیاق عبارات بکلی از روش و طبعیت زبان فارسی بیرون است و این اوقات فکر پاک کردن زبان فارسی از الفاظ عربی نعمه تازه‌هم در طنبور افزوده است

نکته دیگر اینکه پیش از اینها چون اساس ادبیت بر علم عربیت بود هر کس عربی تحصیل نکرده بود خود را عامی و بیسواد میدانست و جرأت نمیکرد دست بنویسندگی برد اما امروز که علم عربی از این حیثیت افتاده هر کس مختصر خواندن و نوشتن فرا گرفت خود را با سواد میپندارد و گمان میکند حق نویسندگی دارد غافل از اینکه فرضا عربیت لازم نباشد فارسی دانی تنها بخط خواندن نیست و کسیکه با کلمات فصیحای ایرانی مأنوس و در نویسندگی ورزیده نشده بی سواد است و دست بردنش بنویسندگی نارواست باری غرض اینست که زبان فارسی در خطر است و باید آگاه بود و اگر مریان جوانان ایرانی فکر معقولی در اینکار نکنند بزودی ایرانیان زبان بسته

خواهند بود .

۳ - امر سومی که مغل فصاحت تواند شد غرابت الفاظ و نامأنوس بودن ترکیبات است و در اینخصوص آنچه باید از او پرهیز کرد استعمال الفاظ نامأنوس عربی و بکار بردن الفاظ کهنه و متروک فارسی است که فراموش شده و کسی نمیداند و الفاظ جدیدی که مردمان بی وقوف اختراع میکنند و الفاظ اروپائیکه کاملاً جزء زبان فارسی نشده است ، در نامأنوس بودن ترکیبات و عبارات اگر پنجاه شصت سال پیش بود هوس بعضی از نویسندگان را مثال میزدیم که بتقلید تاریخ بیهقی و مانند آن شیوه عجیبی در نویسندگی اختراع کرده بودند که ذوق سلیم عامه نپسندید و متروک شد امروز عبارات زشت ناهنجاری را خاطر نشان میکنم که نویسندگان و مترجم ها بتقلید زبانهای بیگانه غافل از خارج بودن آنها از روش طبیعت زبان فارسی میسازند که هر کس بزبانهای اروپائی آشنا نیست اصلاً فهم نمیکند و آنرا که آشنا و متوجه اند خنده میآید .

۴ - شرط چهارم فصاحت آنست که لفظ معنی را بدرستی برساند و این شرطی است بسیار مهم و دقیق چه باید دانست که برای هر معنی لفظی خاص است که چون آنرا بجای خود بکار برند مراد بخوبی ادا شده و مفهوم میگردد و گرنه مطلب تاریک و مبهم خواهد بود اما یافتن و تشخیص لفظی که خاص معنائی است دقت و اهتمام میخواهد و جز بمطالعه بسیار در عبارات

فصحا و تتبع کامل و احاطهٔ بعلم لغت میسر نمیشود زیرا الفاظی که معانی آنها یکدیگر نزدیکند بسیارند که اگر در تشخیص معنی صحیح هر يك مسامحه کنید فریب میخورید و لفظ نامناسب را بکار میبرید و سخن از فصاحت و روانی میافتد . از این گذشته بسیار معانی هست که تازه محل حاجت شده و برای آنها از سابق لفظی بمانرسیده و ناچار باید وضع کنیم یا بعاریت بگیریم و این کاری است بس دقیق و دشوار که بر عهدهٔ اهل فن و صاحبان ذوق است و گفتگو در آن باب مربوط باین کتاب نیست ، گذشته از اینکه در استعمال مفردات باید دقت و اهتمام کرد که هر لفظ بر معنایی منظور مطابقت و صراحت داشته باشد در ترکیب عبارات نیز این امر باید رعایت شود و گرنه مایهٔ تعقید کلام خواهد شد .

۵- خالی بودن از تعقید را نیز خود شرط فصاحت و روانی سخن شعر داریم و البته چنین است . برای پرهیز از پیچیدگی سخن نکته‌های چند باید رعایت شود . یکی اینکه تعبیراتی نباید کرد و کنایاتی نباید آورد که معنی آنها از ذهن دور باشد و عبارتی نباید گفت که معانی متعدد بدهد و قرینهٔ برای معنی منظور نداشته باشد . کلیهٔ افراط در کنایه و استعاره سخن را پیچیده میکند ، هرگاه برای دریافت معنی عبارت احتیاج بفکر و تأمل باشد سخن دور از فصاحت است و مخصوصا در شعر باید از این عیب احتراز کرد و نظامی و خاقانی

را از این حیث نباید سرمشق قرار داد .

دیگر اینکه تکرار بسیار روا نباید داشت بعضی گمان میکنند برای اینکه مرادشان بخوبی روشن و مفهوم شود و در ذهن شنونده جاگیرد باید يك معنی را چند بار تکرار کنند ولیکن نتیجه بعکس است تکرار مطالب ذهن شنونده یا خواننده را خسته میکند و آزرده میسازد و از توجه باز میدارد و شیخ سعدی فرماید

سخن گر چه دابند و شیرین بود

سزاوار تصدیق و تحسین بود

چو یکبار گفתי مگو باز پس

که حلوا چو یکبار خوردند بس

دیگر از موجبات پیچیدگی سخن دراز بودن جمله

و عبارتست که تا بخبر برسند مبتدا فراموش شده و چون به نتیجه رسیدند مقدمات از دست در رفته است .

جمله های معترضه بسیار آوردن نیز سخن را پیچیده

میکند

دیگر از اسباب تعقید کلام زاید بودن لفظ است بر

معنی . باید متوجه بود که لفظ و عبارت باید قالب معنی باشد

همچنانکه کفش برای پا و جامه برای تن اگر کوچکتر یا بزرگتر از

اندازه باشد تن برنج است در سخن نیز اگر لفظ وافی بمعنی

نبوده و نقص و قصوری در آن باشد مراد معلوم نمیشود و

اگر لفظ بیش از معنی باشد آن نیز ملالت میآورد و سخنی را که شخص بملالت بخواند یا بشنود درست فهم نمیکند میان لفظ و معنی باید مساوات باشد و بقول معروف نه ایجاز مغل جایز است نه اطناب مغل ولیکن روی هم رفته سخن هر چه کوتاه تر و موجز تر باشد روشن تر و پسندیده تر است بشرط آنکه از بیان مراد قاصر و خشک و بیجان نباشد و بصورت معما در نیاید .

آنچه را بیک کلمه میتوان گفت بدو کلمه گفتن روانیست و بهترین سخن آنست که در لفظ اندک معنی بسیار پروراند و حکیم نظامی این نکته را بخوبی بیان فرموده اگر چه خود عمل نکرده است .

سخن بسیار داری اندکی کن
یکی را صد مکن صد را یکی کن
سخن کم گوی تا بر کار گیرند
که در بسیار بد بسیار گیرند

طبیعی بودن سخن

شرط دیگر روانی سخن طبیعی بودن اوست باینکه تکلف و تصنع نداشته باشد و چنین بنظر آید که گوینده یا نویسنده برای ادای مطلب هیچ بخود زحمت نداده و فکر نکرده است هر چند حقیقت واقع غیر از اینست و طبیعی ساختن سخن منتهای

صنعتگریست و نویسنده تا اندیشه بسیار نکند که فکرش پخته و ذهنش بر معنی مسلط شود طبیعی سخن نتواند گفت ولیکن این صنعت و فکر نباید نمایان شود. کلام باید عادی بنظر آید و مأنوس باشد الفاظ و عبارات هر چه معمول تر و اذعان نزدیکتر بهتر تا آنجا که سخن سرائی مانند صحبت شود. نباید تصور کرد که هنر سخنور در آنست که عباراتی بسازد که کسی نداند و گفتن نتواند بلکه برعکس سخن باید چنان طبیعی باشد که هر کس بشنود گمان کند خود میتواند چنین بگوید و شیخ سعدی این هنر را بکمال دارد تا آنجا که اگر کسی سخن شناس دقیق نباشد بلندی مقام سخن او بر نمیخورد و گمان میکند همه کس میتواند چنان سخن بگوید ولی چون پای عمل بمیان میآید همه کس ناف بر زمین میگذارد و همین است که گفته اند سخن سعدی سهل ممتمتع است و براستی و بتصدیق همه دانشمندان و سخن شناسان شیخ سعدی فصیح المنکلمن است ،

نکته توجه کردنی

این نکته را باید خاطر نشان کنیم که شرایط و اوصافی که برای روانی سخن بر شمردیم رعایتش حسن سلیقه میخواهد و سخنگو با توجه بآن شرایط باید قوه تصرف نیز داشته باشد که روانی سخنش مانند زهد خشک و تقدس و سواسیان نشود زیرا که نسبت بهمۀ اصول و قوانین حتمی ضروری گاهی اوقات تجاوز

نیز در حدود معینی لازم میآید مثلاً گاه هست که نویسنده زبردست لفظی را از استعمال فصحا بر میگرداند و صورت یا معنی تازه بآن میدهد و همچنین لفظ کهنه را نو میکند یا لفظ نوظهوری را برواج میآورد یا در ترکیب عبارات طرح نو در میاندازد و سخن سرایان نامی همه اینکارها را کرده اند بلکه یکی از انتظاراتی که از استادان سخن میرود همین است که الفاظ و جمله های نوظهور بدیع اختراع کنند و بقوت فصاحت و بلاغت آن جمله ها را رواج داده زبان را باین وسیله پر مایه سازند

و نیز مواردی هست که گوینده مجبور است عبارات و اصطلاحاتی که ذهن عامه بآن آشنا نیست بکار برد که تا چنین نکند حق معنی را ادا نکرده است جز اینکه در آنصورت روی سخنش بعامه نخواهد بود یا اگر برای عامه سخن میگوید آن اصطلاحات را توضیح خواهد نمود و نیز بسا میشود که گوینده کنایات و نکات دقیقی بکار میبرد که حس و ذوق لطیف باید تا بحقیقت آنها پی برده شود و مواقعی پیش میآید که تکرار يك معنی در مقام تأکید و مبالغه لازم میشود و همچنین دوری جستن از جمله های دراز نباید سبب شود که جمله ها همه کوتاه و عبارت مقطع و زشت گردد و اینکه سفارش کردیم که کلام طبیعی بگویند و مطلب را بنحو عادی معمولی ادا کنند مجوز نیست که سخن سست و عامیانه و رکیک باشد. از طرف دیگر مواردی هست که مخصوصاً سخن بازاری باید گفت تا تأثیر خاص خود را بپخشند ولیکن در همه

این موارد تشخیص اندازه صحیح و حد معقول امری بسیار دقیق است و جزاز کسیکه ملکه فصاحت و ذوق سلیم و تسلط بر سخن دارد ساخته نیست و احتیاط را نباید از دست داد و مثل شیخ سعدی کسی باید که دیک و هاون را که جای آنها در آشپز خانه است در غزل و گفتگوی عشق و عاشقی بیاورد و بهترین اشعار را بسراید آنجا که میفرماید :

نه هاونم که بنالم بکوفتن از یار چو دیک بر سر آتش نشان که بنشینم



بخش سوم

دلبذیری و آرایش سخن

سخن روان و طبیعی مستعد است که دلبذیر شود باید هر گاه متنوع باشد نه يك نواخت و يك روش که ملات آورد یعنی باید گاه خبر باشد گاه انشا و زمانی طلب و استفهام . وقتی از خطاب بغیث رود و گاه از غیاب بـنـطـاب التفات کند بعضی اوقات شعر یا مثل یا حکایتی در ضمن کلام بر حسب مناسبت ایراد شود و زمانی شوخی و ظرافت بمیان بیاید و بر حسب مقتضای حال تشبیه و مجاز بکار برند و استعاره و کنایه بیاورند و از جمله چیزهایی که سخن را بسیار دلبذیر میسازد خوش آهنگی و مسجع بودن است. (۱) اما همه این آرایشها که شرح و تفصیل آنها در علم معانی و بیان و بدیع آموخته میشود باید در حد اعتدال بکار رود و بافراط نکشد بعضی نویسندگان را دیده ایم که مقید بوده اند که چون

(۱) مقصود از مسجع بودن سخن تنها این نیست که کلمات مرکب از حروف متشابه باشند مانند خفت و گفت و سرد و مرد و زود و دود که باعتبار دیگر قافیه مینامند این قسم سجع هم گاه گاه خوبست بشرط آنکه بی تکلف و طبیعی باشد اما مقید بآن پسندیده نیست سجعی که در اینجا منظور ماست متناسب بودن آهنگ جملات است که کلام را يك اندازه موزون میسازد و چون توجه شود سخنهاى فصحا عموما باین معنی مسجع است و اگر از اصطلاح رمیمه نمیشوید در اینجا بسجع متوازن بیشتر نظر داریم تا بسجع متوازی و مطرف

سطری نوشتند البته شعری یا مثلی عربی یا فارسی شاهد بیاورند و آیه و حدیثی بر تأیید قول خود بیاوند و جمیع جمله های عبارت را مسجع سازند و هر معنی را باستعاره و مجاز ادا کنند. تاثیر این قسم عبارات در ذهن و دماغ مانند تأثیری است که بر بدن وارد می آید از بسیار خوردن خوراکیهای چرب و شیرینی و ادویه فراوان دارد و حلویات و افشره و شربت های غلیظ وافر نیز بر آن بیفزایند که بزودی طبع را میزند و مزاج را تباه میکند.

البته سخن آرایش می خواهد اما باز تکرار می کنیم که اصل در سخنگوئی و سخن بردازی معنی پروردن است و همراه تمامی در حسن عبارت بکار رود برای آنست که معنی بهتر جلوه کند بنابراین لفظ را باید تابع معنی قرار داد نه معنی را تابع لفظ. لفظ برای معنی همچون تن است برای جان یا جامه برای تن اگر جان نباشد تن هر چه زیبا باشد مرده است نه معشوق میشود نه کاری از او بر می آید و نیز تن اگر زشت یا رنجور یا ناقص باشد جامه آراسته برای او بیهوده و ناساز است و شیخ سعدی میفرماید :

مردی که هیچ جامه ندارد باتفاق بهتر ز جامه که در او هیچ مرد نیست

اگر اهتمام سخنور همه مصروف عبارت باشد دلیل بر اینست که از معنی تهی دست است البته در زیبایی عبارت باید کوشید اما در صورتیکه معنی در کار باشد چنانکه جمال صورت اگر با کمال سیرت همراه نباشد فوضا که چند روزی دل را بفریبد بزودی به بیزاری میکشد. شکوفه بر درخت بسیار زیباست

اما اگر هیچگاه به ثمر نرسد عاقبت آن درخت را چون
هیزم خشك میسوزانند و باز شیخ سعدی فرماید :

اگر هوشمندی بمعنی گرای که معنی بماند نه صورت بجای

باری معنی نباید فدای لفظ گردد مخصوصا صنعت با تکلف نباید

باشد که این چنین صنعت کردن در عبارت مانند لباس شهرت

پوشیدن است . بهترین صنعتگر چنانکه پیش اشاره کردیم

آنست که صنعتش نمایان نشود که لذت می بخشد اما تا دقت

و توجه نکنی نمی یا بی که صنعت بکار برده است و قتیکه

شیخ سعدی میفرماید :

سرم از خدای خواهم که بـخـاك پـايت افتد

که در آب مرده بهتر که در آرزوی آبی

سخن چنان طبیعی و روان و معنی چنان زیباست که ذهن متوجه

نمیشود که در این شعر بواسطه مقابل کردن «سر» با «پا» و «خاك»

با «آب» صنعت بکار رفته و در مصرع دوم ارسال مثل شده است

همچنین آنجا که میفرماید « یکی از پادشاهان پیشین در رعایت

مملکت سستی کردی و لشکر بسختی داشتی لاجرم دشمنی صعب

روی نمود همه پشت بدادند» عبارت چنان موحزو محکم و طبیعی

است که مقارن بودن «سختی» و «سستی» و «روی نمود» و

«پشت بدادند» یاد نیاید . و نیز قتیکه خواجه حافظ میفرماید

بمی عمارت دل کن که اینجهان خراب

بر آن سر است که از خاك ما بسازد خشت

معنی بقدری بلند و الفاظ چنان جا افتاده است که نکته سنج باید تا دریابد که گوینده در جمع کردن الفاظ «عمارت» و «خراب» و «خاك» و «خشت» و «بسازد» چه بنای زیبایی ساخته و بضمیمه نظیر آوردن «دل» با «سر» چقدر صنعت بکار برده است . از آنطرف این شعر شیخ را که میفرماید :

پای خویشتن آیند عاشقان بکمندت

که هر که را تو بگیری ز خویشتن برهانی
اگر توجه بفرمائید تصدیق خواهید کرد که یکی از بهترین سخنانی است که از دهان آدمی بیرون آمده است اما صنعتش کیجاست ؟ آیا جز اینکه لطفش همه بمعنی و روانی است ؟



بخش چهارم

مقتضای حال بودن سخن

آخرین سفارشی که درسخن پردازى باید بکنیم یادآوری است براینکه سخن رسا و بلیغ آنست که بمقتضای حال باشد و منظور ما از رعایت مقتضای حال تنها این نیست که درسخن جای فصل و وصل کجاست یا مسند و مسند الیه را چگونه پس و پیش باید آورد یا تشبیه و استعاره و کنایه را چسان باید بکار برد البته این دقایق را هم در علم معانی و بیان باید آموخت اما علاوه بر آن باید دانست که زبان شعر غیر از زبان نثر است چنانکه در شعر زبان غزل دیگر است و زبان قصیده دیگر و سخن رزمی با سخن بزمی تفاوت دارد و نیز چنانکه پیش ازین گفته ایم مقتضای حال بدو گوینده و شنونده هم مختلف میشود گوینده اگر جوان است سخنی نمیگوید که پیر باید بگوید و اگر مردی بزرگ و فرمانرواست سخنش غیر از مرد کوچک و فرمانبرست و همه احوال مختلف را چنین باید قیاس کرد و در شنندگان نیز ملحوظ باید داشت که برای مردمان شهری نوعی سخن باید گفت و برای روستائی نوع دیگر و همچنین است حال خواص و عوام و نادان و دانا و جوان و پیر حتی اینکه مقتضای اهل هر شهری جداست و باید رعایت شود و نیز برای يك مردم در احوال مختلف از شادی و اندوه و خشمناکی و مهربانی و مانند آن اقتضای حال تفاوت میکند

بالاخره سخن گوئی و سخن نویسی در موارد و موضوعات مختلف یکسان نتواند بود گزارش امور خانوادگی یا اداری زبانی دارد و تاریخ نویسی زبانی ، داستان سرائی را مانند اندرز و موعظه نتوان کرد و عوالم عشق و شور را مانند علم و حکمت نباید بیان نمود

اگر بخواهیم برای مقتضای هر حالی دستوری بدسیم حد و حصر ندارد . بهترین رهبرها در این باب گفتار سخنوران نامی است و وسیله تشخیص آخری در این امر نیز مانند اکثر امور ذوق و سلیقه است ولیکن بعضی از استادان ادب و سخنوری همه اقسام سخن را سه درجه شماره کرده اند : سخن ساده و سخن آراسته و سخن با شکوه . در سخن ساده هیچ نوع آرایش و پیرایشی در کار نیست روانی و فصاحت لازم است و بس مانند نامه نگاری و گزارش امور عادی که گوینده جز آگاه ساختن شنونده تأثیر دیگری در نظر ندارد . سخن آراسته باید دلبذیر باشد و هر نوع آرایشی که در خور مقام است بآن میتوان داد مانند تاریخ نویسی و داستان سرائی و بیان امور ذوقی و اکثر موارد سخنوری که گوینده ایراد مضامین بدیع و معانی لطیف رقیق و افکار دقیق میکند و در شنونده ایجاد حالی یا نشاط و ذوقی یا تنبه و عبرتی مینماید . سخن با شکوه آنست که در او حدت و حرارت باشد و تأثیر عظمت و شهامت نماید که در آن موقع افکار بلند و احساسات تند و عبارت طنین انداز باید مانند بعضی اقسام سخنوری که گفتگو

از امور معظم دینی و دنیوی باشد و شور انگیزی و تحریک عواطف شدید بخواهد ،

این تقسیم سه گانه بد نیست و تقریباً مطابق است با آنچه در فصل سوم از مقاله اول در اقسام بلاغت اشاره کردیم و چنانکه همانجا خاطر نشان نمودیم کلیت ندارد بسا میشود که در ضمن گفتگو از امور ذوقی اقتضای سخن با شکوه پیش میآید و در امور مهم معظم سخن ساده باید گفت و سلیقه مستقیم باید تشخیص مقتضای حال را بدهد . گاه هست که يك نوع سخن در مقامی بلند و با شکوه مینماید ولیکن در حال دیگر بی تناسب و خنک است و سخنی که اگر در امور معظم گفته شود رکیک و ناشایسته است در امور عادی مناسب و مقتضی است و همچنانکه در سخن بلند کلمات بازاری بیان را سرد و بی مزه میکنند در مطلب ساده معمولی سخن با شکوه خنده میآورد از این گذشته باید توجه کرد که پیش از اینها میان ما رسم بود که چون سخن را باشکوه میخواستند بسرایند شعرو جمله های عربی و سجع و قافیه فراوان و صنایع بدیعی بسیار بکار میردند ولیکن امروز این روش پسندیده نیست عربی هر چه کمتر بهتر و سجع و قافیه و صنایع بدیعی هم خیلی کم و با حسن سلیقه باید بکار رود و با شکوه بودن سخن بلندی معانی وحدت احساسات باید باشد و در هر حال سخنوری زبانی یعنی سخنی که باید در محضر عام ادا شود هر چه ساده تر و طبیعی تر باشد بهتر است . اگر گوینده شوری داشته باشد که

سخنش مانند اشعار خواجه حافظ طبیعت را بهیجان آورد و روح را پرواز دهد آن سخن خواهی نخواهی باشکوه خواهد بود و گرنه معنی كوچك و مبتذل در لفظ با طمطراق آواز کرنا و دهل است که از دور هم خوش نیست ،

در باب شرایط سخن پردازی در اینجا باین کلیات اکتفا میکنیم و جزئیات و تفصیل مطلب را در علم بیان و دستور انشاء میجوئیم



فصل چهارم

ادای سخن یا سخن سرایی

همه کارهائی که در فصول پیش راجع بسخنوری یاد آوری کردیم چون صورت گرفت نوبت میرسد باینکه سخنوری بموقع عمل گذاشته شود یعنی گفتار را بگوش کسانی که برای آنها تهیه شده است برسانند و این عمل را سخن سرایی گوئیم

سخن سرایی باین معنی فن مهمی است و رموز و دقائقی دارد که اگر سخنور رعایت نکند رنجش بیهوده خواهد بود زیرا که چگونگی سخن سرایی در اقناع و ترغیبی که از سخن منظور است تاثیر کلی دارد. يك سخن را میتوان چنان ادا کرد که شنوندگان را منقلب کند و همان سخن ممکن است قسمی ادا شود که بکلی بی اثر باشد بلکه ملالت آورد.

مردم در سخنوری عادات مختلف دارند بعضی گفتار را از پیش مینویسند و هنگام سخن سرایی از روی نوشته میگویند بعضی آنچه را نوشته اند حفظ میکنند و از بر میخوانند بعضی بنوشتن دست نمیرند ولیکن در خاطر خود تهیه و آماده میکنند و در موقع میسرایند و اگر بحافظه اطمینان نداشته باشند

اصول مطالب گفتار را یادداشت میکنند و هنگام سخن سرایی از آن یاد داشته‌ها یاری میجویند و بعضی هیچیک از این کارها را نکرده بی مقدمه و بدون تهیه سخنوری میپردازند.

این قسم آخر جز برای کسانی که در سخنوری استعداد فوق العاده داشته باشند نتیجه پسندیده نمیدهد و جز در مواردی که شخص مجبور بسخن گفتن ارتجالی میشود روانیست که بی رویه و مقدمه سخن سرایی پردازد.

اما اینکه سخنور گفتار خود را بنویسد و از روی نوشته بسراید آنهم چندان پسندیده نیست زیرا بسیار مشکل است که کسی بتواند در حالی که از روی نوشته میخواند چنان سخن سرایی کند که تاثیر مطلوب را ببخشد ولیکن مواردی هست که شخص مجبور است چنین کند یا از جهت اینکه قوه ارتجال ندارد و حافظه هم یاری نمیکند که سخنی را که تهیه کرده بحافظه بسپارد یا از آنرو که سخنی باید بگوید که در آن از الفاظ و عبارات معین يك ذره تخلف جایز نیست و باحتیاط اینکه مبادا از اشتباه در لفظ و عبارت نتایج بد حاصل شود باید گفتار را از روی نوشته خواند در اینصورت باید کوشید که صوت و لحن و حرکات و نگاه و کلیه احوال در هنگام سخن سرایی بمقتضای حال باشد تا تاثیر دلخواه از آن حاصل شود یا لا اقل تاثیر ناگوار نبخشد.

از این وجه سخن سرایی بهتر آنست که گفتار را از پیش بنویسند و بحافظه بسپارند و از بر بسرایند بشرط آنکه همچون از بر خوانی شاگرد مدرسه نشود که از روی نوشته خواندن از آن بهتر است ولیکن بهترین وجه سخن سرایی آنستکه گفتار را در خاطر خویش تهیه کرده آماده سازند و در موقع بمدد یادداشتها یا اگر قوه حافظه سرشار است بدون آن برای شنوندگان بسرایند جز اینکه این وجه سخن سرایی مهارت و تسلط بسیار لازم دارد

در هر حال برای اینکه گفتار دلپسند و سخن مؤثر شود سخن سرایی آداب و شرایطی دارد که باید رعایت کرد و هرچند این کار هم مانند قسمتهای دیگر سخنوری استعداد خاص لازم دارد ذکر آن آداب و متنبه ساختن بآنها سودمند است و مقتضی است که باصول و کلیات باجمال اشاره کنیم و آنچه در اینجا گفتنی است دو قسم است یا راجع بحافظه است یا مربوط بحركات و سکنات و لحن و آواز.

حافظه

از آنچه در بالا گفتیم میتوان دانست که قوه حافظه در امر سخن سرایی مدخلیت تام دارد تا آنجا که باید گفت کسیکه قوه حافظه اش بسیار ضعیف است بهتر آنست که از خطیب بودن دست بردارد زیرا مواردی که بتوان از روی نوشته سخن سرایی کرد بسیار معدود

است و سخنوری حقیقی آنست که سخن از بر گفته شود خواه
ارتجالی باشد خواه نباشد

قوه حافظه برای سخنور نه تنها از آنرو ضرورت دارد
که بتواند سخن را از بر بسراید بلکه در کلیه امر سخنوری
بسختور مدد گرانبها مینماید باین معنی که سخنور هر قدر
مطالعاتش بیشتر و محفوظاتش زیاد تر باشد سخن آفرینی و سخن
پردازی بهتر میکند و مخصوصا بر سخنوری ارتجالی توانا ترست
زیرا که ذخیره فراوان از افکار و معانی در خاطر داشتن مایه
اصلی سخنوری است که سخنور اگر برای تهیه گفتار مجال دارد
و میتواند بمنابع و مآخذ خارجی مراجعه نماید محفوظاتش در
همین امر باو یاری و کارش را آسان میکند و اگر مجال تهیه
کم است یا هیچ نیست و باید بارتجال سخن بگوید بذخیره
خاطر خود مراجعه مینماید و باندک زمانی معانی لازم را از مد
نظر گذرانیده و با کمال تسلط محفوظات خود را از افکار
و حجتها و امثال و حکایات و اشعار و آیات و اخبار و هر نوع
لوازم سخن آفرینی و سخن پردازی بکار میاندازد و مقصود
را حاصل میکند و نباید چنین پنداشت که آنکس که ارتجالا
سخنوری میکند بی رویه و فکر نکرده سخن میگوید .
سخنی که بی رویه گفته شود ممکن نیست پسندیده آید و سخنوری
ارتجالی آنگاه درست خوش میآید که سخنور در همه موضوعات

سخنوری خود از پیش مطالعه کامل کرده و ذخیره خاطرش را از معانی و محفوظات لازم انباشته باشد و اگر چنین باشد بهترین و مؤثر ترین اقسام سخنوری البته سخنوری ارتجالی است .

پس سخنور باید حافظه سرشار داشته باشد و حافظه را ورزش قوت هم میتوان داد که از کودکی و جوانی همواره بحفظ کردن اشعار و عبارات فصیح و هر نوع مطلب حفظ کردنی پردازد و هر چه بیشتر حفظ کنند حافظه قویتر میشود . از چیزهایی که بحافظه بسیار مدد میکند دقت کردن و توجه خاطر را معطوف داشتن است بموضوعی که میخواهند بخاطر بسپارند کسی که در مطلب تأمل و مطالعه و دقت نکند و حواس خویش را بر آن جمع نسازد نمیتواند بخاطر نگهدارد . گفتاری را که سخنور از پیش آماده کرده و بحافظه میسپارد برای اینکه بخوبی و آسانی از بر کند باید با مطالعه و تأمل و رویه کامل تهیه کرده باشد پس اگر آنرا نوشته است باید اول يك یا چند بار از آغاز تا انجام بخواند آنگاه تدریجا و قطعه قطعه حفظ کند و در این موقع حافظه را خسته نباید کرد و آرام باید پیش رفت . و اگر نوشته و فقط در ذهن تهیه کرده است بهترین راه برای اینکه بخاطر سپرده شود اینست که بافکار و معانی رشته پیوستگی طبیعی منطقی

بدهد که هرگاه افکار بدرستی بهم پیوسته بوده و مشوش نباشد هر معنی که گفته شود معنائی را که باید بدنبال بیاید بخودی خود بیاد میآورد و بخاطر سپردنش دشوار نخواهد بود .
کسانیکه حافظه شرشار ندارند برای یاد آوردن مطلب علامتها و نشانیها و مذکرها اختیار میکنند و تدابیر بکار میبرند و در این خصوص هرکس شیوه مناسب حال خود دارد و آن شیوه بتجربه بدست میآید که چه قسم مذکرها برای هرکس مفید و مؤثر است .

و از جمله وسایلی که بحافظه مدد میکند یادداشت کتبی برداشتن از اصول مطالب است که در ضمن سخن سرائی گاه گاه بآن مراجعه نمایند بشرط آنکه رشته سخن پاره نشود و سخن سرائی از حال طبیعی بیرون نرود

کسانیکه گفتار را نوشته حفظ میکنند و از بر میسرانند نیز باید متوجه باشند که سخن سرائی ایشان مانند کتاب خواندن نباشد که از تاثیر سخن بسیار میکاهد باید سخن چنان سرائیده شود که مانند صحبت کردن باشد و طبیعی بنظر آید .

صوت و لحن و حرکات و سکنت

غرض از سخنوری تاثیر و تصرف در نفوس است و در این امر هم لحن و چگونگی صوت سخن سرا مدخلیت تام دارد هم حرکات و اشارات او و گاه میشود که

يك نگاه مخصوص يا يك فریاد از صد کلمه سخن بیشتر معنی دارد و تاثیر می بخشد و نباید غافل شد که نگاه و حرکات و اشارات و لحن و آواز اموری هستند که دلالتشان بر معانی طبیعی است و همه کس در می یابد و حال آنکه دلالت الفاظ وضعی است .

همچنانکه صوت همه کس با آوازه خوانی سازگار نیست صوت همه اشخاص برای سخنسرائی نیز یکسان مساعدت ندارد بعضی صوتشان گرم و بگوش خوش آیند است و بعضی نیست یعنی خشك یا زیاد نازك یا زیاد درشت است ولیکن این فقره امری است طبیعی و چندان اختیاری نیست مشق کردن تا يك اندازه مفید است اما صوتی را که بکلی نامساعد است نمیتوان بتدبیر مساعد نمود و ما اینجا فقط باموری میپردازیم که در اختیار سخنسرا باشد .

و نیز باید متوجه بود که در نزد ما ایرانیها چون سخنوری برای جمعیت چندان مورد نداشته است بآداب و لوازم آن آشنا نیستیم از جمله اینکه اهمیت حرکات و اشارات تن و سر و دست و چشم و ابرو را در سخنسرائی نمیدانیم و اگر گاه گاه برای ما سخن سرائی پیش بیاید همچنانکه ایستاده یا نشسته ایم غالبا بیحرکت سخن میگوئیم و اشاراتی نمیکنیم یا حرکات بیقاعده بخود میدهیم و از تاثیر بزرگی که حرکات و اشارات در سخنوری دارد باز میمانیم و حال آنکه ملل دیگر که سخنوری میان ایشان

رواج داشته و از اینکار نتایج بزرگ گرفته اند چه در قدیم و چه در عصر حاضر این نکات را بخوبی متوجه بوده و هستند و هر کس در اوقاتی که مشق سخنوری میکند دقایق راجع به چگونگی لحن و صوت و حرکات اعضای بدن را میآموزد و مطالعه میکند و در خود بموقع تجربه و آزمایش میگذارد تا آنجا که آئینه در برابر گذاشته حرکات خویش را معاینه می بیند و معایش را اصلاح میکند یا در اینخصوص از استادان فن و دوستان خاص یاری میجوید و ما هم هر وقت برآستی بخواهیم سخنوری بیاموزیم باید چنین کنیم جزاینکه سخن و آهنگ و حرکات و اشارات هر قومی با اقوام دیگر تفاوت دارد حرکتی که در میان اروپائیان علامت انکار است در میان ما نشانه تعجب یا آزرده گی است و همچنین است حرکات دیگر و بسا حرکات است که در میان يك قوم بقاعده است و در میان قوم دیگر رکیک است و دلالت بر امور قبیح میکند و این نکته را باید در نظر داشت و در این فصل ما جزاینکه کلیات مطالب را خاطر نشان کنیم کاری نمیتوانیم کرد و کسانی که میخواهند جداً سخنور شوند باید همان زحماتی را که دیگران کشیده و میکشند بر خود هموار سازند .

آهنگ و آواز

سخن را باید چنان سرایند که اولاً معنی آن بخوبی دریافته

شود ثانیاً در نفس شنونده تاثیر کند

شرط اول برای حصول این مقصود اینست که بلندی و پستی صوت سخنرا مناسب مقام باشد و کسی که برای جمعیت سخن میگوید باید بکوشد تا صوتش بگوش همه شنوندگان برسد که آسانی بشنوند و گرنه زود ملول میشوند اما برای این منظور بصوت زحمت و تکلف نباید داد، فریاد نباید کرد سینه و گلوئی گوینده و گوش شنونده نباید خسته شود و آزار بیند نباید میزان قوت صوت را چنان گرفت که گوینده بر سخن مسلط باشد البته مقتضای جمعیت کم و زیاد و فضای کوچک و بزرگ هم در قوت صوت مختلف است و باید رعایت نمود غالباً در آمد سخن را باید باوازی اندک آهسته آغاز کرد و تدریجاً آهنگ را بالا برد و البته آنجا که موقع شور انگیزی است باید آواز باندازه لزوم رسا و پر حرارت باشد امانه بحد افراط و در هر حال سخنرا باید اختیار را از دست ندهد و بمقتضای حال نگاه کند

دیگر از اموری که برای مفهوم بودن سخن باید در نظر داشت تلفظ صحیح است سخن سرائی که لهجه و لایقی یا تلفظ عامیانه داشته باشد سخنش پسندیده نمیشود و تاثیری که باید نمیکند . دیگر اینکه سخن را نباید خائید و شمرده باید گفت هر حرف و هر حرکتی را بدرستی و در مدتی که مناسب آنست باید ادا کرد و از عیبی که بعضی اشخاص و اهل بعضی از ولایات

دارند که بعضی از حروف یا حرکات را ساقط یا بسرعت ادا میکنند باید دوری جست ولیکن ادای سخن یکسره کتابی هم نباید بشود که بتصنع و تکلف نزدیک بنماید باید طبیعی سخن گفت و در اینجا هم ذوق سلیم حاکم است

تندی و آرامی سخنسرایی نیز کمال اهمیت را دارد نه چندان آرام و با تأنی باید گفت که حوصله شنوندگان سررود و سخن خنک و بی مزه شود و نه چنان تند باید رفت که شنوندگان مجال نیابند در سخن تأمل نمایند و بنکات و دقایق آن برخورند سخن سرایی سر راست و پیوسته پسندیده نیست و تأثیر خوش نمیکند بلکه درست مفهوم نمیشود باید در جاهای مناسب ایستاد و بموقع نفس کشید و وقفه داد چنانکه جمله ها هم از میان پاره نشود هم بقاعده از یکدیگر جدا باشد در بعضی موارد مخصوصا باید در گفتار اندکی ایستاد تا مطلبی که گفته شده درست محل توجه شود و شنوندگان بدان بر خورند گاهی هم وقفه برای جلب توجه بمطلبی است که بعد گفته خواهد شد ولیکن در این کار افراط نباید کرد که مایه ملالت میشود تندی و کندی سخن گوئی هم يك نواخت نباید باشد بعضی اوقات مقتضی آنست که در سخنسرایی سرعت کنند و گاهی مناسب است که آرام بروند.

کلمات و عبارات را هم يك نواخت نباید گفت در هر کلمه بعضی حرکات و در هر جمله بعضی کلمات تکیه و قوت مخصوص

باید داد مثلا در این جمله کوتاه که « بشما نامه نوشتم » اگر قوت صوت را بکلمه « شما » بدهید معنی تفاوت میکند تا اینکه بکلمه « نامه » تکیه کنید و اگر بکلمه « نوشتم » قوت بدهید معنی دیگر دارد .

هر مطلبی را بآهنگ و لحن مخصوص باید ادا کرد آهنگ غضب غیر از رأفت است و موقعی که جنک و نزاع میکنید آهنگ آواز مانند موقعی نیست که مهربانی و تالطف میفرمائید و همچنین آهنگ التماس و درخواست غیر از آهنگ تحکم و تشدد است و اقتضای تعجب یا تاسف با اقتضای شادمانی و مسرت تفاوت دارد همچنین تعزیت و تسلیت آهنگی دارد و موعظه و نصیحت یا سر زنش و ملامت آهنگ دیگر گفتگوی جدی لحن خاص میخواهد و ظرافت لحنی مخصوص این احوال گاهی صوت را باید نازک کرد و وقتی درشت باید گفت و همه مختلف را با مطالعه و توجه بسخنگوئی استادان سخنوری باید دریافت و قاعده کلی اینست که سخنگوئی باید طبیعی باشد و نمایش مصاحبه داشته باشد .

حرکات و اشارات

بدن بکلی بیحرکت نباید باشد اما از حرکات جلف و سبک و افراط در حرکات هم باید پرهیز کرد اگر سخنور ایستاده سخن میگوید قامت باید عموما راست باشد ولیکن

دارند که بعضی از حروف یا حرکات را ساقط یا بسرعت ادا میکنند باید دوری جست ولیکن ادای سخن یکسره کتابی هم نباید بشود که بتصنع و تکلف نزدیک بنماید باید طبیعی سخن گفت و در اینجا هم ذوق سلیم حاکم است

تندی و آرامی سخنسرایی نیز کمال اهمیت را دارد نه چندان آرام و با تأنی باید گفت که حوصله شنوندگان سرود و سخن خنک و بی مزه شود و نه چنان تند باید رفت که شنوندگان مجال نیابند در سخن تأمل نمایند و بنکات و دقایق آن برخورند سخن سرایی سر راست و پیوسته پسندیده نیست و تأثیر خوش نمیکند بلکه درست مفهوم نمیشود باید در جاهای مناسب ایستاد و بموقع نفس کشید و وقفه داد چنانکه جمله ها هم از میان پاره نشود هم بقاعده از یکدیگر جدا باشد در بعضی موارد مخصوصا باید در گفتار اندکی ایستاد تا مطلبی که گفته شده درست محل توجه شود و شنوندگان بدان بر خورند گاهی هم وقفه برای جلب توجه بمطلبی است که بعد گفته خواهد شد ولیکن در این کار افراط نباید کرد که مایه ملالت میشود تندی و کندی سخن گوئی هم يك نواخت نباید باشد بعضی اوقات مقتضی آنست که در سخنسرایی سرعت کنند و گاهی مناسب است که آرام بروند.

کلمات و عبارات را هم يك نواخت نباید گفت در هر کلمه بعضی حرکات و در هر جمله بعضی کلمات تکیه و قوت مخصوص

باید داد مثلا در این جمله کوتاه که « بشما نامه نوشتم » اگر قوت صوت را بکلمه « شما » بدهید معنی تفاوت میکند تا اینکه بکلمه « نامه » تکیه کنید و اگر بکلمه « نوشتم » قوت بدهید معنی دیگر دارد .

هر مطلبی را بآهنگ و لحن مخصوص باید ادا کرد آهنگ غضب غیر از رأفت است و موقعی که جنک و نزاع میکنید آهنگ آواز مانند موقعی نیست که مهربانی و تالطف میفرمائید و همچنین آهنگ التماس و درخواست غیر از آهنگ تحکم و تشدد است و اقتضای تعجب یا تاسف با اقتضای شادمانی و مسرت تفاوت دارد همچنین تعزیت و تسلیت آهنگی دارد و موعظه و نصیحت یا سرزنش و ملامت آهنگ دیگر گفتگوی جدی لحن خاص میخواهد و ظرافت لحنی مخصوص این احوال گاهی صوت را باید نازک کرد و وقتی درشت باید گفت و همه مختلف را با مطالعه و توجه بسخنگوئی استادان سخنوری باید دریافت و قاعده کلی نیست که سخنگوئی باید طبیعی باشد و نمایش مصاحبه داشته باشد .

حرکات و اشارات

بدن بکلی بیحرکت نباید باشد اما از حرکات جلف و سبک و افراط در حرکات هم باید پرهیز کرد اگر سخنور ایستاده سخن میگوید قامت باید عموما راست باشد ولیکن

گاهی لازم میشود که گوینده برای جلب توجه شنوندگان بسوی ایشان خم شود اما بر کج و راست شدن و پیچ و خم خوردن بد است صفت سخنوری اگر جا داشته باشد گاهی چپ و راست یا پیش و پس رفتن عیب ندارد اما آرام و کم نه چندانکه غرور و خود پسندی گوینده یا بی اعتنائی بشنوندگان از آن بر آید یا توجه شنوندگان را از سخن بسوی حرکات معطوف سازد .

سر را باید بحال طبیعی نگاه داشت اگر بر بزیر افتاده باشد سر افکندگی است بر بعقب رفته باشد خود پسندی و بیشرمی است کج باشد افسردگی است بر راست و بیحرکت باشد خشک و بیمزه و بی عاطفه است .

حرکات دست را باید مراقب بود اگر بحد اعتدال و موافق مقتضای حال باشد بسیار پسندیده و با حسن اثر است و عکس آن نیز بسیار نا مطلوب است .

بشوه و قیافه هم باید مناسب سخن باشد چشم و ابرو و لب و دهن حرکات بیقاعده نباید بکند افسردگی و شادی و خشم و مهربانی و مانند آنها هر يك در بشوه و نگاه نمایش خاص دارد چشم همواره يك سو دوخته نباید باشد اما حرکات بیقاعده هم نباید بکند یکی از استادان سخنوری قدیم گفته است چهره آئینه روح است و چشم مترجم اوست

کلیهٔ متانت و وقار را نباید از دست داد عصبانی و پریشان
 نباید شد خود را نباید باخت اما آفت بزرگ سخنوری و
 سخنسرانی تصنع و تکلف است طبیعی باید بود اما طبیعی
 بودن خود بس دشوار است و منتهای هنرمندی است ، مقلد
 کسی نباید شد که بسیار رکیک است ، از جلوه‌گری برمنبر
 و عظاما خطابه باید دست برداشت اقناع شنوندگانرا نباید در
 نظر گرفت نه اعجاب ایشانرا ، بالاخره هر قسم از اقسام
 سخنوری و همچنین هر بخش از بخشهای گفتار از جهت لحن
 و صوت و حرکات و اشارات مقتضائی دارد که باید متوجه
 بود و رعایت نمود و در خانه اگر کس است همین اندازه
 بس است .

مقاله سوم

در اقسام سخنوری

در آغاز این کتاب گفتیم یونانیان و رومیان قدیم که سخنوری نزد ایشان رواج تمام داشت این فن را سه قسم شماره میکردند مشاوریه و مشاجری و منافری و ما بهتر دانستیم که سیاسی و قضائی و تشریفاتی یا نمایشی بگوئیم و نیز اشاره کردیم که در دوره های اخیر اقسام دیگر از سخنوری هم پیدا شده که عمده آنها سخنوری علمی و ادبی و سخنوری منبری میباشد

تاکنون در آنچه گفته ایم سخنوری را بطور عموم در نظر گرفته ایم یعنی قواعد و اصولی بدست داده ایم که در همه اقسام سخنوری بکار است اکنون مناسب آنست که بهر يك از اقسام سخنوری نیز نظر بیندازیم نه اینکه برای هر يك دستور کامل تمام بدهیم زیرا چنین چیزی لازم نیست و شاید ممکن هم نباشد چون در هر فن کمال سخنوریه بسته بکمال خود آن فن است یعنی کسی در سخنوری سیاسی کمال مییابد که در علم سیاست کامل شود و کمال سخنوری قضائی

فصل سوم

سخنوری تشریفاتی یا نمایشی

سخنوری تشریفاتی بخلاف اقسام دیگر میان ما بسیار رواج داشته است مخصوصاً بنظم چنانکه قسمتی مهم از اشعار شعرای ما از قصاید و غیر آن در مدح و تهنیت و گاهی در تعزیت و تسلیت و بعضی اوقات در ذم و هجو اشخاص سروده شده است و به نثر نیز نویسندگان ما در کتابهای تاریخ و دیباچه ها و مانند آن سخنوری تشریفاتی بسیار کرده اند و هم اکنون در کشور های خارج نیز این قسم سخنوری رائج است اما بشیوه دیگر و برای نتیجه دیگر ، در باب سخنوری تشریفاتی بقسمی که میان ما معمول بود نمیخواهیم وارد شویم زیرا که در واقع مربوط بفنون شعر و از موضوع گفتگوی این کتاب بیرون است همینقدر اشاره میکنیم که قصیده و اقسام دیگری که شعرای ما برای سخنوری تشریفاتی بکار میبردند البته فن زیبایی است و دریغ است که متروک شود و بعضی از آثار از آن مقوله که از سخنسرایان باقی مانده شاهکار های جاودانی است ولیکن امروز اقتضای زمان بکلی تفاوت کرده و بنابراین در آن فن باید تصرفاتی بعمل آید که با فکر و ذوق و سلیقه کنونی موافق شود چنانکه در کشور ها و میان ملل

دیگر همین امر واقع شده است . باین معنی که پیش از اینها میان ما غالباً و جاهای دیگر نیز در بسیاری از موارد مدح و ستایش خوش آمد گوئی و برای استفاده مادی سخنرا بود و بس و بنابراین جز در مواردی که گوینده شخصی بزرگوار و سخنش معقول بود سخنوری تشریفاتی چندان مایه اعتبار و آبروی سخنور نمیشد و همچنین ذم و هجوا ز روی دشمنی و کینه جوئی و غرض رانی بود و غالباً بدشنام و ناپسند میکشید و شك نیست که سخن را که شریفترین خاصیت وجود انسانی است باین اغراض پست مصرف کردن کاریه زشت و پلشت است و بهمین جهت از دیر گاهی میان ما شاعر در ردیف گدا و مسخره و هرزه گو بشمار رفته بود و حال آنکه ستایش اساساً برای تشویق به نیکوکاری و نکوهش برایه بیزار ساختن از بد کاریه است و این هر دو عمل کار انبیا و اولیا و حکما بوده و حکیم نظامی باین نکته نظر داشته که فرموده است :

پیش و پسی داشت صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا
بنابرین منظور از ستایش و نکوهش همان منظوری بوده است که خردمندان از موعظه و نصیحت در نظر داشتند و سخنرایانی که قدر خود را میدانستند در واقع بصورت مدح موعظه میکردند جز اینکه در این قسم سخنوری اقتضای حال اینست که سخن خوش آیند باشد باین واسطه بر سخنورانی که مایه دانش و اخلاق نداشتند امر مشتبه شده ستایش را چاپلوسی و وسیله اخاذی ساختند

ونکوهش را بدشنام و ناسزا بدل کردند ولی امروز از سخنوری تشریفاتی جز همان منظور حکیمانه در نظر نیست ، در اینجا ما بشعر و شاعری کار نداریم اما اصولی که در سخنوری تشریفاتی یاد میکنیم رعایتش در شعر نیز بسیار بجای خواهد بود .

سخنوری تشریفاتی چنانکه امروز معمول است و نزد ما هم معمول شده و خواهد شد يك فقره ستایش و قدر دانی از اشخاص بزرگ و ارجمند است یا تهنیت و تبریک است هنگامیکه واقعه خوشی برای ایشان واقع میشود و دوستان یا همشهریان یا همه مردم کشور و حتی گاهی مردمان قدر دان دنیا میخواهند مهربانی و سپاسداری خود را بایشان نمودار سازند از قبیل جشنهایی که برای ولادتشان یا مراحل مهم از عمرشان یا آثار و خدماتشان یا رسیدنشان بمقامات بلند گرفته میشود یا مهمانیهایی که برای نوازش ایشان یا در موقع مسافرتشان بشهرها و کشورهای دیگر میدهند ،

دیگر خطابه هائی است که در اظهار تاسف از وفات بزرگان ایراد میشود یا در موقع تذکر از مردمان نامی در سر صد سال و دویست سال و هزار سال از ولادت یا وفات یا بروز آثار و خدمات ایشان یا هنگامی که برای ایشان منجسمه بر پا میکنند یا بنای یادگاری میسازند یا مواقع دیگر از این قبیل که شماره آنها دشوار است

نکوهش و سرزنش کمتر مورد پیدا میکند و آن هنگامی است که هیئتی یا گروهی از مردم در ادای وظیفه خود کوتاهی نموده یا از روش پسندیده منحرف شده اند .

پیش گفته ایم چنانکه سخنوری سیاسی برای یافتن سود و زیان و صلاح و فساد است و سخنوری قضائی برای تمیز حق از ناحق و داد از بیداد است سخنوری تشریفاتی برای نمودار ساختن زشت و زیباست پس هر چه از احوال و اعمال مردم زیباست ستایش باید کرد و هر چه زشت و نازیباست نکوهش باید نمود و احوال و اعمال زیبا فضایل است و آنکه زشت و نازیباست رذایل خوانده میشود پس مدار سخنوری تشریفاتی بر ستایش فضایل و نکوهش رذایل است که در کسی یا کسانی دیده میشود .

شماره و بیان چگونگی فضایل و رذایل در علم اخلاق دانسته میشود اجمالاً معلوم است که دادگری و دلاوری و بلند همتی و جوانمردی و گذشت و بلند نظری و قوت نفس و پرهیزکاری و قناعت و مناعت و وقار و عفت و خودداری و بردباری و شکیبائی و چشم پوشی و بخشندگی و راستی و درستی و راز داری و رادی و نیکو کاری و مهربانی و وفاداری و دینداری و امانت و حلم و رأفت و ترحم و وظیفه شناسی و نیک منش و نیک خواهی و خویش پرستی و دوست داری و مهماندوستی و خوش روئی و نیک خوئی و خوش زبانی و فروتنی و مانند آنها فضایلند و خردمندی و هوشیاری و زیرکی و فرزادگی و شرم و حیا

و زرنگی و حسن تدبیر و فصاحت و بلاغت و گرمی دهن و ذوق و سلیقه و دانشمندی و هنرمندی نعمتهائی است که خداوند عطا میفرماید و انسان میتواند بورزش و تربیت نفس آنها را قوت دهد و این جمله امور ستودنی است و خلاف و مقابل صفات مزبور رذایل است .

هر چند در هر قسم از سخنوری اصل اینست که سخن پر مغز و معنی و معقول و حکیمانه باشد اما در سخنوری تشریفاتی باندازه اقسام دیگر استدلال و احتجاج در کار نیست دلربائی و خشنودی ممدوح یا شنوندگان یا متنبه ساختن کسیکه باونکوهش میکنند و منع و ترغیب بیشتر منظور است تا اقناع و باینواسطه آرایش سخن بشرایطی که پیش از این برای اینکار قید کرده ایم بسیار پسندیده است حتی آرایشهای لفظی و صوتی هم بشرط حسن سلیقه مطلوب است .

چون در احوال و اعمال ستوده نظر بزیبائی است پس هرچه زیباتر است ستوده تر است و زیباتر آنست که شخص در عمل سود خود را کمتر از نفع دیگران منظور بدارد پس عمل هر چه برای دیگران سودمندتر است افضل و زیباتر است اینست که عدالت و گذشت و جوانمردی و فداکاری زیباترین فضایل شمرده میشود و کاری را که شخص در نفع ملت و وطن و انسانیت میکند زیباست . پسندیده بودن کار هائیکه کسی برای گذشتگان میکند نیز از آنست که به بیغرضی نزدیکتر و از استفاده

شخصی دور تر است در کارهائی هم که مایه استفاده است هر چه فایده اش کمتر مادی و بیشتر معنوی باشد زیبا تر و آبرومند تر و ستوده تر است .

نمودار شدن فضایل و رذایل از اشخاص در احوال مختلف تأثیرش از جهت ستودگی و نکوهیدگی مختلف است چنانکه بخشنده گی و عفت و پرهیز کاری از درویش ستوده تر و بخل و امساک و نادرستی و دست اندازی بمال غیر از توانگر نکوهیده تر است همچنین نیکو کاری هر چه دشوار تر یا کار بزرگ چون بی یار و یاور و بی اسباب و لوازم انجام داده شود ستوده تر است .

دارائی و توانگری در خور ستایش نیست مگر اینکه بسعی و عمل مشروع پسندیده تحصیل شود و بمصارف نیکو و مفید بحال دیگران برسد ،

بلندی نسب و نژاد قابل ذکر هست اما مایه فخر و شرف نیست مگر اینکه شخص آنرا بفضایل خود جلوه گر سازد و بنا برین پستی نسب و نژاد مایه تنك نباید شمرده شود مگر اینکه پستی فطرت از آن نمودار گردد ضمناً روشن میشود که فضایل و صفات حمیده از شخص عالی نژاد زیبا هست اما غیر مترقب نیست ولی از کسیکه و الاتبار نیست معجب تر و جلوه دار تر و ستوده تر است و همچنین بروز رذایل از شخص بلند نسب زشت تر و نکوهیده تر است .

راستی و درستی و شهادت و شجاعت اخلاقی از همه کس پسندیده است ولیکن از شخص مسکین ناتوان بی پشت و پناه پسندیده تر است همچنین دروغ و حيله و فریبندگی از همه کس نا پسند است ولیکن از مرد گردن فراز بلند پایه نکوهیده تر است و همچنین در تشخیص فضایل و رذایل نکات دقیق نیز در کار است که باید از آن پرهیز یا استفاده کرد چه بسیار از رذایل فضیلت نداشت و گاه هست که فضیلت رذالت قلمداد میشود چنانکه حيله با عقل مشتبّه میگردد و پرهیز کاری با خشکی و ریاکاری اشتباه میشود و مناعت با کبر و نخوت و سخاوت با تبذیر و شجاعت با تهور و حلم با بیدردی و عدالت با قساوت و برد باری با ضعف نفس و شرم و حیا با جبن و دینداری با موهوم پرستی و مباحثه با سفسطه و بلاغت با پرچانگی و مانند آنها .

و نیز باید متوجه بود که زشتی و زیبائی آداب و رسوم در نزد اقوام و طوائف یکسان نیست و در زمانهای مختلف نیز تفاوت میکند و هر صفتی از هر کسی ستوده یا نکوهیده نیست . بارها گفته ایم که برای خطابه و گفتار قالب معین نمیتوان ریخت که در همه موقع بآن دستور بتوان رفتار کرد و البته هر سخن جائی و هر نکته مکانی دارد از این گذشته سخنوری تشریفاتی پیش از اینها منحصر بود بشاعر و ادیب و خطیب اما امروز چنین نیست و بطبقه مخصوصی انحصار

ندارد برای وزیر و امیر و هر قسم مردان سیاسی و همچنین همه اهل فضل و ادب و علمای دینی و دنیائی مواردی پیش میآید که باید بسخنوری تشریفاتی پردازند در اینصورت معلوم است که هر کس بزبان و لحن خود باید اینکار را انجام دهد وزیر مانند شاعر و ادیب سخنوری نمیکند و سخنوری واعظ با آن هر دو متفاوتست با این قیدها و کم و زیاد هائی که مقتضی هر حالی است دستور کلی در این قسم گفتار اینست که چون بسخنوری کسی را میخواهند بستانند نسب و نژاد او را یاد میکنند اگر والا تبار است مفاد « شیراچه همی ماند بدو » و « از آن برهنر بیهنر چون بود » را میروراند و اگر نیست فرزند خصال خویشتنش میخوانند آنگاه از چگونگی تربیت و جمال و کمال او سخن میسرایند از وقایع زندگی او آنچه قابل ذکر و مایه سرافرازی است نقل میکنند وصفات و فضایل و چگونگی زندگانی شخصی او را اگر ستودنی است میستانند و اعمال و آثار او را که راجع بهیئت اجتماعی و ابناء نوع است در نظر میگیرند از کردار و رفتار او اگر چیز سودمندی داشته باشد یاد میکنند اگر وفات کرده است و چگونگی فوتش امری گفتنی دارد میگویند و اگر سخنوری در موقع وفات او واقع میشود از فقدان او تاسف میخورند و باز ماندگان یا کسانی که باو دلبستگی داشته اند تعزیت و تسلیت میگویند و اظهار مشارکت در مصیبت آنها مینمایند و صبر و شکیبائی را

باینست که شخص علم و کالت را بخوبی فرا گرفته باشد و همچنین است اقسام دیگر.

پس در این مقاله مقصود اینست که در هر فن باصول و کلیاتی اشاره کنیم که صاحب آن فن در مقام سخنوری باید رعایت کند و ناچار جزئیات و فروع را بتحصیلاتی محول مینمائیم که هر ذیفنی از آنها ناگزیر است چه اگر ما بخواهیم در اینجا بآنها پردازیم هم از موضوع سخنوری خارج خواهیم شد هم رشته کلام بی اندازه دراز خواهد گشت. پس نباید فراموش کرد که مجرد آگاهی از دستورهای این کتاب خواه آنچه تا کنون گفته ایم و خواه آنچه ازین پس خواهیم گفت برای سخنور شدن کافی نیست زیرا هر کس آنگاه سخنور میشود که با داشتن قریحه و استعداد فنی را که میخواهد در آن سخنوری کند کاملاً بیاموزد و پس از آنکه چنین کرده باشد دستورهای این کتاب او را رهبری خواهد کرد تا سخنوری را از قوه بفعل آورد و سخنش شنیدنی و پذیرفتنی باشد.



فصل اول

سخنوری سیاسی

سخنوری سیاسی سخنوری مردان سیاست است یعنی وزرا و نمایندگان ملت و مانند ایشان در انجمنهای ملی یعنی پارلمانها و مجامعی که در آنجا احزاب سیاسی یا طبقات مختلف ملت در سیاست و مصالح کشور تبادل افکار میکنند یا در انتخاب نمایندگان خود سخن میسرایند و این اوقات چون زندگانی بین‌المللی نیز وسعت گرفته یعنی ملل یا دول با یکدیگر ارتباط تام یافته و غالباً مجالسی تشکیل میشود که نمایندگان چندین ملت یا دولت باهم در اموری که به‌همه آنها بستگی دارد گفتگو میکنند در آن موقع هم مردان سیاسی مکلف به سخنوری میشوند و سابق برین سخنوری در محضرهای محدود واقع میشد که حاضران و شنوندگان چند صد نفر بیش نبودند ولیکن این اوقات بسیار اتفاق میافتد که یک مرد سیاسی برای عموم ملت سخن میگوید و علاوه بر اینکه چندین هزار نفر در پیش روی او حاضرند بوسیلهٔ رادیو و سپس از راه مطبوعات همهٔ ملت بلکه همهٔ ملل سخنان او را میشوند و میخوانند

و این گفتارها برای آگاه کردن ملت است از سیاست دولت و منظور هائیکه دنبال میکنند یا برای تشویق و ترغیب مردم است بعضی کارها یا برای دعوت ایشان به رأی دادن در انتخاب کسی یا بر پیشنهادی و جواب سئوالی که از ملت شود و قس علیهذا ، گفتگو هائیکه در مجامع ملی پیش میآید دو قسم است يك قسم حقیقه مشاوره است در قوانین و مقرراتی که باید وضع شود و غالبا باین صورتست که لایحه و نوشته پیشنهاد شده و مورد شور قرار گرفته و مطلب ساده است و مقصود اینست که تبادل افکار شود و بهترین وجه از امری که در نظر است بدست بیاید بنابراین هر کس در آن باب از رد و قبول یا اصلاح و تغییر و اضافه و نقصان حرفی دارد میگوید ، بحث و ایراد مینماید اشکال پیش میآورد یا تأیید میکند و این جمله بصورت تحقیق و اظهار نظر است و چندان مورد سخنوری ندارد

غالب مذاکراتی که در مجلس شورای ملی ایران پیش میآید از این قسم است زیرا اساس مطالبی که آنجا مطرح میشود مطالعه شده و اختلافات کلی در میان نیست فقط جزئیاتی ممکن است محل تأمل و نظر گردد آنهم بنحوی که گفتیم حل میشود . اما در بسیاری از مجامع ملی و سیاسی مذاکرات همیشه این قسم نیست مطالب غامض و اختلاف نظر میان حضار کلی و شدید است خاصه اینکه گاهی بمنافع و اغراض اشخاص یا جماعات بر میخورد و تحريك عواطف میشود گروهی طرفدار يك عقیده

یا يك یا چند شخص میشوند و جماعتی بمخالفت بر میخیزند یا اینکه مطلب در حقیقت چنان مهم و محل تأمل است که نفوس و اذهان بآسانی نمیتواند آنرا بپذیرد و در این مواقع برای سخنوری میدان باز میشود و آن هنگام است که هنرمندی سخنوران نمایان میگردد و بسا میشود که سخنور بقوه نطق و سحر بیان نفوس را منقاب میکند و گروه موافق را مخالف یا مخالف را موافق میسازد .

چون مهمترین شرایط تأثیر سخن اینست که گوینده در موضوع سخن بخوبی بصیر باشد اول چیزی که بر سخنور سیاسی واجب است آگاهی از رموز و دقائق سیاست است و هر چند سیاست مدن همه وقت فنی خاص بوده و از شعب حکمت بشمار میرفته است در این عصر وزمان مخصوصا فن سیاست وسعت بسیار یافته و مرد سیاسی علاوه بر معلومات عمومی و کلی فراوان باید چندین رشته علم خاص را تحصیل کرده باشد که اهم آنها جغرافیا و تاریخ و علم ثروت ملل (اقتصاد) و قوانین اساسی و اداری کشور و علوم مالیه است از این گذشته هر امری که مطرح میشود اگر مرد سیاسی بخواهد در آن سخنوری کند باید آن امر را بخصوص مطالعه کرده بر آن احاطه یافته باشد که « کار ملک است آنکه تدبیر و تأمل بایدش »

تسلط بر موضوع سخنوری و حاضرالذهن بودن در امور سیاست برای مرد سیاسی بیش از هر سخنوری ضرورت دارد از

آنرو که بسا میشود برای مرد سیاسی در حین مباحثه مورد سخنوری پیش میآید و باید ارتجالاً سخن بگوید و نمیتواند سخن را بوقت دیگر موکول کنند در اینصورت اگر مسلط نباشد در میماند و مغلوب میشود

سخنور سیاسی باید از اوضاع گذشته و حال کشور خود مطلع باشد استعداد و قوهٔ حالی و مالی و نیروی مادی و معنوی او را بداند مشکلات و موانع و مخاطرات امری را که پیشنهاد یارد میکند و همچنین وسایل و موجبات پیشرفت آنرا در نظر بگیرد از مناسبات کشور خود با ممالک دیگر و احوال آن ممالک و سیاست آنها آگاه باشد و گرنه سود و زیان و ممکن و محال و دشوار و آسان و مهم و بی اهمیت و ضروری و غیر ضروری و مطلوب و نامطلوب را چگونه تشخیص خواهد داد و چه سخن معقولی خواهد گفت ؟

شرط دیگر تاثیر سخن اینست که شنوندگان گوینده را خبر خواه دولت و ملت و مملکت و بیغرض و امین و درستکار و دانا و عاقل و راستگو بدانند و گفتارش هم بر این صفات گواهی دهد و از روی عقیده و صمیمیت سخن بگوید البته نمیتوان متوقع بود که مرد سیاسی هیچگاه خبط و اشتباه نکند اما باید بسخن خود معتقد باشد و قصد فریفتن مردم نداشته باشد .

شرط دیگر اینکه سخنور مردمی را که برای ایشان سخن میگوید بشناسد و طبیعت و نبض ایشان را بدست داشته باشد و بداند

در چه احوال هستند بچه چیز دلبستگی و احتیاج دارند و از چه بیمناک و گریزانند و احساسات و عواطف ایشان بکدام جانب متمایل است باصطلاح امروز سخنور باید از احوال روحیه شنوندگان و کسانی که میخواهد بمنظور او بگرایند آگاه باشد .

سخنور سیاسی هنگام سخنوری تحکم و تشدد و غرور نباید بنماید اما باید از حقانیت کلام خود مطمئن بوده قوت قلب و شهامت و شجاعت اخلاقی داشته باشد و چون از درستی سخن خویش مطمئن باشد در مقام مصالحت اندیشی برای مملکت ضرر بلکه خطر محتمل را برای شخص خود ملاحظه نکند و حتی از فدا کردن حسن شهرت و محبوبیت خویش در جائیکه برای کشور خطر در پیش به بیند دریغ ننماید و بیاد داشته باشد که اگر واقعاً حق میگوید ضرری که باو برسد مختصر و موقت است اما اگر جانب حق را نگاه ندارد و زیانی از سخن او وارد آید کلی و عمومی و دائمی است .

سخنور سیاسی باید همیشه خدا و عدالت و انصاف و مروت و شرافت را پیش چشم داشته باشد و عامه را همواره براه راست رهبری کند و مصالح و آبروی ملت و دولت و خیر عالم انسانیت را بخواهد و بیاد داشته باشد که سخن او اگر مؤثر شود مایه سعادت و نجات یا شقاوت و هلاک جمعی کثیر خواهد بود .

مرد سیاسی بیش از هر سخنور دیگر باید بی تکلف

و ساده و طبیعی سخن بگویند و در پی آرایش گفته‌ار خود نباشد یعنی آرایش حقیقی آنرا در درستی مطلب و مغز و معنی داشتن بداند .

سخنور باید کرسی نطق و خطابه را مقامی مقدس و محترم بشمارد و از روی غرور و بی اعتنائی بآنجا قدم نگذارد و امر سخنوری را سهل نینگارد .

سخنوری سیاسی گاهی از اوقات کشتی گیری است ممکن است سخنور حرفهای پرزور داشته باشد بمخالفتش برخیزند میان کلامش حرف بیاورند غوغا بر پا کنند امور و گفته‌های غیر مترقب پیش بیاید پس باید حاضر جواب باشد خود را نبازد خونسردی داشته باشد متانت و وقار را از دست ندهد .

از طرفیت های شخصی برای مرد سیاسی شاید احتراز ممکن نشود اما ادب و معقولیت را هیچگاه نباید فراموش کند طرفیت سیاسی را نمایش خصومت شخصی نباید داد در کشمکشهای سیاسی باید مفاد «با دوستان مروت با دشمنان مدارا» را بیاد داشت گاهی از اوقات لازم میشود که طرف مقابل تحقیر

شود و زمانی او را باید دست انداخت اما با حسن سلیقه و قسمی که مردمان بیطرف و بیغرض ملامت نکنند . شوخی و ظرافت هم گاهی در سخنوری سیاسی مورد پیدا میکند اما نباید بر مکرر شود و کار بمسخرگی بکشد .

در عین کشمکش و مخالفت با طرف مقابل عقاید هر کس

را باید محترم شمرد . رویهمرفته هرچه سخنور نسبت بدیگران مؤدب تر باشد خود محترم تر خواهد بود ،

اگر طرف مقابل تزویر و نفاق و سوء نیت و غرض رانی کرده باشد البته ناچار باید آنرا نمودار کرد اما ناممکن است باید پرده دری نشود و مکر و خدعه را باید بمعقولیت و بدلات تضمینی معلوم ساخت .

گاهی اوقات مرد سیاسی مجبور میشود برای پیشرفت منظور مشروع خود نسبت بکسی یا کسانی از شنوندگان خشم و یزاری برانگیزد اما بطور کلی نباید غافل شد که تا ممکن است بعکس باید کرد و حتی المقدور در صالح و سلم و نزدیک کردن افکار و احساسات بیکدیگر باید کوشید .

سخنور سیاسی البته مطالب لازم را باید بگوید و چیزی فروگذار نکند اما از پرگوئی و اطناب معل بر حذر باید بود که برای سخنور و تأثیر کلامش سخت زیان دارد مخصوصا در آمد سخن نباید دراز باشد .

کسیکه تازه در دائره سیاست وارد میشود نباید در خود نمائی و مبادرت بسخنوری شتاب نداشته باشد یک مدت ساکت بوده سیر و تماشا کنند و سخنوری دیگران را به بیند در مقام نکته سنجی و دقایق آموزی باشد هم نبض مردمی که با ایشان طرف یا همقدم است بدست بیاورد هم رموز سیاست و سخنوری را دریابد و متوجه باشد که اگر به نا پختگی قدم در میدان

سیاست و مخصوصاً سخنوری بگذارد ممکن است داغ باطله خورده
و شتابزدگی او را از مقصد دور سازد .



فصل دوم

سخنوری قضائی

سخنوری قضائی بمعنائی که در قدیم در یونان و روم داشت و اکنون در بعضی ممالک اروپا دارد در ایران موضوع نداشته است چون در یونان و روم محاکمه در محضر جماعات کثیر از مردم عادی واقع میشد و قوانین هم چندان مکمل و منظم نبود و بنابراین قضاة غالباً از روی سلیقه و احساسات شخصی رأی میدادند امروز هم در اروپا مخصوصاً امور جنائی چنین است زیرا که غالباً محاکمات جنائی با هیئت منصفه صورت میگیرد و اعضای هیئت منصفه مردمان عادی هستند و پیشه و فن ایشان قضاوت نیست و در تشخیص مجرمیت و بیگانگی کاملاً آزادند و از روی ذوق و احساسات رأی میدهند. از طرف دیگر مدعی و مدعی علیه غالباً کار خود را از حمله یا دفاع بوکیل واگذار میکنند و وکلا اهل فن میباشند و آداب سخنوری میآموزند و هنگام محاکمه میکوشند تا بقوة بلاغت در نقض قضاة تصرف کنند و اگر بدلیل و برهان نشد بتحرک عواطف آنها را با خود موافق سازند.

گذشته از اینکه محاکمات جنائی بشرحی که بیان کردیم بوکلا میدان سخنوری میدهد امر دیگری هم هست که در محاکمه

بایستی سخنوری را بمیان میآورد و آنست که قانون که مدار امر محاکمه است در اصول و کلیات امور تعیین تکلیف میکنند و بر فروع و جزئیات احاطه ندارد پس تطبیق قضایا بر احکام کلی و تفسیر قوانین و تشخیص اینکه هر قضیه مصداق کدام مفهوم است امر نظری میشود و چون امر نظری شد قوه اقتناع و تأثیر در نفوس باز مورد پیدا میکند اگر چه قاضی اهل فن باشد .

در ایران سابقاً اگر محاکمه در مجرای صحیح نبود امر بشکل دیگر صورت میگرفت و تصرف در نفس حاکم وسایل دیگر داشت و اگر در مجرای صحیح واقع میشد حاکم شرع حکومت میکرد و او مقید بمواظبن شرعی بود و سخنوری در مزاجش چندان تأثیر نمی بخشید . اکنون که محاکمات ما قانونی شده اینجاهم سخنوری پیش میآید و شاید که تا يك اندازه آمده باشد ولیکن حق اینست که هنوز سخنوری قضائی در میان ما فن مهمی نشده و اگر بنا باشد وکلای عدلیه ما هم مانند سخنوران یونان و روم یا بعضی از وکلای اروپا سخنوری کنند بهتر آنست که نکنند زیرا که آنها بلفاظی و چرب زبانی و حتی بسفسطه و حيله و تدبیر متوسل میشدند و تشخیص حق و باطل را از مجرای صحیح خود دور میکردند و يك علت مهم قیام سقراط و افلاطون و ارسطو در مقابل سوفسطائیان و اهتمامی که در تدوین منطق و جدل و خطابه بکار بردند همین بود که میدیدند جریان امر محاکمه بدست شیادان افتاده و غالباً بجای

حق باطل بکرسی منبشند وکلای عدلیه برای اینکه قضاة را نسبت بموکل خود برقت و رأفت بیاورند یا طرف مقابل را منفور و مورد غضب و سخط سازند تشبثات داشتند و عملیات میکردند گریبان میدریدند زن و بچه بمحکمه میآوردند نوحه سرائی میکردند غوغا راه میانداختند و گاهی مجلس محاکمه را بقول معروف کربلا میساختند .

این اعمال البته پسندیده نیست در اروپا هم اکنون خیلی معتدل شده است ولیکن در هر حال از سخنوری قضائی چاره نیست و حد معقول آن ضروری است . هرگاه مطلب غامض و مهم اما حقیقت مشکوک و مورد تردید است . هر جا قانون مجمل است و ربطش با قضیه درست معلوم نیست . وقتی که دلایل و براهین بر هر دو طرف منطبق میتوانند شد یا احتمالات بسیار و متخالف است ، موردی که دعوی صحیح اما صاحب دعوی منفور یا مظلون است یا بعکس است یعنی امر بدی واقع شده اما مرتکب شخص محبوب و گرامی است یا حرف مدعی درست اما عملیاتش ناپسند است و زمانی که صورت بها معنی سازگار نیست یا روح قانون با لفظ آن موافقت ندارد ، این قسم موارد بسخنوری میدان میدهد و اینجاست که زبردستی و هنر مندی سخنور نمایان میشود .

شرط اول در سخنوری قضائی داشتن تحصیلات کامل در علم حقوق و علوم مربوط بآن از فلسفه و ادبیات و منطق و اخلاق و شرعیات و تاریخ و علم اقتصاد و علم اجتماع و روان شناسی و

غیرها میباشد و هر چند امروز بنابرین است که بکسیکه تحصیل عام حقوق نکرده است اجازه و کالت ندهند باید دانست که تحصیل مدرسه هم کافی نیست برای اینکه شخص بخوبی از عهده و کالت بر آید و پس از تحصیل مدتها باید در قوانین و احکام محاکم مطالعه بعمل آورد و در خود محاکم رفت و آمد باید نمود و تجربه باید آموخت و در کارهای دنیا بصیرت باید پیدا کرد و ذوق و استعداد خاص باید داشت و آداب سخنوری را هم بالاخص باید فرا گرفت و استعداد را مشق و ورزش داد تا از قوه بفعل آید .

و کیل عدلیه باید باشمیت شغل خود آگاه باشد و بیاد داشته باشد که هر کس باین عمل میپردازد تنها نظرش بکسب معاش نباید باشد بلکه مسئولیت جان و مال مردم را بعهده میگیرد و از آن بالاتر اینکه مقدس ترین امور یعنی حق و عدالت را گوی میدان خویش میسازد و عملیات او در جریان عدالت میان مردم مداخلت تمام دارد چنانکه میتوان گفت لا اقل یک نیمه از حسن جریان امور محاکم عدلیه بحسن عمل و کلاست .

همت و کیل عدلیه تنها این نباید باشد که کار موکل خود را خوب انجام دهد بلکه باید نظرش باند باشد باینکه نقایص عدلیه و قوانین مملکت بلکه معایب عادات و رسوم و افکار و ترتیب زندگانی مردم را در ضمن سخنوری خود نمودار سازد و نه تنها از قوانین و اوضاع داخله باید آگاه باشد از قوانین و اوضاع خارجه هم تا خوب مطلع نباشد نمیتواند در امور قضائی کشور

خود متصرف شود .

پس و کیلی که این نکته ها را از نظر دور ندارد تا
 میتواند برهیز میکند از اینکه دعوائی که حق نداند دفاعش
 را بر عهده بگیرد . در قبول دعاوی بهمه کس یکسان نگاه
 میکند و اقویا را بر ضعفاترجیح نمیدهد . دعاوی کوچک
 را برای خو نا قابل و حقیر نمی شمارد و طماع و حریص
 نیست . دعوائی را که حق دانست و قبول کرد بخوبی مورد
 مطالعه قرار میدهد و دلایل و مدارك آنرا بدست میآورد و
 ضعف و قوت دعاوی موکل و طرف مقابل او را میسنجد
 تا در جواب درنماند و حق موکل خود را بخوبی ادا
 کند و جز وسایل مشروع و رفتار و گفتار قانونی برای
 انجام وظیفه حربۀ دیگر بکار نمیرد .

سخنور قضائی باید سخنش معقول و منطقی و قانونی
 و اخلاقی و حکیمانه و عدالت خواهانه و وجدانی باشد . در
 عین تقید بقانون عدالت حقیقی را در نظر داشته باشد یعنی
 بظاهر قانون تنها نباید نظر کند روح قانون و انصاف و
 مروت را هم باید بیاد داشته باشد . اتکاء اصلی او باید بدلائل
 و مدارك صحیح و حرف حسابی باشد و در هر صورت بمقتضای
 حال سخن بگوید . زخم زبان نداشته باشد . جلوه گری در سخنوری
 را منظور خود نسازد و بداند که اگر سخن درست و بقاعده
 و بموقع گفت طبعاً جلوه خواهد کرد .

تحريك عواطف و شور انگیزی در حد معقول و مقتضی البته گاه گاه لازم میشود اما در صورتی باید باین وسیله دست برد که مطمئن باشد از عهده بر میآید و گرنه نکند و ساده بگوید بهتر است که لااقل مضحکه نمیشود ولیکن شور انگیزی در سخنوری قضائی اگر بموقع و از روی حقیقت و بامهارت بشود بسیار مؤثر و پسندیده است که جلب رقت و دلسوزی در بارهٔ مظلوم و رغبت و محبت نسبت بشخص نیک و کردار خوب و احداث نفرت و بیزاری از قباحت و زشتی و خشم و غضب برای شقاوت و بدکاری در هر حال پسندیده است و گذشته از اینکه پیشرفت حق و عدالت یاری میکند سخنوری قضائی را دست آویز تعلیم اخلاقی عامه و تصرف در طبیعت مردم میسازد چنانکه اگر سخنوران قضائی دارای صفات لازمه باشند جلسات محاکمات خاصیت تأثیر مجالس و خطابه را خواهد بخشید .

سخنور قضائی باید متوجه باشد که در محضر سخنوری او همه قسم مردم حضور دارند و بعلاوه سخنان او در روزنامه ها و مجلات درج و منتشر میشود و بیگانه و خویش از پس و پیش نگرانند و نیز نباید فراموش کند که حریف و مدعی در مقابل دارد و از جمله صفات سخنور قضائی حاضر جوابی است که اگر مدعی در اثناء کلام و هنگام محاکمه سخنی غیر مترقب گفت در جواب او نماند .

در دقائقی که برای سخنوری قضائی بر شمردیم روی سخن را بوکلای عدلیه کردیم ولیکن مدعیان عمومی و نواب ایشان هم از این جهات در ردیف و کلا میباشند و همان آداب و شرایط را در سخنوری و ادای وظائف خود باید رعایت کنند و نیز بمناسب یاد آوری میکنیم که در امور جنائی مجازات مجرم البته برای خیر و صلاح هیئت اجتماعیه است و از آن غفلت نباید کرد و سهل انگاری نباید نمود اما چون از مجازات غرض کینه جوئی و انتقام نیست و در واقع سیاست است بسا میشود که در کار مجرم و گناهی که مرتکب شده کیفیاتی است که عفو و اغماض نیز سزاوار بلکه برای سیاست صلاح است پس مواردی هست که جرم محقق است اما وکیل میتواند علل و موجبات عفو یا تخفیف مجازات را بیابد و درخواست کند و اینجا نیز سخنوری بکار میآید اما در این مورد هم مانند همه موارد دیگر حد معقول را نباید از دست داد ضعف نفس نباید داشت و اصرار بیموقع نباید کرد که سیاست سست شود چنانکه مدعی عمومی هم در تقاضای مجازات چندان نباید پافشاری کند که عدالت بقساوت مبدل گردد .

را بایشان سفارش میکنند و برای فقید طلب مغفرت مینمایند و نام او را بسبب آثار نیکوی او باقی میشمارند اگر مقایسه او با دیگران مفید است می‌سنجند تاثیر وجود او را معلوم میکنند که در مقامی که او بود پیش از او چه حل بود و در زمان او یا پس از او چه حالت روی نمود چه اندازه بهبودی باوضاع داد چگونه میراثی را که از پیشینیان رسیده بود بزرگ کرد چسان آبروی خانواده یا ملت و کشور خویش را افزون ساخت با زیردستان یا همکاران خود چگونه رفتار کرد و البته در این موارد سخن را میتوان آب و تاب و آرایش داد و حتی اگر اوضاع و احوال اقتضا داشته باشد سخن با شکوه میتوان گفت و اگر ممدوح راستی ستودنی است هرچه فضایل او را بیشتر جلوه دهند بهتر است بشرط اینکه حرف معقول بزنند و مطالب و دلایل سست واهی نیاورند حقیقت بگویند با آرایش نه چاپلوسی و لفاظی تهی از معنی. مبالغه در ستایش و نکوهش روا هست اما باندازه که یاوه گوئی نشود و باغراق و دروغ نرسد و کسان را خنده نیاید بفرموده شیخ سعدی نه کرسی فلک را زیر پای قزل ارسلان نگذارند و کان زرو سیم را از دست ممدوح بستوه نیاورند و قتیکه شاعر میگوید .

قدرت برون بماند چو بنای کن فکان

بنهاد اساس دایره کردار روزگار

ز در درون دایره ماندی ز رفعت

بر هم نیامدی حظ پرگار روزگار

ممدوح اگر شخص دانا و پرمایه باشد باید این سخن را استهزا بداند نه ستایش خلاصه اینکه سخنوری تشریفاتی برای تهذیب اخلاق ممدوح و تشویق یا عبرت و تنبه و ترغیب او و شنوندگان است نه مقصود دیگر و بهترین ستایشها آنست که از آن پی بزرگواری ستاینده ببرند چنانکه شیخ اجل میفرماید .

بهیچ خلق نباید که فسه پردازی

مگر بصاحب دیوان عالم عادل

نه زان سبب که مجالی و منصبی دارد

بدین قدر نتوان گفت مرد را فاضل

از آن سبب که دل و دست او همیباشد

چو ابر بر همه عالم برحمت شامل

ز بسکه اهل هنر را بزرگ کرد و نواخت

بسی نماند که هر ناقصی کند کامل

مثال قطره نیمان و ابر آزاری

که کرد هر صدفی را بلولوئی حامل

بدستگیری افتادگان و مظلومان

چنانکه دوست بدیدار دوست مستعجل

همین طریقه نگهدار و خیر کن امروز

بیوی رحمت فردا عمل کند عامل

کسیکه تخم نکارد چه دخل بردارد

پاش دانه عاجل که بر خوری آجل

تو نیک بخت شوی در میان و گرنه بس است
 خدای عز وجل رزق خلق را کافل
 ثنا و طال بقا هیچ فایده نکند
 که در مواجهه گویند را کب و راجل
 بلی ثنایه جمیل آن بود که در خلوت
 دعای خیر کنند چنانکه در محفل
 و اگر ستایش مقتضای حال امروز میخواستند اینست که ذکاء المملک
 فروغی مرحوم در بارهٔ یسکی از صدور سروده است
 پشت و پناه دولت و ملت که سلطنت
 وی را گزید و داد بدست شرف مکان
 تا معدلت نماید آباد بوم و بر
 تا مملکت بماند محروس جاودان
 تا قدرت تمدن و تاثیر تربیت
 گنج نهان کشور ما را کند عیان
 تا بیخ جور بر کند و ریشهٔ ستم
 وین گله را ز گریه حراست کند شبان
 تا اختر علوم و صنایع کند طلوع
 وین جویهای خشک شود رود زرفشان
 تا کشتی تجارت ما در بحار نیز
 از دود و از بخار کند رسم بادبان
 تا آسیا نظیر اروپا شود بفر
 بار دگر بلند شود اختر کیان

در سخنوریه تشریفاتی هم مناسب آنست که باین مختصر
اکتفا کنیم که بجزییات پرداختن سخن را بد رازا میکشاند
و خردمند را اشارتی بس است .



فصل چهارم

سخنوری علمی

سخنوری علمی از خصائص این دوره است و یکی از بهترین اقسام سخنوری است زیرا گذشته از سودمندی آن از قصد و غرضهای مادی دنیوی دور است و سخنور میتواند بدون قید و بند حرف بزند . محتاج بسخن گفتن ارتجالی هم نیست و مجال دارد که گفتار خود را تهیه کند و مطمئن است که میان کلام او حرفی نمیآورند و مدعی ندارد و اگر کسی عقیده مخالف او داشته باشد در آن مجلس اظهار نمیکند مگر اینکه خود او سخنی بگوید که حاضران مجلس تاب شنیدن نداشته باشند و بروی او برخیزند در انصورت او آداب سخنوری علمی را نمیداند و خود امر ناگوار پیش میآورد .

سخنوری علمی باعتبارات مختلف میشود تدریس مدرس را میتوان ازین قسم شمرد و برآستی که تدریس بعضی از استادان و مدرسان در دانشکده ها کیفیت سخنوری دارد ولیکن چون اینحال عمومی نیست وقتی که سخنوری علمی میگوئیم مقصود گفتاری است که اهل فضل در موضوعات علمی و ادبی و اخلاقی

برای عامه ایراد میکنند و غالباً برای آنها نمیتوانند به بیان علمی و دلیل و برهان پیش بیایند و برای اقناع و ترغیب ایشان باید تدابیر سخنوری بکار برند خاصه اینکه در آن مواقع شنوندگان در ضمن استفاده علمی نیت تفریح و تفنن دارند و برای خستگی دانش آموزی حاضر نیستند .

پس در سخنوری علمی اول مسئله اینست که سخنور موضوع گفتار خود را خوب انتخاب کند تا دلنشین و محل توجه شنوندگان باشد و بشنیدنش رغبت کنند پس از آن مدت سخنرانی را باید در نظر بگیرد و هر چند قاعده کلی نمیتوان بدست داد اما نادر اتفاق میافتد که در کمتر از نیمساعت بتوان يك موضوع علمی و ادبی یا اخلاقی را چنان پرورانید که اقناع و ترغیب هر دو حاصل شود . از یکساعت هم تجاوز چندان پسندیده نیست و کمتر صحبتی است که آن اندازه دلچسب باشد که شنوندگان بیش از يك ساعت و نیم از روی رغبت بآن گوش دهند . این فقره را هم باید در نظر داشت که اگر در آن مجلس کارهای دیگر نیز هست که انجام دهند و سخنوران دیگر هم هستند که باید سخن بگویند باید میزان سخن را چنان گرفت که برای کارهای دیگر نیز زمانی باقی بماند و حاضران پر خسته نشوند

مهمترین شرط سخنوری علمی اینست که کسل کننده نباشد بلکه واجب است که دلپذیر بوده لذت بدهد بنابراین برای این مقصود اقسام تدابیر باید بکار برد از جمله متنوع ساختن سخن است

که گاه بجد باشد و گاه بهزل وقتی مثل و داستان باید آورد
زمانی شعر باید خواند گاه ظرافت لازم است و خنداندن ، رقت
و دلسوزی هم اگر پیش بیاید در صورتیکه متناسب باشد ضرر
ندارد خلاصه شنوندگان را مشغول باید ساخت و بقول معروف
« در دل دوست بهرحيله رهی باید کرد »

از خوش درآمد کردن نباید غافل شد که بسیاراهمیت
دارد با فروتنی و عذر خواهی از مزاحمت خاطر حاضران و
از اینکه « کاری بر عهده گرفته ام که میترسم چنانکه شاید و
باید انجام ندهم و درخواست عفو و اغماض دارم و اینکه چند
دقیقه تحمل ریاضت فرمائید و بشنیدن سخنم تفضل نمائید »
سخنور علمی داعیه نباید اظهار کند شنوندگان را خوار
و نادان نباید بشمارد از آغاز تا انجام سخن طبیعی باید گفت
تصنع نباید نمود خود نمائی نباید کرد مطالب غامض دور از فهم
نباید گفت و اگر چاره از آن نباشد بزبان ساده و شیرین و دلچسب
باید بیان نمود .

سخنور اگر بتواند سخن از خارج بگوید البته بهتر
و جلو و تأثیرش بیشتر است اگر نتواند و ناچار باشد که از روی
نوشته بخواند باید خود را از پیش چنان بر مطلب مسلط کند که
مجبور نباشد چشم را همواره بنوشته بدوزد بلکه غالباً بتواند
بجای آن نظر بیندازد و چنان باشد که گوئی با ایشان صحبت
می کند .

اگر نقل قولی از نظم یا شعر باید کرد باید آنرا حاضر و آماده داشت که در موقع ب جستجو و ورق زدن و منتظر گذاشتن حضار حاجت نشود اگر نمایش عکس و تصاویر لازم است آنها را از پیش مرتب کرده بی معطلی درست و بقاعده نشان باید داد . اگر از آوردن اعداد و ارقام یا مطلب خشک بی مزه چاره نباشد ذکر آنها را با لطائف و ظرائفی همراه باید کرد که خاطر ها آزرده نشود . هر چه رو با انجام سخن می رود ، طالب باید دلنشین تر شود و چنان باشد که در پایان سخن مجلس بشور در آید و در ضمن از حضار سپاسگزاری باید کرد که حوصله کرده سخن را گوش دادند و توجه نمودند .

اینست مسائلی که بطور کلی در سخنوری علمی باید در نظر داشت و البته از آنچه گفته شد کم و زیاد و تغییر و تبدیل برای متابعت از اقتضای حال نیز جایز بلکه واجب است .

فصل پنجم

سخنوری منبری

بخش اول

تعریف سخنوری منبری

اگرچه سخنوری ازهر قسم باشد مالش ارشاد بسوی حقیقت است ونوعی از تعلیم وتربیت ولیکن سخنوری منبری بالاخصاص برای این منظور است واز این جهت باسخنوری علمی وتشریفاتی بیشترمناسبت دارد تا بااقسام دیگر ومیتوان گفت اصول وقواعدش همان قواعد واصول سخنوری علمی وتشریفاتی است باین معنی که سخنوری منبری درمیان ماعموماً بدو صورت درمیآید یکی بصورت موعظه ودیگری بصورت ذکر منقبت ومصیبت معصومین - صورت اول ازنوع سخنوری علمی است وصورت دوم ازنوع سخنوری تشریفاتی جز اینکه این دو قسم سخنوری موضوعاً عمومیت دارند ومحدود به مواد خاص نیستند ولیکن سخنوری منبری موضوعش بدیانت و اخلاق واشخاص مربوط بآنها تخصیص دارد وشاید بهتر آن باشد که بگوئیم سخنوری منبری همان سخنوری تشریفاتی و علمی

است که در او سخنور تکیه اش بکلام خدا و تعلیمات انبیا و اولیاست .

سخنوران منبری گاه فقط موعظه میکنند و واعظ اند و گاه فقط ذکر مصیبت مینمایند در آنصورت ذاکر و روضه خوان نامیده میشوند و بسیار میشود که هر دو قسم سخنوری می کنند .

سخنوری منبری میان ما از همه اقسام سخنوری بیشتر معمول بوده و با آنکه بهترین و سودمند ترین اقسام سخنوری است در روزگار ما تاثیرش سودی ننخشیده بلکه زیان کلی رسانیده است پس دانسته میشود که آنچه باید باشد نبوده و محتاج باصلاح میباشد چنانکه نمودار خواهیم کرد



بخش دوم

اوصافی که سخنور منبری باید داشته باشد

چون سخنوری منبری برای تربیت دینی و اخلاقی و تکمیل ایمان مردم است البته شریفترین فنون است و کسانی که باینکار میپردازند باید ارجمندترین مردم باشند و باید علم دین و اخلاق را بخوبی بدانند و ایمان کامل داشته باشند و باخلاق و اعمالی که بمردم تعلیم میکنند متخلق و عامل و از اغراض نفسانی دور باشند و طبع و علم و لوازم سخنوری را نیز دارا باشند .

گمان می رود هیچکس واجب بودن شرایط مذکور را برای کسانی که میخواهند بر محراب و منبر جلوه کنند منکر نباشد بالاینحال چرا در میان مادر این موضوع این اندازه غفلت یا مسامحه شده است ؟ زیرا انکار نمیتوان کرد که دیرگاهی است بر منبر های ما کسانی که جامع شرایط باشند کمتر دیده شده اند و بگمان ما ضعف عقاید و سوء اخلاق مردم اگر تماماً از این سبب نباشد یقیناً قسمت اعظمش از این سبب است

کسانی که بر منبر میروند اگر عالم نباشند (و غالباً اینچنین بوده است) البته سخنهایی میگویند که با حقیقت دین و پاکی

اخلاق سازگاز نیست بنابراین مردم را گمراه میکنند و نباید تصور کرد که با دور کردن مردم از حقایق میتوان دیانت را قوت داد شاید بعضی را از این عبارت خنده آید که این سخن گفتن ندارد و بدیهی است که اگر مردم در گمراهی باشند دین قوت نخواهد داشت اما چه بسیار دیده ایم که تعلیم کنندگان دیانت مردم را از حقایق دور کرده اند و عجب تر اینکه این عمل همیشه از روی سوء نیت نبوده بلکه بسیار از اوقات فاعل حقیقه بقصد ترویج و تقویت دین مردم را گمراه کرده است . آیا تصور میکنید در همه حدیثها و خبرهای مجعول که روایت شده و بالمآل مایه خرابی دین گردیده جعل کنندگان آنها قصد تضییع دین داشته اند ؟ آیا عقاید سخیفی که میان مردم باسم دیانت شیوع یافته همه برای خرابی دین اشاعه شده است ؟ آیا اعمال رکیکی که میان عوام برای تقویت شرع رواج داده اند مانند بعض تعزیه خوانیها و قمه زنی و فلان قسم آتش پختن باسم امام و فلان قسم گدائی کردن به نیت شفا و مانند آنها که بسیار است همه برای افتضاح دین اختراع شده است ؟ چنین نیست غالب این امور گمراه کننده از روی حسن نیت تعلیم شده چون تعلیم کنند حقیقه عالم نبوده و باطل بودن این چیزها را نمیدانسته است و یا باین نکته توجه نداشته است که سخن دروغ و عقیده باطل و عمل خطا اگر هم چند روزی بر حسب ظاهر بازار دین را گرم کند بالمآل سبب خرابی دین و سستی عقاید مردم خواهد شد زیرا گذشته از همه نتایج بد که از دروغ

و باطل و خطا دست میدهد در امر دین مخصوصاً این کیفیت پیش میآید که اشخاص هوشمند کم کم بسخافت آن امور پی میرند و بآنها بی اعتنا میشوند و مردمان دیگر که آن امور را حقیقت دین می پنداشتند چون بی اعتنائی هوشمندان را بآنها می بینند نسبت باصل دین تزلزل پیدا میکنند .

يك امر دیگر نیز ترویج باطل را در کار دین تأیید میکند و سبب خرابی دین میشود و آن اینست که بسیار اشخاص از روی نادانی یا بسبب نفسانیت گرمی بازار دین را با مصالح و منافع شخصی خود منطبق میسازند و ترویج دین را از اینرو میکنند که مایه اعتبار و گرمی بازار خود ایشان است و برای آنها سود و مال و آوازه و جاه میآورد . از این اشخاص بعضی کاملاً از روی علم و عمد و با توجه باین معنی میکنند و بعضی از روی عدم توجه یعنی نفس ایشان را باین عمل وامیدارد اما ملتفت نیستند که گرمی بازار دین را برای گرمی بازار خود میخواهند . گواه این سخن آنست که بسیاری را دیده ایم که چون بازار دیگری گرم تر از بازار دین یافتند اهل آن بازار شدند . باری هر کدام از این دو وجه باشد یکی است یعنی چون غرض نفسانی دانسته یا ندانسته در کار است آنکسان نظر بحقایق امور نمیکند و دنبال چیزهائی میروند که بهر وجه باشد برحسب ظاهر بازار را گرم کند و چون بی حقایق بردن بسی دشوارتر از ظاهر سازی است البته راه آسانتر را پیش میگیرند و دروغ و باطل و غلط را اشاعه میکنند

که منتهی بخرابی و افضاح دین و اولیای دین میشود .
 اینست که سخنوران منبری و کلیه آموزندگان دیانت گذشته
 از اینکه حقیقه باید دانشمند باشند در امر دین باید غرض نفسانی
 هم نداشته باشند و ما جداً و باآواز بلند میگوئیم که بدترین خلق
 خدا کسانی هستند که دین را وسیله اغراض دنیوی میکنند . دزد
 و راهزن و غارتگر و آدم کش بمراتب از آن اشخاص بهترند
 زیرا آنان هر زبان و آسیبی میرسانند بمال و تن و دنیای مردم
 است و اینان روح بندگان خدا را میکشند و هم دنیا و هم آخرتشان
 را بباد میدهند و هم خود دین را تباه میسازند .

در دین و اخلاق علم حقیقی و پاك بودن از اغراض نفسانی
 با ایمان کامل ملازم است و این بدیهی است و حاجت به بیان ندارد
 که اگر شخص عالم نباشد عقایدش جاهلانه است و زود تزلزل
 می یابد پس ایمانش کامل نتواند بود و چون ایمان کامل باشد البته
 اغراض نفسانی بر او چیره نخواهد گردید و اگر برای مردم
 متعارفی بایمان اجمالی میتوان قانع شد برای کسیکه باید دیانت
 را بیاموزد بدلیلی که گفتیم ایمان کامل لازم است . اینست که
 ایمان کامل را یکی از شرایط سخنوری قرار دادیم و بدیهی است
 که اگر کسی خود ایمان نداشته باشد چگونه میتواند دیگران
 را بایمان بیاورد ؟

لزوم تخلق باخلاق نیکو نیز برای سخنور منبری بدیهی
 است و اگر کسی بگوید سخنور مانند معلم است و معلم باید

تعلیم را بداند اما تخلق عمل است و برای تعلیم ضرورت ندارد
مثلا ممکن است شخص دربارهٔ شجاعت بخوبی سخنوری کند
و خود شجاع نباشد چنانکه ادیب میتواند علم شاعری را بیاموزد
اما خود شاعر نباشد و ممکن است کسی نماز خوان نباشد
و نماز خواندن را بیاموزد جواب گوئیم معلم اگر عمل نداشته
باشد علمش کامل نیست از این گذشته در هر رشته اگر بتوان
فرض کرد که کسی میتواند علمی را تعلیم کند و خود بآن
عمل نکند در سخنوری خاصه سخنوری منبری چنین فرضی جایز
نیست زیرا فراموش نباید کرد که سخنور باید هم اقناع کند
و هم ترغیب و اقناع اگر بدلیل و برهان ممکن باشد ترغیب
خاصه در امور دیناتی و اخلاقی ممکن نیست مگر برای کسی
که از روی عقیده و ایمان کامل و باسوز و گداز سخن بگوید
و سخنش از جان بیرون آید تا بر دل نشیند و ما منکر نیستیم
که ممکن است کسی بواسطه مشق و ورزش در سخنوری
زبردست شود و بظاهرسازی نمایش حقیقت دهد اما او صنعتگر
است نه واعظ و نیز گاه اتفاق میافتد که برای کسی حالی
دست میدهد که سخنش سوز و گداز دارد ولی عملش با آنچه
میگوید مطابق نیست بعبارت دیگر واعظ غیر متعظ است اما
اولا این نادر است که سخن آدم بی حقیقت مؤثر شود ثانیاً واعظی
که موعظه اش بجمال مردم سودمند باشد آن نیست که در عمر
خود یکی دو دفعه سخن بگوید بلکه باید غالباً و دیر زه

مشغول باشد پس اگر عمل او با سخنش موافق نبود زود یادیر (وزودتر از آنکه گمان میرود) مردم پی میبرند و حقیقت پنهان نمیباند در آن صورت هم تأثیر سخنش میرود و هم اعتقاد مردم بتعلیمات او سست میشود و شبهه نیست در اینکه در امور اخلاقی بهترین طریق تعلیم اینست که معلم تعلیم اخلاق را بعمل بنماید تا آموزندگان از او سرمشق بگیرند و پیروی کنند و متأسفانه واعظ غیر متعظ بلکه او باش واعظ نما در میان ما بسیار بوده و در سستی عقاید مردم و خرابی امر دیانت مسئولیت بزرگ دارند چه آنکس که خود را بخدا پرستی معرفی نمیکند اگر خلاف رضای خدا کند نتیجه اش جز نفرت مردم از شخص او چیزی نیست و آنهم که علناً بآیین مخالفت میکند نمیتواند مردم را بآیین کند بلکه بر حسب مقتضای طبع بشر هر چه او بیشتر مخالفت کند دل مردم بیشتر بدین بستگی مییابد اما آنکس که بنام خدا و پیغمبر سخن میگوید اگر خلاف دستور خدا و پیغمبر رفتار کند دلیل بر اینست که دروغ میگوید پس خواهی نخواهی کم کم در نفوس این تأثیر دست میدهد که خدا و پیغمبر دروغ است .

پس مبرهن شد که سخنور منبری که در اصول و فروع دین و تعلیمات اخلاقی سخنوری میکند باید هم عالم باشد و هم مؤمن هم بیغرض و هم متخلق باخلاق نیکو یعنی خلاصه عادل باشد .

واما اینکه سخنور منبری باید علم و طبع و لوازم سخنوری را داشته باشد حاجت باثبات ندارد که اگر نداشته باشد سخنور نیست .

علم و لوازم سخنوری را در مقالات و فصول این کتاب خاصه در مقاله دوم باز نموده ایم که چیست همینقدر یادآوری میکنیم که در مقام سخنوری منبری بالاخص ادب و ممانت و سنگینی و وقار و حسن خلق و حسن لهجه و تسلط بر نفس و حوصله و بردباری را از دست نباید داد سخنور افق نظرش وسیع باید باشد از خود متصرف و موقع شناس و نکته سنج باشد نفس انسانرا بخوبی بشناسد و بداند که چگونه میتوان در نفوس تصرف کرد .

مؤمن و عادل بودن دستورش از وظیفه ما خارج است اما در عالم بودن سخنور شاید مناسب باشد چند کلمه بگوئیم : سخنور منبری باید معلومات عمومی بقدر کفایت داشته باشد از جغرافیا و علوم طبیعی و ریاضی و غیر آن لااقل باندازه که در تعلیمات متوسطه و دبیرستانها آموخته میشود بهره مند باشد در تاریخ ایران و کشورهای دیگر اسلامی و کلیه ممالک روی زمین معرفتش کامل ، در احوال رجال مطالعه بسیار کرده باشد و از رجال همه بزرگان دنیا منظور است نه تنها رجال احادیث و اخبار . در ادبیات فارسی و عربی باید تتبع کامل نماید و اگر از ادبیات ملل دیگر نیز آگاه باشد بسیار مفید خواهد بود از علوم سیاسی و

اقتصادی لا اقل باجمال باید مطلع باشد از منطق و معرفت نفس و حکمت بسبک قدیم و جدید بخوبی آگاه حکمت بالخصوص حکمت عملی و بالاخص علم اخلاق را باید کاملاً و زبده باشد بالاخره علوم دینی مخصوصاً علم قرآن و حدیث واجب است و خلاصه مطلب اینکه سخنور حسابی آنست که جامع معقول و منقول باشد آنهم معقول و منقول امروزی تا از دنیای کنونی و مقتضیات آن آگاه تواند بود.

در معلوماتیکه برای سخنور منبری شماره کردیم هرچه شخص تتبع و احاطه و تجربه اش بیشتر باشد پایه سخنوری او برتر خواهد بود و هرچه کسر وضعف داشته باشد درجه سخنوری او پست تر خواهد شد.

بعبارت دیگر سخنوری فن خاص نباید باشد. عالم جامع معقول و منقول همینکه طبع و علم و لوازم سخنوری هم داشته باشد سخنوری منبری میتواند بکند و غیر از او کسی نباید بر منبری برود.

ممکن است کسی بیندیشد که برای سخنور منبری از علوم دینی گذشته معلومات دیگر که شماره شد چه ضرورت دارد؟ جواب گوئیم اولاً توجه بفرمائید که ضرورت عالم بودن را برای سخنور ثابت کردیم و منتهی شد باینکه سزاوار سخنوری نیست مگر آنکه جامع معقول و منقول باشد و امروز جامع معقول و منقول نتوان گفت مگر کسی را که دارای همه آن معلومات

باشد ثانیاً پس از آنکه چگونگی تعلیمات و سخنوری منبری را
بیان کردیم ضمناً روشن خواهد شد که سخنور منبری بداشتن
همه آن معلومات محتاج است .



بخش سوم

موضوعات سخنوری منبری

اگر چنانکه گفتیم سخنور جامع معقول و منقول باشد خود میداند بمردم چه بگوید و چه بیاموزد ولیکن برای اینکه مطلب را ناقص نگذاشته باشیم بجهت کسانی که درسخوری نوآموزند اشاراتی میکنیم و نکاتی را توجه میدهیم .

اولا ما واعظ را باذاکر یعنی مصیبت خوان و روضه خوان فرق نمیگذاریم و معتقد نیستیم که جماعتی فقط شغل خود را روضه خوانی و ذکر مصیبت قرار دهند زیرا آنکس که ذکر مصیبت میکند اگر عالم است واعظ نیز هست و اگر عالم نیست لیاقت ذکر مصیبت هم ندارد و ما غیر از عالم کسی را لایق بالا رفتن بر منبر پیغمبر نمیدانیم و عقیدهٔ راسخ داریم بر اینکه آنچه در گذشته رفته است یعنی اجازه داده شده که اشخاص غیر عالم بمنبر بروند از موجبات بزرگ فساد دین و دنیای مابوده است پس ما يك طبقه سخنور منبری بیشتر قائل نیستیم که اساساً واعظ است و هر وقت ذکر مصیبت مقتضی باشد باید هم او بکند .

باینحال سخنور باید در چه موضوعی سخن بگوید ؟ در آنچه مایهٔ سعادت دینی و دنیوی مردم است زیرا که دین اسلام

ترك دنیا را بکسی سفارش نکرده بلکه دنیا را مزرعه آخرت دانسته است و اگر قدس و تقوی را بهمه کس توصیه نموده آن مستلزم ترك دنیا نیست چنانکه براهل بصیرت معلوم است .

پس موضوعاتی که سخنوران منبری باید در آن سخن بگویند خدا شناسی و تعلیم اعمال و احوالی است که موجب رضای خدا است و محتاج به بیان نیست که تحصیل موجبات رضای خدا که بتعلیمات دیانتی باید آموخته شود اساسش اخلاق نیکو است که پیغمبر (ص) خود فرموده است من برای تتمیم نیکوئی اخلاق شما مبعوث شده ام پس وظیفه مهم سخنوران منبری تعلیم اخلاق نیکو است که هر کس تکلیف خود را نسبت بخدا و خلق بداند و انسان که خداوند امر فرموده و انبیا و اولیا و دانشمندان توضیح و تشریح نموده اند عمل نماید .

در اینجا بمناسبت باید توجه دهیم که سخنوران منبری باید بهترین مریان ملت باشند و بواسطه تعلیمات ایشان مردم دائما باید بتکالیف دینی خود متذکر شوند و تکالیف دینی منحصر بنماز و روزه نیست بلکه اصل مقصود اینست که هر کس با ابناء نوع خود روابط صحیح داشته باشد رفتار خود را نسبت بآنها موافق احکام الهی قرار دهد : احکامی که دانشمندان بیغرض صاحب نظر موقع شناس از قرآن و احادیث صحیح و سیره پیغمبر و امام یا اعمال قوه عقلیه استنباط میکنند نه آنچه جهال از دنیا بیخبر مغرض از روی هوای

نفس اختراع مینمایند .

امروز ما بسخنورانی محتاجیم که مردم این کشور را مسلمان
 پاك و ایرانی تمام عیار یعنی خدا پرست و پادشاه دوست و وطن
 خواه تربیت کنند و اگر بیشتر تفصیل میخواهید اینست که هر ایرانی
 در سراسر گفتار و رفتار خود باید رضای خدا را بخواهد
 بقوانین و نظامات و احکام دولت فرمانبر باشد نسبت بایرانیان
 دیگر هموطن و همشهری خوب باشد و نسبت پدرو مادر فرزند
 خوب و نسبت بفرزندان پدر یا مادر خوب و نسبت بهمقطاران
 همقطار خوب و نسبت بدوستان و آشنایان و هم نشینان دوست و آشنا
 و هم نشین خوب و نسبت بکسانیکه با آنها معامله میکند معامله
 کننده خوب و نسبت بکشور خدمتگذار خوب و همواره در فکر
 بهبودی کار خود و دیگران باشد و وظیفه خویش را در هر مقام
 بدرستی ادا کند و حاضر باشد که هر چیزی را در راه وظیفه دینی
 و شرافتی فدا کند مختصر نیکوکار باشد و از بدی برکنار
 و تفصیل این جمله در قرآن و اخبار و احادیث و کلمات بزرگان
 و دانشمندان آمده و بآنها باید رجوع کرد و شرح و بسط آنها
 در اینجا موقع ندارد .

سخنوران منبری باید خود را مکلف بدانند که نه تنها در
 اخلاق و اموری که مستقیماً مربوط بدین و احکام الهی است مردم
 را تربیت کنند بلکه هر چه از آداب و رسوم و عادات که بوجهی
 قبیح یا مضر یا نامناسب است باید توجه دهند و ترك آنها را سفارش

کنند و همواره در این امر در مقام نکته سنجی و دقیقه یابی باشند و در این قسم تربیت نیز اهتمام نمایند مثلاً چرا مردم را متوجه نمیکند که هرگاه مصیبتی بر آنها وارد میآید شیون و فریاد کشیدن و چندین شبانه روز همسایگان و بندگان خدا را معذب داشتن قبیح و رکیک بلکه خلاف شرع است و علامت ضعف نفس و فرومایگی است؟ مگر خداوند تفرموده است کسیکه مصیبت می بیند باید صبر کند؟ آیا طریقه صبر کردن همین است؟ البته هر کس عزیزی از دستش میرود دلش میسوزد و ممکن است تا دیر زمانی هرگاه از او یاد میکند اشکش جاری شود اما میان مردم حرکات سفیهانه هم باید بکند و بر سر و سینه بکوبد و موی ریش و گیسو بکند و آیا این اعمال شایسته مردم مذهب و صبور است؟ باید بمردم تعلیم داد که در داغدیدگی اگر هم دل شما چنان ریش است که از سر و سینه کوبیدن خودداری ندارید لااقل بخلوت بروید و نمایش فجیع بمردم مدهید. و نیز چرا مریبان ما توجه ندارند که شیوع استعمال الفاظ و عبارات زشت رکیک در ملاء عام چنانکه در کوچه و بازارها و مجالس و محافل ما همواره شنیده میشود چقدر تنگین و باخلاق و عفت و عصمت مامضر است؟ در اروپا جوانان بحد بلوغ میرسند و هنوز اسم بعضی از اعمال و اعضاء بدن را نمیدانند در میان ما کودکان سه چهار ساله همه اسرار خفی زندگانی را میدانند و متصل از آنها گفتگو میکنند و این نیست مگر از اینکه همواره این سخنها و کلمات

را می‌شنوند و متوجه میشوند و یاد می‌گیرند آیا منع این چیز ها
و موقوف کردن این عادات واجب نیست؟ و چرا يك كلمه ازین
باب بر منبرها گفته نشده بلکه بعضی از منبر نشینان ما خود نیز
از استعمال آن الفاظ مستهجن حتی بر بالای منبر دوری نجسته‌اند؟
و نیز چرا بمردم نمی‌فهمانند قباحات این امر را که گدایان و بی‌سر
و پایان و کسان دیگر دائماً در کوچه و بازار بزرگان دین و
اهل بیت و متعلقان ایشان را باخفت و خواری نام می‌برند و بگل
ولای می‌کشند؟ آیا شایسته مقام و احترام پیشوایان ما اینست که
همواره آنها را عاجز و ذلیل و بیچاره و اسیر و در بدر و خوار و
خفیف معرفی کنند؟ آداب و رسوم ناشایسته که در زندگانی
ما بوده و هست و براهنمائی مرییان قوم باید اصلاح شود بسیار
است این چند فقره بر سبیل نمونه گفته شد و بطور کلی همه طبقات
آموزگاران و دانشمندان و عموم سخنوران خاصه سخنوران منبری
باید تربیت ملت را چه از حیث عادات و رسوم و چه از جهت اخلاق
و صفات بر عهده خود بدانند و بقوة سخنوری یعنی بلاغت و نفوذ
کلمه و دل‌نشینی سخن ملکه اخلاق و صفات ستوده را در مردم
ایجاد کنند



بخش چهارم

شرائط و چگونگی سخنوری منبری

اول شرط سخنوری منبری آن است که سخنور خدا را در پیش چشم داشته باشد و بس و اگر این شرط موجود شد باقی کارها آسان است چون درست انجام دادن هر کار بسته باین است که نیت شخص خالص و پاک باشد و اگر این شرط متحقق نباشد از سخنور امیدی نباید داشت

سخنور مانند هر طبقه دیگر از آموزگاران وظیفه خود را درست انجام نمیدهد مگر اینکه آن وظیفه را دوست بدارد یا بعبارت دیگر کسانی را که بتربیت ایشان قیام میکنند دوست بدارد این شرط نیز اگر موجود نباشد بهتر آن است که سخنور از سخنوری دست باز دارد نه بخود زحمت دهد و نه اوقات دیگران را تضییع کند چون یقیناً به نتیجه نخواهد رسید.

سخنور اگر خدا را پیش چشم داشته باشد سخن بلند و مطلب درست خواهد گفت و از حق گوئی منحرف نخواهد شد و اگر مردمی را که برای ایشان سخنوری میکنند دوست بدارد بخود زحمت میدهد که روشن بگوید و باقتضای حال صحبت کند و سخنی بگوید که بحال شنوندگان سودمند باشد و برای اینکه

کلامش مؤثر شود فکر و مطالعه میکند چه در نوشته‌های دیگران و چه پیش نفس خود تا یابد که چه باید بگوید و چگونه بگوید که خوش آیند شود و در نفوس تأثیر کند و بهترین طریق شناسا شدن بر احوال مردم و مسلط شدن بر دل‌های آنها اینست که در احوال نفس خویش مطالعه و در زوایا و خفایای آن کنجکاو نماید در جسم و جان انسان تأمل کند از روی فهم و عقل بکوشد تا دریابد که غایت وجود آدمی چیست مصالح حقیقی او کدام است سعادت واقعی او کجاست نفسانیات انسان چگونه است چه انحرافات برای او دست میدهد و چگونه میتواند آن را تعدیل کرد و در این مورد کاملاً مانند طبیبی که در معالجهٔ مریض اهتمام دارد عمل میکند جز اینکه طبیب معالجهٔ تن را در نظر دارد و واعظ معالجهٔ روح را برعهده میگیرد.

واعظ اگر حقیقهٔ خدا و خلق را در نظر داشته باشد خود را فراموش میکند و در میانه نمی بیند جز حق نمیگوید و اگر چه تکرار است باز یاد آوری میکنیم که برای تقویت دین بخرافات و موهومات متوسل نمیشود و بخدا و پیغمبر و امام دروغ و افترا نمی بندد که اینکار وسیلهٔ تقویت دین نیست بلکه برای گرمی بازار دنیای دین فروشان است، حق برای اینکه با برجا شود احتیاج بدروغ و حيله و تدبیر ندارد بر پای خود میایستد و پایش آهنین است حيله و دروغ پایش چوبین بلکه گلین است و آنکه بر او پشت دهد سرانجام پشتش بر زمین

است و اگر قوه تنبه و عبرت باشد تصدیق خواهید کرد که این سخن بتجربه و آزمایش رسیده است .

راست است که عامه مردم برای درك حقایق عالی و دقیق و فهم زبان علمی آماده نیستند ولیکن این فقره مجوز نمیشود که پایه عقاید مردم را بر اوهام و خرافات بگذاریم زیرا گذشته از اینکه دروغ ذاتاً قبیح است و بکار بردن آن در امور مقدس قبیح تر هم هست اساساً عقایدی که مبتنی بر موهومات و جعلیات باشد محل اعتبار نیست و تشبث بامور غیر واقع سوء تدبیر است و باین تدبیر حاجت هم نیست زیرا اولاً اساس دیانت اسلام بر عقل گذاشته شده و گفته اند حکم عقل و شرع یکی است بنابراین چرا باید در دین بموهومات متوسل شد ؟ از این گذشته مردم از دو حال بیرون نیستند یا قوه تعقل و استدلال ندارند یا دارند اگر دارند بزودی بسخافت آن موهومات پی میبرند و در آن صورت اگر مایه علمی و فکری ایشان قوی نباشد اساس دیانت را هم بسخافت آن تعلیمات قیاس میکنند و بی عقیده میشوند و اگر اصلاً قوه تعقل و استدلال ندارند پایه عقائد ایشان بر حسن ظن و اعتمادی است که بآموزگاران دارند و برای آنها حاجت بدلیل و برهان نیست تا مجبور باشیم چون سخن عالمانه فهم نمیکند موهومات و خرافات برای ایشان بیافیم و نباید غافل شد از اینکه استحکام دین بلکه هر اساس متینی مبنی بر ایمان و اعتقاد صاحب نظران و هوشمندان

است آنها اگر معتقد شدند عامه هم از ایشان پیروی میکنند پس در سخنوری منبری هم مانند اقسام دیگر سخنوری بلکه بیشتر از آنها سخن معقول و خردمندانه باید گفت و نظر بمردمان هوشیار باید داشت و اینکه گفته اند بامردم باید بقدر عقل ایشان تکلم کرد مقصود آن نیست که به کم خردان دروغ باید گفت و اگر از راه راست ممکن نشود از راه کج ایشان را بدام آورد بلکه مقصود این است که باید سخنور بود یعنی قوه اقناع و ترغیب باید داشت و باید دانست که حرف حق را بهر کس چگونه باید فهمانید و بچه زبان باید باو سخن گفت و سخنور عالیه مقام آن است که برای هر جماعتی چنان سخن بگوید که حق را بکرسی بنشانند نه اینکه باطل را حق نما سازد یا حق را بصورت باطل در آورد و خردمند آنست که پایه عقل و ادراک مردم را بالا ببرد و مستعد فهم مطالب عالیه کند نه اینکه برای فرمان بر ساختن ایشان فهم و شعورشان را بگیرد و قوه تعقل را از ایشان سلب نماید .

از مصیبت خوانی سخن نمیگویم که خردمندان و هوشیاران دانسته اند که این قسمت از سخنوری ما محتاج باصلاح اساسی است و بعقیده ما راه اصلاح همین است که مصیبت خوان نیز عالم جامع معقول و منقول بوده و مصیبت خوانی بتنهائی شغل و پیشه و ممر معاش نباشد و در آن صورت

اهل منبر خواهند دانست که مصیبت خوانی چه حدودی دارد و داعی نخواهند داشت که مردم را از همه کار های دینی و دنیائی باز دارند و بتعزیه داری مشغول سازند و قتیکه سخنوران منبری عالم و فاضل و دیندار و بیغرض شدند رونق بازار خود را بر استحکام اساس دین ترجیح نخواهند داد اگر از احوال معصومین صحبت کنند چیزی نخواهند گفت که مردم بفهمند سیره پیشوایان دین چه بوده چه تعلیمات میکردند چرا شهید میشدند از زندگانی و شهادت آنها چه باید آموخت و چه عبرت باید گرفت . آن سخنوران خواهند دانست که تذکر مصائب شهدا از نوع سو کواری بر پدر و فرزند و برادر نیست پس مردم را بحركات عنیف تشویق نخواهند کرد و گرمی مجلس خود را از فریاد و شیون زنهار نخواهند خواست و بآنها اصرار نخواهند کرد که مانند داغدیدگان بر سر و سینه بزنند و هیچ نفهمند مقصود چیست خلاصه اگر ذکر مصیبتی کنند برای این خواهد بود که در مردم احساسات لطیف تولید نمایند و طبایع و دلهای ایشان را از شرارت و خبثات بیزار و بر عدالت و نیکوکاری طلبکار سازند نه اینکه تعزیه داری را وسیله جبران گناهان و مایه تجری بر معاصی بدانند و نیز اگر سخنور عالم و حکیم باشد خواهد دانست که بر بالای منبر آوازه خوانی نا شایسته است البته آواز از ذوقیات

لطیف است و طبایع بر آن راغب میباشد و هیچ عیب ندارد که بعضی اوقات هم از آواز تمتع حاصل شود اما نه بر منبر و جائی که موعظه باید کرد و حکمت و عرفان باید گفت .

و نیز این نکته را باید در نظر داشت که منبر وعظ و سخنوری جای اثبات و مبرهن ساختن اصول و فروع دین و بحثهای فلسفی و کلیات نیست و جای این کار در مدرسه و دانشگاه است بر منبر که برای عامه سخن گفته میشود باید فرض کرد مردم مسلمانند و با اصول دیانت گرویده اند و باید اوامر و نواهی خداوند را بایشان آموخت و به آداب سخنوری یعنی به بیانات خطابی ایشان را بر عمل بتعلیمات دیانتی راغب نمود و محسنات آنها را روشن و مضرات خلافش را آشکار ساخت .

البته کار سخنوران منبری آسان نیست چون حقایقی که باید تعلیم کنند تازگی ندارد و چندین قرن است که خیرخواهان و مریبان عالم انسانیت این حقایق را گفته و باز گو کرده و بزبان ها و بیان های گوناگون در آورده اند ولیکن هنر سخنور همین جا نمودار میشود که آنچه را همه گفته اند به بیانی در آورد که تازگی داشته باشد و موثر شود پیشرفت کار سخنور به این است که سخنش دلنشین باشد و برای هر موقع و هر جماعت به اقتضای حال سخن بگوید تا دلچسب شود و فلسفه وجود او همین است و گرنه مطالب همه در کتابها نوشته شده و مراجعه

بآن آسان است .

برای اینکه سخنور باین مقصود برسد متأسفانه دستور دادن مشکل است مایهٔ طبیعی و مطالعه و تفکر میخواید سفارشهایی که در این مورد میتوان کرد اینست :

موضوع سخنوری را چنان باید انتخاب کرد که برای مردم هم سودمند و هم دلپسند و قابل فهم ایشان باشد .

در هر مجلس سخنوری موضوع باید يك امر باشد نه امور متعدد مختلط که درك و ضبط آنها برای مردم دشوار شود يك موضوع اصلی ممکن است فروع چند داشته باشد اما آن فروع باید بخوبی به اصل مربوط باشد و از آن دور نشود ،

در مطالب استقصای کامل و دنبال کردن همه شقوق و شعب لازم نیست چون مایهٔ کسالت و خستگی میشود و تاثیر سخن را ضعیف میکند از اسم سخنوری نباید فریب خورد و چنین پنداشت که سخنوری لفاظی و چرب زبانی است و بارها گفته ایم که دلدلیری سخن بلطف معنی و روان بودن عبارت است از خود نمائی و تصنع مخصوصا در لفظ و عبارت پرهیز باید کرد و شعر خواجه حافظ را از یاد نباید برد که میفرماید :

حدیث عشق ز حافظ شنو نه از واعظ

اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد

معنی این شعر را نباید مخالفت با وعظ و واعظ پنداشت بلکه باید از آن عبرت گرفت که واعظی که سخنش را از روی رغبت میشوند آن نیست که در سخن پردازى صنعتگری میکند بلکه هر چه ساده تر و طبیعی تر سخن بگوید پسندیده تر است اما اگر میخواهد دلها بسوی او باشد باید بقول خواجه حدیث عشق بگوید یعنی سخنی که طبایع مردم از شنیدنش خوش شود و پوشیده نیست که بعضی چیزها گفتن و شنیدنش خوش آیند و بعضی ناخوش است. هر چه مربوط بدوستی و محبت و شاخ و برگهای آن مانند مهربانی و نیکوکاری و جوانمردی و دلاوری و بخشش و فداکاری و امیدواری باشد مردم از شنیدنش مسرور میشوند و هر چه متعلق بخشم و کین و ترس و بیم و خود خواهی و ستم کاری و مانند آنها باشد شنیدنش دلها را آزرده میسازد. حيله و تدبیری که سخنوران منبری باید بکار ببرند همین است که حقایق و معارف دینی و اخلاقی را که بر حسب ظاهر خشک و بی مزه و گفتن و شنیدن آنها کسل کننده است با چیزهایی مقرون کنند و بلباسی در آورند که مایه بهجت خاطر ها شود و یقین بدانند که قسمت مهمی از بی رغبتی مردم بشنیدن موعظه دینی برای همین است که آموزگاران دین این حسن تدبیر را نداشته بلکه سوء تدبیر بکار برده اند. آیا تصور میکنید دائماً گفتگو از جهنم و مالک دوزخ و آتش و مار و عقرب و زقوم یا فشار قبر و رفتار

غضب آلود نگیرین و امثال این سخنها برای مردم خوش آیند است ؟ البته گناه جزا دارد و گناهکار عذاب میبیند و مقصود نه انکار این معنی است و نه اینکه از مردم باید پنهان داشت و همه کس این چیزها را باید بداند و از کیفر گناهکاری باید بترسد مقصود چگونگی موعظه است که قسمی باید سخن گفته شود که این عقیده برای شنوندگان حاصل گردد اما طبایع آنها آزرده و از موعظه شنیدن بیزار نشود و مجلس وعظ مایه نشاط و بهجت باشد نه جای کدورت و کسالت .

و نیز اطاعت و فرمانبری نباید همه از روی ترس و بیم باشد دلخوشی و امید هم برای انسان لازم است چنانکه در مقابل دوزخ بهشت نیز گذاشته اند از این گذشته سزاوار است بمردم کم کم فهمانده شود که کارها نتایج عقلی و طبیعی دارد و اگر باید از بدکاری پرهیز کنیم همه برای آن نیست که مالک دوزخ گرز آتشین بر سر ما خواهد کوفت بلکه برای آن نیز هست که کار بد حتماً نتیجه بد دارد آتش دوزخ را خداوند تبارک و تعالی برحمت و کرم خود میتواند از ما باز دارد اما نتایج طبیعی از کار بد منفک نمی شود چنانکه در میان گروهی از مردم اگر دزدی شایع باشد هیچکس بدیگری اعتماد نمیکند و امنیت مسلوب و کار زندگانی مختل میگردد همچنین اگر بنا باشد هر زبر دستی بزیر دست ستم کند همه مردم ستم میبینند زیرا که دست بالای دست بسیار است و در مقام نهی از فحشاء و منکرات

علاوه بر عذاب دوزخ میتوان یاد آوری کرد که مزاج را تباه و گرفتار بیماریهایی میکند که عمر خود شخص را کوتاه می- سازد و جاننش را بمخاطره میاندازد و هم باولادش سرایت می کند و بنیه آنها را ضعیف و علیل میسازد و سرانجام نسل و نژاد را نابود و خراب میکند و ما نمیخواهیم خود واعظشویم بلکه یاد آوری میکنیم که سخن را باید متنوع کرد گاه از بهشت و دوزخ باید گفت و گاه مصالح و منافع دنیوی را باید هویدا ساخت و چه خوب است که مردم بفهمند که خدا و پیغمبر احکامی را که فرموده اند برای نفع خودشان نبوده بلکه خیر مخلوق را خواسته اند و اگر خداوند از کارهایی ثواب ما خشنود و واز گناه ما آزرده میشود از آن نیست که از ثواب ما نفعی باو میرسد یا از گناه ما آزاری میبیند بلکه از آن است که خیر ما را میخواهد و خدا پرستی و احترام پیغمبر و امام به پیروی تعلیمات آنهاست نه بتملق و چاپلوسی بآنها و خدا و پیغمبر و امام مانند مردم دنیا نیستند نه احتیاجی بنذر و نیاز ما دارند و نه نفعانیتی که از تملق و چاپلوسی دلخوش شوند از طاعت و عبادت تهذیب نفوس مقصود است و از نذر و نیاز و امثال آن احسان و دستگیری بخلق خدا منظور است و این جمله و هر چه عملیات مربوط بدینداری است برای خود ماست و نفعش بما عاید میشود و منتی بر خدا و پیغمبر نباید بگذاریم.

باری بعقیده ما امروز آنچه برای تقویت دین لازم است

این است که سخنوران بقوت سخنوری دین و اولیای دین و احکام دین و اخلاق نیکو را در نظر مردم بخوبی جلوه دهند و محبت آنها را در دلها جایگیر سازند و به بیان مقتضی چنانکه در خور فهم عامه باشد فلسفه و حقیقت آنها را آشکار نمایند و بیشتر باخلاقیات و معارف اسلامی پردازند و قوه فکری و عقلی و اخلاقی مردم را پرورانند و جزئیات و فرعیات را بگذارند تا مردم چون طالب دینداری شدند خود از پی آموختن آنها بروند.

از جمله چیزها که باید متوجه بود این است که دین را نباید چنان معرفی کرد که مزاحم زندگانی و خفه کننده طبع انسانی است. سوء تدبیر و عدم توجه دین آموزان ما در گذشته چنان بوده است که بیخبران از حقیقت اسلام آن را با علم و حکمت و عرفان و شعر و ذوقیات و تمدن و ترقی منافی میدانند و این یکی از موجبات ضعف دیانت شده است دیانتی که سفارش میکند که طلب علم بر هر مسلم و مسلمة فریضه است و اگر در چین باشد باید آنرا جست و از روزی که بگهواره میآئید تا روزی که بتابوت میروید باید دنبال علم باشید و دیانتی که اساسش بر عقل است و یکی از اسامی خدا را حکیم گفته است و در حالی که هزار جا در قرآن مجید تأکید شده است که چشم را باز کنید و عقل را از دست مدهید و حقیقت را بیابید آیا انصاف است که چنین دیانتی مخالف علم

و تمدن معرفی شود ؟

بعقیده ما یکی از اولین وظائف آموزگاران دین اینست که این بدنامی را از دین بردارند و نمایان کنند که اسلام با هر چه برای سعادت بشر مناسب است موافقت دارد و نه با علمیات مزاحم است نه با ذوقیات و نه با ترقیات و این یکی از قویترین موجبات رونق و رواج دین خواهد بود

از جمله چیز ها که بمذاق مردم خوش آیند است جلوه دادن مفاخر ملی و وطنی آنهاست و این امری است طبیعی و مستحسن و باید آنرا بمقام استفاده گذاشت راست است که اساس دین اسلام بر قومیت نیست و بنا بر این بوده است که مسلمانان از هر قوم و طائفه هستند همه باهم برادر و متفق باشند و ایکاش چنین بود و البته هر کس خیر خواه است باید آرزو مند حصول این نتیجه باشد اما فطرت بشری تا کتون مانع بوده است و فعلا امیدی هم نیست که این نتیجه باین زودیا بدست بیاید و بچشم خود می بینیم که هر قومی از اقوام اسلامی نه تنها غیرت وطنی و قومی دارد بلکه تعصب جاهلانه میورزد با اینحال ماچرا باید غیرت ملی را کنار بگذاریم ؟ نمیگوئیم تعصب جاهلانه بخرج دهیم و نسبت باقوام دیگر بی انصافی و بی عدالتی روا بداریم ولیکن قوم خود را هم خوار و خفیف نکنیم و شریف و بزرگوار بدانیم بعقیده ما پیشینیان خطا کرده اند که ملاحظه ایرانیت را از دست داده اند تا آنجا که بعضی از آنها اجداد

قبل از اسلام مارا بزشتی یاد کرده اند در صورتیکه معلوم نیست جهت چیست . یکی از وسایل محبوب ساختن دین در میان ما این است که یاد آوری شود که قسمت اعظم حقایق و معارف اسلامی دسترنج ایرانیان است هر چه فقیه و حکیم و طبیب و منجم و ریاضی دان و ادیب و فاضل و هنرمند در اسلام ظهور کرده از صد نفر هشتاد نفر ایرانی بوده است تا آنجا که علم عربیت را ایرانی ها درست کرده اند اگر نحو و صرف عرب است ایرانی تنظیم کرده است ، اگر قاموس لغت عرب است ایرانی فراهم ساخته است حتی اینکه دلائل و اسرار معجز بودن قرآن را ایرانیان دریافته و آشکار ساخته اند چرا بر منابع سخنوری از این فقرات هیچ گفته نمیشود تا عموم ایرانیان اسلام را از خود بدانند و بخود ببالند و قدر خویش بدانند و برانگیخته شوند که از نیاگان خود پیروی کنند ؟

و نیز در صورتیکه پیغمبر صلی الله علیه و آله می نازد باینکه در زمان سلطان عادل انوشیروان متولد شده است و علمای صدر اسلام همه از عدل و داد و رفتار و گفتار حکیمانه پادشاهان ایران سخن رانده اند چرا سخنوران ما آن بزرگواران را فراموش کرده و برای سرمشق بودن در امور زندگانی به ایرانیان معرفی نمیکنند ؟ چرا از رجال تاریخی اسلامی و قبل از اسلام ایران یاد نمی آورند و احوال آنها را مطرح نمی

سازند که مردم اعمال نیکوی آنها را پیروی کنند و ضمناً پلندی
مقام نیاگان و عزت و آبرومندی ملت خود پی ببرند و از نتایج
خوب و بد کارها عبرت گیرند ؟

و نیز سخنوران منبری که باید از عامه دلربائی کنند و
بیانات خود را جالب توجه سازند نباید غفلت نمایند از اینکه
ادبیات فارسی خواه نظم و خواه نثر بر از مواعظ و حکم است
و نقل کلمات فصیحای ایران بهترین زینت سخنوری ایشان می
تواند باشد آیا واعظ از حکیم سنائی و مولانا جلال الدین و شیخ
سعدی بهتر میشود ؟

راست است که واعظ تکیه کلامش بر قرآن و احادیث و
اخبار است اما مگر جز این است که این دانشمندان و اقران
و امثال آنها مسلمان بوده و همه از همان منابع استفاده نموده
و مواعظ و حکم اسلامی را بهترین بیان در آورده اند ؟

بالاخره سخنوران ما البته غفلت نخواهند کرد از این که
منبر جای محترم و مقدس است و کسیکه بر روی آن می نشیند
باید ظاهر و باطن و جسم و روح و فکر و زبانش پاک باشد و
همچنانکه از معانی پست و رکیک باید احتراز کند از الفاظ زشت
و مستهجن نیز باید پرهیزد .

مقاله چهارم

تتمیم مرام

فصل اول

احوال نفسانی انسانی

از مطالعه فصول این کتاب معلوم شد سخنور کامل آن است که در چهار امر زبر دست باشد سخن آفرینی ، سخن پیوندی ؛ سخن پردازی ؛ سخن سرائی یا عبارت دیگر این که بداند چه بگوید و بچه ترتیب بگوید و چگونه بگوید و گفتار را چگونه بسراید .

و نیز دانسته شد که با داشتن لوازم کار از حافظه و صوت مساعد و غیر آن سخن سرائی آموخته میشود باینکه به دقایق و نکاتی که در این باب ذکر کردیم توجه نمایند سپس از مشاهده و تجربه بهره مند شوند و مشق و ورزش نیز بکنند .

و سخن پردازی با داشتن طبع و قریحه مخصوص به این درست میشود که قواعد زبان و دستور انشاء و علم ادب

بیاموزند و در آثار فصیحی بزرگ تتبع نمایند و بسخن پردازى عمل کنند .

و سخن پیوفندی باتوجه باصولی که بدست دادیم بذوق و سلیقه و ممارست صورت میگیرد .

ولیکن جان کلام در سخن آفرینی است که سخنور بداند چه بگوید تا شنوندگان را اقناع کند و بمنظور خویش ترغیب نماید و سخنش خوش آیند باشد

در این قسمت هم اصول و قواعدی که گفتنی بود گفتیم و معلوم کردیم که مایه اصلی اقناع اینست که حجت ها و دلایل و شواهد بر مدعای خود بیاورند و این مقصود از این راه حاصل میشود که سخنور در موضوعی که سخنوری می کند بصیرت تام داشته باشد یعنی اگر در سیاست سخن میراند علم سیاست و اگر وکالت میکند علم حقوق و معلومات دیگر را که لازم است دارا باشد و اگر سخنوری تشریفاتی میکند در معلومات مربوط بآن موضوع خصوصا علم اخلاق زبر دست باشد و اگر سخنوری علمی میکند از علمی که موضوع گفتگو است آگاه باشد و اگر واعظ است علم دین و اخلاق بداند .

مایه اصلی ترغیب و خوش آیند ساختن سخن هم این است که از احوال روحیه مردم آگاه باشد و بداند که نفوس بچه

راغب و از چه گریزان است و بچه چیز برانگیخته میشود .
 مهارت در این عمل پس از ذوق و استعداد که در اینجا
 هم مانند قسمتهای دیگر بلکه بیشتر لازم است معلومات بسیار و
 مشاهده و تجربه فراوان میخواهد که باصلاح نبض مردم درد-ت
 باشد و برای این مقصود هم روان شناسی یا معرفت نفس بسیار
 سودمند خواهد بود .

روان شناسی از قدیم شعبه مهمی از فلسفه بوده و اخیراً مانند
 هر شعبه دیگر از حکمت بسط و وسعت بسیار یافته و کسیکه
 می خواهد سخنور باشد البته هر چه بیشتر از این علم آگاه شود
 بهتر است .

فایده معرفت نفس برای سخنور تنها این نیست که درضمن
 سخنوری بداند عواطف شنوندگان را چگونه بحرکت آورد
 این علم موارد استفاده دیگر هم بسیار دارد مثلاً مردان سیاسی
 باید معرفت بر نفس داشته باشند تا بدانند مردمانی را که در زیر
 سیاست خود دارند چگونه باید جلب کنند یا آنها را اداره
 نمایند و کلای عدلیه همچنین قضاة باید معرفت نفس داشته باشند
 تا موجبات اعمالی را که بواسطه انفعالات نفسانی از مردم سر
 میزند بدانند و درضمن قضاوت یا وکالت منظور بدانند و از این
 راه دقائقی گرانها بدست ایشان میآید . سخنور تشریفاتی بوسیله
 معرفت نفس میتواند در اخلاق مردم نکته سنجی ها بکند و به

مقتضای آنها بمدح و ذم پردازد . سخنور منبری که نوعی معلم و مربی است باید از معرفت نفس برای تربیت عامه استفاده کند و کلیه هر کس با مردم سر و کار دارد هر چه معرفتش بر احوال نفسانی بیشتر باشد در کار خود بهتر می تواند کامیاب شود .

در اینجا ما بمباحث روانشناسی که خود علمی مخصوص و مهم است نباید پردازیم فقط در قسمتی از آن که مربوط به بعضی از احوال روحیه انسان است مختصر اشاراتی میکنیم تا خوانندگان متوجه شوند که اگر بخواهند بسختوری در نفوس تصرف کنند بچه نکات باید پی ببرند و گرنه روان شناسی خود علمی است که چندین برابر این کتاب باید در آن شرح و تفصیل داده شود .

تمایلات و حالات نفسانی انسان

برای اینکه انسان وجود خویش را بتواند حفظ کند و بکمال برساند خداوند در طبیعت او تمایلاتی نهاده است که هر چه را ملایم طبع است و برای او سودمند میباشد خواهان است و از هر چه منافی طبع است و زیان دارد گریزان میباشد و دانشمندان ما این معنی را باین عبارت در آورده اند که انسان دارای قوه شهوت و غضب است .

هرگاه انسان بامری که باو تمایل دارد میرسد خوش میشود و لذت میبرد و اگر بمانع یا بامری که منافی طبع اوست برخورد آزار میکشد و الم میبند.

این رنج و خوشی یا لذت و الم انفعالات و حالتهاست که برای نفس انسان دست میدهد و گاه معتدل است گاه شدید در هر حال چیزهایی که خوشی و لذت میدهد یعنی ملایم طبع است محل علاقه و دلبستگی و عشق و مهر انسان است و آنچه منافی است منفور و مکروه است و مایه بغض و حسد و کینه و ضجرت میباشد.

تمایلاتی که موافقت یا مخالفت آنها حالات نفسانی را احداث میکنند بعضی از خود پرستی انسان است برخی از نوع پرستی و بعضی ناشی از طلب کمال نفس است.

۱- تمایلاتی که ناشی از خود پرستی است بعضی جسمانی صرف است مانند خوردن و نوشیدن و نظایر آن و بعضی غیر جسمانی است یا آمیخته شده است از جسمانی و غیر جسمانی مانند قید بحفظ جان و دوری جستن از غم و الم و عزت نفس و شرافت دوستی و وظیفه شناسی و جاه طلبی و قدرت خواهی (چه روحی چه جسمی چه معنوی یا چه ظاهری) و خود نمائی و همچشمی و جویای نام بودن و مال دوستی و دلبستگی باشیاء و اماکن و امثال آنها

۲ - تمایلات نوع پرستانه دوستی و عشق زن و فرزند و خویشاوندان است آنگاه دوستان و آشنایان پس از آن ابناء نوع و وطن سپس کلیه نوع بشر. و نتیجه اینقسم عواطف پیروی وجدان است و نیکخواهی نسبت بموضوع تمایل و نیکو کاری واحسان و اکرام او و میل بنزدیک بودن باو و عزیز بودن در نزد او و همراز بودن با او و دلسوزی و رقت و ترحم بر بدبختی او و شرکت در غم و شادی او و سعی در فراهم کردن موجبات شادی و برطرف کردن غم و غصه او و حتی فداکاری برای او. و نفرت و بغض و دشمنی و ضجرت و خشم است نسبت بآنچه مخالف این تمایلات است.

۳ - تمایلاتی که ناشی از طلب کمال نفس است دوستی حقیقت است که منشاء طایب علم و حکمت میباشد و دوستی زیبایی است که موجد صنایع و هنر هاست و دوستی نیکوئی یعنی حسن اخلاق و دوستی حق و وجود کامل که مظهر عمده آن دیانت است و این تمایلات بکلی بیغرضانه و نجیبانه و از روی پاکدلی و بلندی طبع است.

حالاتی که در نفس از موافقت و مخالفت با تمایلاتش ایجاد میشود اگر موجبش موجود و حاضر باشد در مورد موافقت خوشی و شادی است و در مورد مخالفت غم و رنج است و نسبت بامر مطلوب اگر گمان برود که دوام خواهد داشت امیدواری

است و نسبت بامر نامطلوب اگر این گمان برود افسردگی و دلسردی است و اگر این گمان قوی و مبدل یقین شود در حالت اول کامروائی و اطمینان و امنیت خاطر است و در حالت دوم یأس و تزلزل و تشویش است.

اگر موجب احوال موجود نیست یاد گذشته بوده است یا برای آینده نزدیکی ترقب میرود. در صورت اول یادش اگر مطلوب باشد خوشدلی و سپاسگذاری میآورد و اگر نامطلوب باشد سبب تأسف و تحسر و پشیمانی و غضب و کینه ورزی و شرم و خجلت میشود. در صورت دوم اگر مطلوب باشد مایه امیدواری و دلخوشی است و اگر نه مایه ناامیدی و غصه و ترس خواهد بود.

درهریک از حالات نفسانی دقایق و نکته سنجی هائی هست بسیار جالب توجه و ما نمیخواهیم در این باب پر وارد جزئیات شویم و همینقدر نمونه از آن تحقیقات بدست میدهم تا خوانندگان اشتیاق پیدا کنند که مطلب را دنبال نمایند و برای فراگرفتن آنها باید بکلمات انبیا و اولیا و حکما و نویسندگان و شعرای دانشمند مراجعه نمود که از این جهت نیز مانند جهات دیگر گنجینه های بی بها میباشند و چنانکه پیش از این گفته ایم ارسطو در کتابی که برای سخنوری تصنیف کرده است در این باب نیز مانند هر مبحث دیگری که در آن وارد شده است مو شکافیهای

دقیق نموده است ولیکن اینها نکاتی است که هر صاحب نظری چون باحوال مردم توجه کند بیش یا کم درمی یابد و بهتر آن است که هر کس گذشته از مراجعه بتحقیقات دیگران خود در مقام مطالعه در احوال مردم باشد و اهل نظر همواره از آن نکته سنجیها کرده و میکنند زیرا نفس انسان دریای بیکرانی است که هر چه در آن سیر میکنند پایان آن نمیرسند و قسمت مهمی از ادبیات اقوام و ملل دنیا امروزه برای این مقصود است . اینک نمونه از آن تحقیقات :

مهر و دلبستگی

کسی یاجیزی که شخص باو مهر و دلبستگی دارد هر چه بیشتر برای او رنج ببرد دلش بیشتر باو بسته میشود گواه آن تعلق خاطر مادر است بفرزند .

محبت مسری است یعنی بسا میشود که محبت در دل کسی پیدا میشود چون می بیند مردم بکسی یا بجیزی محبت دارند و از همین روست که گفته اند مهر و کین موروثی است و نیز غالب اتفاق میافتد که چون کسی دیگری را دوست میدارد آن دیگری هم باو محبت پیدا میکند چنانکه میگویند دل بدل راه دارد . دوست یاران دوستش را دوست و دشمنان او را دشمن می دارد .

کسیکه کسی را دوست میدارد نسبت باو اعجاب دارد و از او تقلید میکند .

دوست شريك غم وشادی دوست است
دوست میداریم کسانی را که برای خدمت و مساعدت و برداشتن بار از دوش ما حاضر باشند

مردمان نيك دادگر و غفیف و سلیم و نیکنام و خوش محضر و با اغماض و ظریف و با مزه و نظیف و با سلیقه محبوب واقع میشوند و هر کس که بواسطه فضل و کفایت بمقامی برسد و از عمل خود نان بخورد و کسانی که از کارهای دنیا کمتر بگویند و نزاع جو نباشند و کینه بدل نگیرند و با مردمان تند خو مدارا کنند و از خطا گرفتن شاد نشوند و غیبت نکنند و اگر احسانی بکنند نگویند و منت نگذارند حسن را به بینند و بعیب نگردند صفات خوب برای ما بشمارند خاصه صفاتی که میترسیم نداشته باشیم .

دوست میداریم کسانی را که با ما هم مشرب و هم سلیقه و هم آرزو هستند و با ما در يك خط کار میکنند بشرط آنکه مزاحم نباشند و پا در کفش ما نکنند و کسانی را که در دوستی وفا دارند و چیزی از ما پنهان نمیکند ، بما خیر میرسانند خاصه اگر تقاضا نکرده باشیم ، جاه طلبی ما را تحريك میکنند ، در غیاب و حضور نسبت بما یکسانند و از آنها باك نداریم و در باره ما توجه و غمخواری میکنند .

موجبات مهر و دوستی چون معلوم شد خلاف آنها موجب بغض و کین است و میتوان قیاس نمود .

رأفت و دلسوزی و ترحم

رأفت حاصل میشود نسبت بضعیف و عاجز و دلسوزی و ترحم دست میدهد بر حال عزیزى که ذلیل و توانگری که فقیر شده باشد و بر کسیکه خفت و خواری میکشد خاصه اگر در خور مقام و سن و نسب و آبرومندی و سوابق خدمتش نباشد . رقت حاصل میشود از شنیدن شرح بدبختی و مصائبی که کسی دیده خاصه اگر خلاف آن را انتظار داشته است و از زیان و رنج و خطر و مرض و پیری و بیچیزی و گرسنگی و بیکسی و غربی و نقص خلقت و زشتی رؤیت که عارض کسی گردد و رقت زیاد میشود چون شنونده توجه و قیاس کند که خود ممکن است در آنحال واقع شود و از پدر و مادر یا فرزندان خود یاد کند و از فکر محروم ماندن از تنها دلخوشی که داشته باشد مانند اینکه رفت و مرد و من او را ندیدم یا سخنش را نشنیدم و یا وداع نکردم یا چشمش را نبستم و نیز بواسطه مقارنه با کیفیات دلخراش مانند اینکه در غربت مرد یا میان دشمنان یا بی کفن یا رسیدن نوشدارو پس از مرگ و امثال آن و نیز موجب مزید تحسر میشود دلبستگی که در دم آخر بزن و فرزند و

مانند آنها نشان داده یا از مفارقت عزیزان یا از جفای مردم مخصوصاً کسانی که خلافش را از ایشان مترقب بوده ناله وزاری کرده باشد یا در حال بدبختی از سیه روزی دیگران بنالد یا مصیبت خود را از غصه ایشان فراموش کند و پوشیده نیست که این احوال برای یگانه مایه دلسوزی و رقت است اما برای خویشان و نزدیکان مصیبت و سوگواری است.

شخص پاک نهاد نسبت بکسانی که در این حالات واقع شوند مهربانی میکند و اگر آن مهربانی از روی بیغرضی و بی طمع باشد در صورتیکه همان رفتار را با همه کس و بغیر استحقاق نکرده باشد مایه سپاسگزاری و امتنان طرف مقابل میشود و دیگران هم از آن شاد میشوند.

رقت قلب و دلسوزی در مردمانی که قوه تنبه دارند بیشتر است یا کسانی که خود صدمه دیده یا تجربه دارند و دانا و عاقلند و نیز کسانی که کم دلند یا زن و بچه و بستگان دارند.

کسی که همه چیز خود را باخته یا در حال غضب یا ترس و تشویش است مجال دلسوزی ندارد و همچنین اند کسانی که مغرورند و خود را از مصیبت مصون میداند یا هیچکس را خوب نمی انگارند. امور گذشته را اگر بصورت حال در آورند رقت آور میشود و تعزیه خوانی و تئاترهای حزن انگیز مینی بر این حالت است.

خشم و کینه

خشم نسبت باشخاص و افراد دست می دهد نه نسبت به کلیات .

اصل مایه خشم تحقیر و توهین دیدن است . هر وقت کسی نسبت بشخصی رفتاری میکند که دلیل بر حقیر دانستن و ناچیز شمردن اوست برای آنشخص خشم دست میدهد مثلاً اگر کسی بامیل کسی مخالفت کند یا خود را از او برتر بداند یا باو بی احترامی و بی اعتنائی کند یا بآنچه باو دلبستگی دارد زیان برساند خاصه اگر بیجهت باشد موجب خشم میشود چون این اعمال همه نشانه حقیر شمردن آنکس است ، اینکه مردم از شوخی و دست انداختن و رسوائی خشنماک میشوند سبب همین است که این اعمال ناشی از تحقیر است و بهمین جهت شخص بیشتر خشم میگیرد بر کسیکه از او توقع حرمت و قدردانی دارد مثلاً از زیر دستان و کسانیکه از جهت قدرت یا لیاقت یا جهات دیگر پست تر از او هستند یا کسانیکه بایشان مهربانی کرده و رهین منت او میباشند و از آنها انتظار خدمتگزاری دارد و نیز از این روست که چون از دوست خلاف انتظار دیده میشود خشم بیشتر میآید تا از بیگانه .

چون تمایلات و هوا های نفسانی مردم مختلف است موجبات خشم هم که مخالفت با آن تمایلات است مختلف میباشد

ولیکن بطور کلی میتوان گفت خشم میآید برای کسیکه دیگری نسبت باو بدخواهی نشان بدهد و رعایت جانب او را رها کند یا جزای احسان او را ندهد و سپاسگزاری ننماید یا عیب او را بجوید یا او را میان همسران خاصه کسانی که او نسبت با آنها اعجاب و احترام و رو در بایستی دارد خفیف کند یا کسیکه خبر بد بیاورد یا کسیکه چون با او سخن بجهد بگوئی مزاح کند یا دوستی که رفتارش دوستانه نباشد یا دوست را فراموش کند. کسیکه بهمه مهربانی میکند اگر نسبت بکسی دریغ نماید و با او تبعیض روا دارد آنکس خشمناک میشود کسیکه برابر کسی بیشرمی میکند او را بخشم میاورد چون نشانه بی اعتنائی است.

خشم فرو می نشیند نسبت بکسیکه ادب و فروتنی میکند و خود را کوچک میشمارد و اقرار بگناه میکند و اظهار پشیمانی مینماید و بخود همان میکند که بدیگری میکند و بکسیکه چون محتاج بکسی باشد احتیاج خود را بنماید. از همین روست که گفته اند «کس نیاید بجنک افتاده» و شاید بهمین سبب است که سگ بکسیکه نشسته است پرخاش نمیکند.

اگر کسی کاری را از روی خشم کرده باشد بر او خشم نمیآید چون اگر تحقیر داشت خشم نمیکرد و همچنین خشم دست نمیدهد بر کسیکه کاری را از روی کینه جوئی کرده یا مصیبت دیده باشد. کسیکه شاد و خندان و کامیاب است خشم نمیکند همچنین کسیکه چون با او بد می کنند گناه را از جانب

خود می بیند .

خشم غیر از کین است چون خشم نسبت بعملی می آید که بدی او بخود شخص عاید میشود اما بغض و کین لازم نیست چنین باشد . خشم نسبت بیک یا چند شخص معدود است کین ممکن است نسبت بگروهی باشد . خشم بطول زمان فرو می نشیند اما کین چنین نیست . خشمناک میخواهد آنکس را که بر او خشم کرده متألم سازد کینه جو میخواهد باو آزار برساند . خشمناک میخواهد خشم خود را نشان بدهد کینه جو قیدی باین فقره ندارد . خشمناک از خشم خود رنج میبرد کینه جو از کینه خود آزار نمی بیند . خشمناک بر آنکسی که بر او خشم کرده اگر بدبختی برسد ممکن است باو ترحم کند کینه جو چنین نیست .

نفرت و ضجرت

نفرت و ضجرت تغییر خاطری است که دست میدهد نسبت بر رفتار و گفتار بیقاعده و عملی که خدا و خلق آنرا گناه و جرم دانسته اند مخصوصاً اگر نسبت بعموم یا اکثر مردم واقع شده باشد زیرا که اگر نسبت بمردم عالی مقام باشد گستاخی است و اگر نسبت بهم شأن باشد بیداد است و اگر نسبت به زیر دست باشد رذالت است . و اگر آن عمل از روی علم و عمد و رویه یا با جبر و قهر شده باشد یا نسبت بکسانیکه شایسته

رعایت یا ضعیف و عاجز بوده و یا با کیفیات خاص که با شقاوت و قساوت و بیرحمی مقرون باشد قبیح تر است و نفرت بیشتر دست می دهد .

از جمله چیز ها که مایهٔ ضجرت و تغیر خاطر است این است که نعمت و بهره مندی بکسی برسد که استحقاق نداشته باشد خواه آن نعمت و بهره مندی مال باشد یا جاه یا دوستان و خویشان خوب و طرفداران بسیار و غیر آن و لازم نیست آن کس بد باشد همینقدر که آن بهره مندی بیجا و بی مناسبت باشد موجب ضجرت میشود و البته این تغیر خاطر برای کسی که خود را شایسته و آن دیگری را نالایق می پنداشته است بیشتر است و این تغیر خاطر و ضجرت را نه با خشم باید اشتباه کرد نه با حسد و رشک زیرا که خشم برای کسی وقتی دست میدهد که بخود او توهین و تحقیر شده اما ضجرت خاطر آنگاه دست میدهد که بدیگری رفتار نا روا شود و در حسد شرط نیست که بهره مندی محسود بی استحقاق باشد و حسود مطلقاً بدخواه کسی است که بهره مندی دارد اما ضجرت مستلزم بدخواهی نیست و رشک و حسد مذموم است اما ضجرت مذموم نیست بلکه غالباً ممدوح است .

ستیزه کردن مرد فرو مایه با شخص بلند پایه موجب ضجرت است .

مردمان فرومایه و بی مبالات حس ضجرت ندارند

عکس ضجرت شادی و نشاط است .

در حالات دیگر نفس از ترس و بیباکی وحسد و غبطه و شرم و حیا و غیر ها نیز همین قسم موشکافیها و نکته‌سنجی‌ها میتوان کرد و کرده اند علاوه بر این برای سخنور و کسی که میخواهد روانشناس باشد بسیار سودمند است که از احوال و خصایص هر طبقه مردم آگاه باشد مثلاً توجه کند که جوانان در آرزوها و میل‌های خود شدیدند . در خواهشهای بدنی بیشتر به آمیزش با زنان مشتاقند و از اینجهت خودداری ندارند . اراده‌ایشان تند است مانند گرسنگی و تشنگی بیماران اما قوت ندارد . متلوتند و از آنچه طالب بودند زود سیر و بیزار میشوند . خود خواهند و تاب بی اعتنائی نمیآورند . زود بخشم می آیند و نمیتوانند آنرا فرو بنشانند . چون بیچیزی ندیده‌اند چندان دنبال مال نیستند . جاه و فیروزی و برتری را می خواهند و جویای نامند . چون دنیا ندیده و رنجی نکشیده‌اند خوش بینند و چندان بید کردن اشتیاق ندارند بلکه دلسوزند و از روی مروت رقت قلب دارند . چون روزگار ایشان دراز نبوده امیدها و آرزوها برای آینده بسیار دارند و چون زبونی ندیده‌اند بلند همتند ، بفضیلت و تقوی معتقدند رفتار و کردارشان بیشتر از روی طبیعت است نه صلاح اندیشی . زود اعتماد میکنند و بسیار فریب میخورند مغرور و بیصبر و افراطی و مبالغه‌کننده‌اند و همچنین

پیران غالباً عکس این حالات را دارند.

در باره توانگران و درویشان و صاحبان قدرت و مردمان
ضعیف بیچاره و زیر دستان و زیر دستان و مردمان وضع و
شریف و هر طبقه دیگر نیز همین قسم باید مطالعه نمود اما
چون این مباحث در حقیقت از موضوع این کتاب بیرون است
بیش از این در این باب سخن نمی‌رانیم و بجای خود حواله
میدهیم از این مختصر مقصود این بود که بسوی احوالات نفسانی
راهنمایی کرده و نمونه بدست داده باشیم.



فصل دوم

بازدید و تکمیل و خلاصه مطالب کتاب

هفتاد و پنج در سخنوری

مقام سخنوری

۱ - سخنوری هنری است که همه کس بآن نیازمند است و کسانی که با مردم سروکار دارند تقریباً همه محتاج به سخنوری میشوند مخصوصاً ارباب علوم و فنون

۲ - سخنوری بخودی خود شغل و پیشه نیست فقط وسیله برای پیشرفت مقصود است .

۳ - سخنور اگر درست بشرایط سخنوری عمل کند برای عامه بهترین مربی و تهذیب کننده نفوس است .

شرایط سخنوری

۴ - برای سخنور شدن هم علم سخنوری لازم است هم عمل و هم مشق و ورزش .

۵ - سخنور باید محفوظات بسیار داشته باشد

۶ - چون بسیاری از اوقات سخنور باید گفتار خود را

کتاباً تهیه کند علم ادب و مشق نویسندگی لازم است

۷ - سخنور باید در موضوعی که در آن سخنوری میکند مسلط باشد و آنچه باید دانست در آن باب بداند و از خود مطمئن باشد .

۸ - سخنور گذشته از احاطه بر موضوع و زبردستی در سخنوری باید مردم را بشناسد و علم نفس داشته باشد نکته سنج و دقائق شناس باشد منطق و فلسفه و سیاس مدن و اخلاق و تاریخ خوب بداند .

۹ - سخنور باید همواره در امور و احوال مردم بمشاهده پردازد و متنبه و متذکر باشد .

۱۰ - سخنور مانند هر هنرمندی باید از نقادی که در باره او میشود آزرده نگردیده مراقب آن باشد و برای بهبودی هنر خود از آن استفاده کند .

۱۱ - سخنور باید گفتار را خوب تهیه کند یاد داشته باشد بردارد مطالعات و تفکر کند قرائت بسیار مخصوصاً در خطب و تواریخ بنماید .

۱۲ - قواعد و اصولی که در سخنوری میآموزید باید ملکه شما شود نه اینکه در موقع سخنوری بخواهید آنرا بیاد بیاورید و سخن خود را بر آنها منطبق سازید .

چگونه سخنوری باید کرد

۱۳ - هر چند سخنوری اساساً برای اقناع و ترغیب و

حصول مقصودی است که از آن در نظر است ولیکن باید متوجه بود که سخنوری برای شنوندگان باید مایه تمتع و نشاط باشد از سخن باید کیف ببرند و محظوظ شوند و اگر چنین شد غالب آنست که مقصود حاصل میشود .

- ۱۴ - نباید تصور کرد که سخنوری حتماً بآب و تاب دادن سخن است مواردی هست که باید چنین باشد اما هر قلم سخن نیکو گفتن اگر چه بسیار ساده و بی پیرایه باشد سخنوری است .
- ۱۵ - در سخنوری از کسی تقلید مکنید و بطاعت خود باشید .
- ۱۶ - بهترین سخنور آنست که در سخن گفتن قصد سخنوری نکند یعنی نیتش جلوه کردن در سخنوری نباشد و حواس خود را همه مصروف انجام وظیفه نماید .

آداب سخنوری

- ۱۷ - هر وقت سخنوری در پیش دارید قبل از آن تن یا روح خود را خسته مکنید .
- ۱۸ - وقتی که در حضور جماعت برای سخنوری حاضر میشوید هیئت خود را درست و بقاعده بسازید .
- ۱۹ - هنگام سخنوری اگر حواستان پریشان باشد اندکی تأمل کنید تا حواس بجای آید ، شتاب مکنید نفس نکشید آرام بپوشید بروید .
- ۲۰ - بدون اینکه تذلل مکنید نسبت بشنوندگان مؤدب و متواضع باشید چیزی مگوئید دلیل بر اینکه آنها را نادان و

بفهم می پندارید اصرار نداشته باشید که ایشان را درخط و خطا قلم بدهید و اثبات تقصیر برای ایشان بکنید غرور و خود پسندی ننمائید.

۲۱ - درسخوری طرفیت شخصی بخرج مدهید کلیات بگوئید و اگر ناچار با کسی طرف شدید درعین محکم و استوار بودن ملایم و متین و عاقل باشید.

۲۲ - تا میتوانید از خود سخن مگوئید و ادعای راستگوئی و بیغرضی و خیر خواهی مکنید کاریه کنید که از سخن و احوال شما باین صفات در شما پی ببرند.

۲۳ - در سخنوری رعایت وقت و مدت را داشته باشید البته آنچه باید گفت بگوئید اما سخن را دراز مکنید و از اطناب شنوندگان را ملول و کسل مسازید.

۲۴ - در مجالس مشاوره و محاوره سخن فراوان و مکرر مگوئید و بدیگران نیز مجال بدهید، خود را بشهوت کلام معروف مکنید.

۲۵ - فریاد مکشید سرعت سخن مگوئید شمردن حرف بزیند لحن و صوت و اشارات و حرکات و نگاه خود را مراقبت کنید ماشین مباشید.

۲۶ - تا میتوانید از روی نوشته سخنوری مکنید در سخنوری علمی و تشریفاتی و گاهی در سخنوری قضائی از روی نوشته خواندن جایز است در سخنوری سیاسی کمتر و در سخنوری منبری

هیچوقت جایز نیست .

۲۷ - در هر حال از شنوندگان نگاه بر مدارید و بهمه طرف متوجه باشید و تنها بیکسو منگرید . گوینده و شنونده باید بهم مربوط باشند مثل اینکه باهم صحبت میکنند .

چگونگی سخن

۲۸ - سخنوری آن است که سخن تعلیم کننده و دلپسند و مهیج باشد هم مغز را راضی کند هم گوش را خوش آید و هم دل را ببرد .

۲۹ - سخنور باید هم حکیم باشد هم خطیب بحکمت باید افناع کند و جوش و خروش بیمعنی را آرام سازد بخطابت باید تهییج کند و بچیزهای خوب جوش و خروش دهد .

۳۰ - سخنور باید معانی لطیف پسندیده را بترتیب صحیح در لفظ و عبارت فصیح ساده روان خوش آهنگ در آورد

۳۱ - از عبارات دراز و عالمانه و فضل فروشی پرهیزید

۳۲ - هر چند در سراسر سخن باید اهتمام کرد اما در درآمد و فرود سخن بیشتر توجه کنید .

۳۳ - معانی فراوان خوب است اما از سخنهای سست و نابجا و بیهوده باید پرهیز کرد چنانکه در زراعت علف هرزه و زواید را باید بر انداخت .

- ۳۴ - بلندی سخن از بزرگی روح بر میآید، استحکام سخن از متانت خلق، دلبذیری سخن از طبیعی بودن، مهیج و مؤثر بودن سخن از دل است. رنگ و روغن سخن از قوت تخیل گوینده، درستی سخن از مطالعه بسیار.
- ۳۵ - سخن طبیعی باید گفت و متناسب و موزون باید حرف زد.
- ۳۶ - سخن روان و ساده باید باشد اما نه سوقی و عامیانه.
- ۳۷ - سخنوری که افکار و معانی بدیع ندارد آرایش لفظ و عبارت میبرد.
- ۳۸ - سخن باید از جهت معنی و لفظ و این اشارات با مقتضای زمان و مکان و احوال و اشخاص موافق باشد و همچنین با موضوع تناسب داشته باشد.
- ۳۹ - مواضع حاضر و آماده و اشعار و امثال مبتذل و عبارات معروف را بکار بردن (جز در مواردی که خیلی بجا و مناسب و پخته و احوال مستعد باشد آنهم غالباً با اشاره) رکیک است و بیمزه مانند غذای سردی که دوبار گرم کنند و بخورند یا لباس کهنه که زیور و بپوشند، خصوصاً از وصله ناهم رنگ باید پرهیز کرد.
- ۴۰ - زبان بازی و لفاظی کردن در سخنوری چنان است که طبیب بر بالین بیمار بجای معالجه ادبیات بپافد و وکیل

در محضر قاضی بجای دفاع از جان و مال موکل شاعری کند
 ۴۱ - تا میتوانید قوهٔ تفهیم خود را افزایش دهید و مطلب
 را روشن ادا کنید .

برای اقناع

۴۲ - اگر میخواهید در اقناع بدرستی پیشرفت کنید
 بکوشید که استدلال خود را با آنچه شنوندگان شما بتجربه
 دریافته اند و بآن معتقدند موافقت دهید تا مجهول را قیاس
 بمعلوم نمایند . معرفت نفس در این امر دستیاری بسزا
 تواند نمود .

۴۳ - دلایل را جمع کردن و فراوان و دنبال یکدیگر
 آوردن و شواهد و امثال و قضایا و مواد بسیار ضمیمه نمودن
 اگر بقدر حاجت و از روی سلیقه و ترتیب و مطابق فهم
 و ذوق شنوندگان باشد موجب اقناع و تاثیر کلام است

۴۴ - برای تأیید سخن میتوان مدعا را بتعبیرات گوناگون
 در آورد بشرط آنکه بصورت تکرار پیدا نکند که ملالت
 انگیز شود . بطور مقتضی شرح و بیان کردن و خصایص امر را
 بر شمردن و گواه و امثال آوردن با رعایت احتراز از درازی سخن
 برای اقناع مفید است .

۴۵ - مدعای خود را بامور دیگر مقایسه کردن و تقابل
 و تضاد بکار بردن ذکر اوصاف و احوال نمودن گاه ایجاب گاه

استفهام کردن مؤید اقناع تواند شد.

برای دلنشینی سخن

- ۴۶ - دلنشین شدن سخن آنست که گفتار با آنچه شنوندگان بآن دلبستگی دارند مربوط و متناسب باشد. اموری که مردم بآن دلبستگی دارند ثروت است و شهرت، نام نیک و شرافت، تمتعات و لذایذ، امور ذوقی و عواطف و مانند آنها.
- ۴۷ - سخنی که موافق ذوق و سلیقه و عقیده شنونده باشد برای او دلنشین است.
- ۴۸ - سخن گفتن از جاندار و جنبنده دلنشین تر از گفتگو از چیزهای بیجان و بیحرکت است.
- ۴۹ - نقل وقایع و قضایائی که متضمن کوشش و کشمکش با عناصر طبیعی یا با مخالفین انسانی باشد دلنشین است.
- ۵۰ - از محسوسات و امور نزدیک بفهم سخن گفتن برای عامه دلنشین تر است تا گفتگو از معقولات و مجردات.
- ۵۱ - داستان سرائی و مثل آوردن از موجبات دلنشینی سخن است.
- ۵۲ - ظرافت و مخصوصا دست انداختن مخالفین و کسانی که مردم آنها را دوست ندارند دلنشین است.
- ۵۳ - سخن هرچه متنوع تر باشد دلنشین تر است.
- ۵۴ - از گفتن مطالب بیمزه و نامطلوب پرهیزید و اگر

ضرورت داشته باشد تا ممکن است آنها را با چیز های بامزه آمیخته سازید چنانکه داروی بدطعم را بشیرینی آلوده میکنند .
 ۵۵ - فکر (آنچه در شعر مضمون میگویند) اگر باشهامت و از روی بلندی طبع و پر معنی و دقیق و نازک و شدیدالتأثیر باشد هم دلنشین است و هم تهییج و ترغیب میکند .

برای ترغیب و تهییج

۵۶ - تهییج و ترغیب دست میدهد هر گاه عدالت خواهی و شرافت و جوانمردی یا خود پسندی و همچشمی و حس رقابت و طبع تقلید مردم را تحریک نماید .

۵۷ - هر چه احوال را بیشتر و بهتر میجسم کنید (مانند شاعران و نقاشان) ترغیب و تهییج بهتر صورت میگیرد و سخن بیشتر تأثیر میکند .

۵۸ - در موقع تهییج و تحریک عواطف تصنع کردن و مخصوصاً صنایع لفظی بکار بردن بسیار بیجاست . آیا کسیکه دردمند است در ناله خود ترصیع و تجنیس بکار میبرد یا مادری که بر فرزند خود زاری میکند سجع و قافیه میافد ؟

۵۹ - در سخن گفتن حرارت دروغی بسیار ختم میشود .

۶۰ - تحریک عواطف در جمعیت فراوان آسانتر است

تا در جماعت اندك چنانکه در يك فرد بسیار دشوار تر است تا در يك گروه .

۶۱ - سخنور تا خود شور نداشته باشد نمیتواند شور بیانگیرد.

صفاتى که برای سخنور لازم است

۶۲ - سفارشهایی که در خصایل لازمه سخنور میکنیم میدانیم که در نفس خبیث اثر نمیکند اما از گفتن چاره نداریم ازین گذشته روی سخن بامردم است که آگاه باشند و از سخنور مودى دورى بجويند.

۶۳ - سخنور باید نيك نفس و خير خواه و خوش نیت باشد عواطف نیکو داشته باشد بهر نیکی عاشق و از هر بدی بیزار باشد

۶۴ - سخنور باید با شرافت و امین و بزرگوar و راستگو و صمیمی و متخلق بفضایل باشد.

۶۵ - سخنور باید از طبیب محتاطتر و دلسوزتر و با وجدانتر باشد چون طبیب تن مردم را در دست دارد و سخنور روح را

۶۶ - سخنور باید فکور و دانشمند و خردمند و با ذوق و سلیقه باشد.

۶۷ - سخنور باید دلیر و باشهامت باشد خونسرد باشد خود را نیازد عصبانیت بخود راه ندهد خود داری داشته باشد حاضرالذهن و حاضر جواب باشد.

۶۸ - سخنوری اگر با حسن نیت و خردمندی باشد برای جامعه سودمندترین کارهاست اما اگر برای اغراض نفسانی و

نیت بد بکار برده شود مضر ترین چیزهاست و همچنانکه سخنور خوب ارجمند ترین مردم است سخنور بد پست ترین اشخاص است و از اینرو دانسته میشود حقیقت آن داستان که حکیم گفت زبان هم شریفترین و هم خبیث ترین اعضای انسان است

۶۹ - سخنور باید بیغرض باشد و از سخنوری جز ادای وظیفه منظوری نداشته باشد .

۷۰ - بهترین حسن خاتمه برای این کتاب این شعر خواجه حافظ است که خود یکی از بزرگترین سخنوران جهان است و میفرماید :

در بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست
یا سخن دانسته گو ای مرد بخورد یا خموش



تولاً به کماله ملا به

سلسله انتشارات

مؤسسه وعظ و خطابه

آئین سخنوری

یا

فن خطابه

نگارش جناب آقای محمد علی فروغی

۱۳۱۶ شمسی

طهران - چاپخانه روشنائی

بنام اینزد مهربان

چون ارادهٔ مقدس اعلیٰ حضرت همایون شاهنشاهی براین
تعلق گرفت که عمل موعظه و خطابه در تحت ترتیب معقول
در آید و بر منابر و کرسیهای خطابه سخنهایی گفته شود که
برای دنیا و آخرت مردم سودمند باشد مقرر شد وزارت
معارف دولت شاهنشاهی در دانشکدهٔ معقول و منقول طهران
برای کسانی که میخواهند بوعظ و خطابه اشتغال یابند مجالس
تدریس و تعلیم مخصوص منعقد سازد تا تعلیماتی که برای این
منظور واجب است بعمل آید و چون از جمله تعلیمات لازم برای
این مقصود آگاهی بر قواعد و اصول فن خطابه است و در این
فن تاکنون کتابی بزبان فارسی تصنیف نشده بود اینجانب
برعهده گرفتم که این نقص را مرتفع سازم و مختصری در فن
خطابه که از صناعات خمس علم منطق شمرده میشود و از جهتی
مربوط بعلم ادب نیز هست برشته نگارش درآورم و آن کتابی
است که بنظر خوانندگان محترم میرسد و امیدوارم هر نقص
و عیبی در آن به بینند خرده نگرفته براینجانب منت بگذارند
و آگاهم سازند .

برای اینکه تعلیمات علمی این کتاب يك اندازه با تعلیم
عمل نیز همراه شود کتابی دیگر در نظر است که مشتمل بر
نمونه ها از خطابه ها و مواعظ سخنوران بزرگ قدیم و جدید
مشرق و مغرب خواهد بود و ضمناً برای خوانندگان از تاریخ
فن خطابه نیز آگاهی دست خواهد داد و امید است که آن نیز
بیاری خداوند بزودی بنظر خوانندگان محترم برسد .

محمد علی فروغی

مهر ماه ۱۳۱۶



غلطهای مهمی که هنگام چاپ در کتاب واقع شده و از خوانندگان تمنی میشود پیش از مطالعه تصحیح فرمایند

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۴	۱۲	خطیب	بخطیب
۵۵	۱۰	طرح	طرح و
۶۱	۱۷	فراوان در	فراوان که در
۷۶	۴	بهر صورت	بهر حال
۹۱	۳	شود باید هر گاه	شود هر گاه
۱۰۴	۴	شرشار	سرشار
۱۰۹	۱۲	کلمه «این احوال» از آخر این سطر برداشته شده با آخر سطر بعد افزوده شود	
۱۲۲	۱۶	بتحرك	بتحريك
۱۲۷	۱۳	مجالس و	مجالس وعظ و
۱۲۸	۵	بمناسب	بمناسبت
۱۴۳	۱۷	جلو	جلوه
۱۴۵	۵	مالش	مآلش
۱۷۴	۴	انسانی	انسان
۱۷۹	۱۸	معنوی یا چه	معنوی چه

فهرست مطالب کتاب

صفحه

۱	مقاله اول	کلیات
۱	فصل اول	معنی سخنوری و تاریخچه پیدایش آن
	فصل دوم	تعریف و موضوع و غایت و فایده سخنوری
۱۰		و معنی بلاغت
۱۵	فصل سوم	اقسام بلاغت و سخنوری
۲۰	فصل چهارم	در اینکه سخنوری مراحل دارد
۲۲	مقاله دوم	مراحل سخنوری
۲۲	فصل اول	سخن آفرینی یا انشاء سخن
۲۲	بخش اول	اعمالیکه انشاء سخن مشتمل بر آنست
۲۶	بخش دوم	رعایت آداب
۲۹	بخش سوم	شورانگیزی
۳۴	بخش چهارم	اقامه حجت و دایل
۳۴	۱ -	کلیات
۳۷	۲ -	اقسام حجت‌های خطابی

۴۳	۳ - مواضع حجت‌های خطایی
۴۹	۴ - دقایق و نکات احتجاج
۵۴	فصل دوم تنظیم سخن یا سخن پیوندی
۵۴	بخش اول معنی و اهمیت و چگونگی تنظیم سخن
۵۷	بخش دوم درآمد سخن
۶۴	بخش سوم طرح مطلب و تقسیم آن
۶۷	بخش چهارم نقل و قایع
۷۲	بخش پنجم اثبات مدعا و حل اشکالات
۷۵	بخش ششم فرود سخن و حسن خاتمه
۷۷	فصل سوم تعبیر یا سخن بردازی
۷۷	بخش اول مقام سخن بردازی و چگونگی و لوازم آن
۸۰	بخش دوم روانی سخن
۸۰	روشنی فکر
۸۱	فصاحت لفظ
۸۷	طبیعی بودن سخن
۸۸	نکته توجه کردنی
۹۱	بخش سوم دلیلی و آرایش سخن
۹۵	بخش چهارم مقتضی حال بودن سخن
۹۹	فصل چهارم ادای سخن یا سخنسوائی

۱۰۱	حافظه
۱۰۴	صوت ولحن وحرکات وسکونات
۱۰۶	آهنگ وآواز
۱۰۹	حرکات و اشارات

۱۱۲ مقاله سوم در اقسام سخنوری

۱۱۴	سخنوری سیاسی	فصل اول
۱۲۲	سخنوری قضائی	فصل دوم
۱۲۹	سخنوری تشریقاتی یا نمایشی	فصل سوم
۱۴۱	سخنوری علمی	فصل چهارم
۱۴۵	سخنوری منبری	فصل پنجم

۱۴۵	تعریف سخنوری منبری	بخش اول
۱۴۷	اوصافی که سخنور منبری باید داشته باشد	بخش دوم
۱۵۶	موضوعات سخنوری منبری	بخش سوم
۱۶۱	شرایط و چگونگی سخنوری منبری	بخش چهارم

۱۷۵ مقاله چهارم تتمیم مرام

۱۷۵	احوال نفسانی انسان	فصل اول
۱۷۸	تمایلات وحالات نفسانی انسان	
۱۸۲	مهر ودلبستگی	

۱۸۴	رأفت و دلسوزی و ترحم
۱۸۶	خشم و کینه
۱۸۹	نقرت و ضجرت
۱۹۲	بازدید و تکمیل و خلاصه مطالب کتاب
۱۹۲	هفتاد بند در سخنوری
۱۹۲	مقام سخنوری
۱۹۳	چگونه سخنوری باید کرد
۱۹۴	آداب سخنوری
۱۹۶	چگونگی سخن
۱۹۸	برای اقناع
۱۹۹	برای دلنشینی سخن
۲۰۰	برای ترغیب و تهییج
۲۰۱	صفاتنی که برای سخنور لازم است

فصل دوم

۱ - کتبی که تاکنون از طرف موسسه وعظ و خطابه چاپ شده است

۱. جلد اول آئین سخنوری یافتن خطابه نگارش جناب آقای محمدعلی فروغی
۲. اصول خطابه و تاریخ مختصر منطق « جناب » سیده محمدتدین
۳. تعلیقه بر فصوص « آقای محمدحسین فاضل تونی
۴. آئین نگارش تاریخ « « غلامرضا رشید یاسمی

ب - سلسله دروس موسسه که تاکنون چاپ شده است

۵. حفظ الصحه نگارش جناب آقای دکتر امیراعلم
۶. تاریخ طبیعی « « « « علی برتو
۷. فیزیک « « « « غلامحسین رهنما
۸. تاریخ عالم و ایران « آقای عبدالله مستوفی
۹. تفسیر « « سید کاظم عصار
۱۰. علم الحديث « « « « «
۱۱. روانشناسی « « دکتر قاسم غنی
۱۲. صرف « « محمدحسین فاضل تونی
۱۳. فارسی « « عبدالعظیم قریب
۱۴. ملل و نحل « « غلامرضا رشید یاسمی
۱۵. اخلاق « جمال الدین اخوی
۱۶. تاریخ ادبیات فارسی « « اطفعلی سورتگر

آخری درج شدہ تاریخ پر یہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائیگا۔

[illegible]

